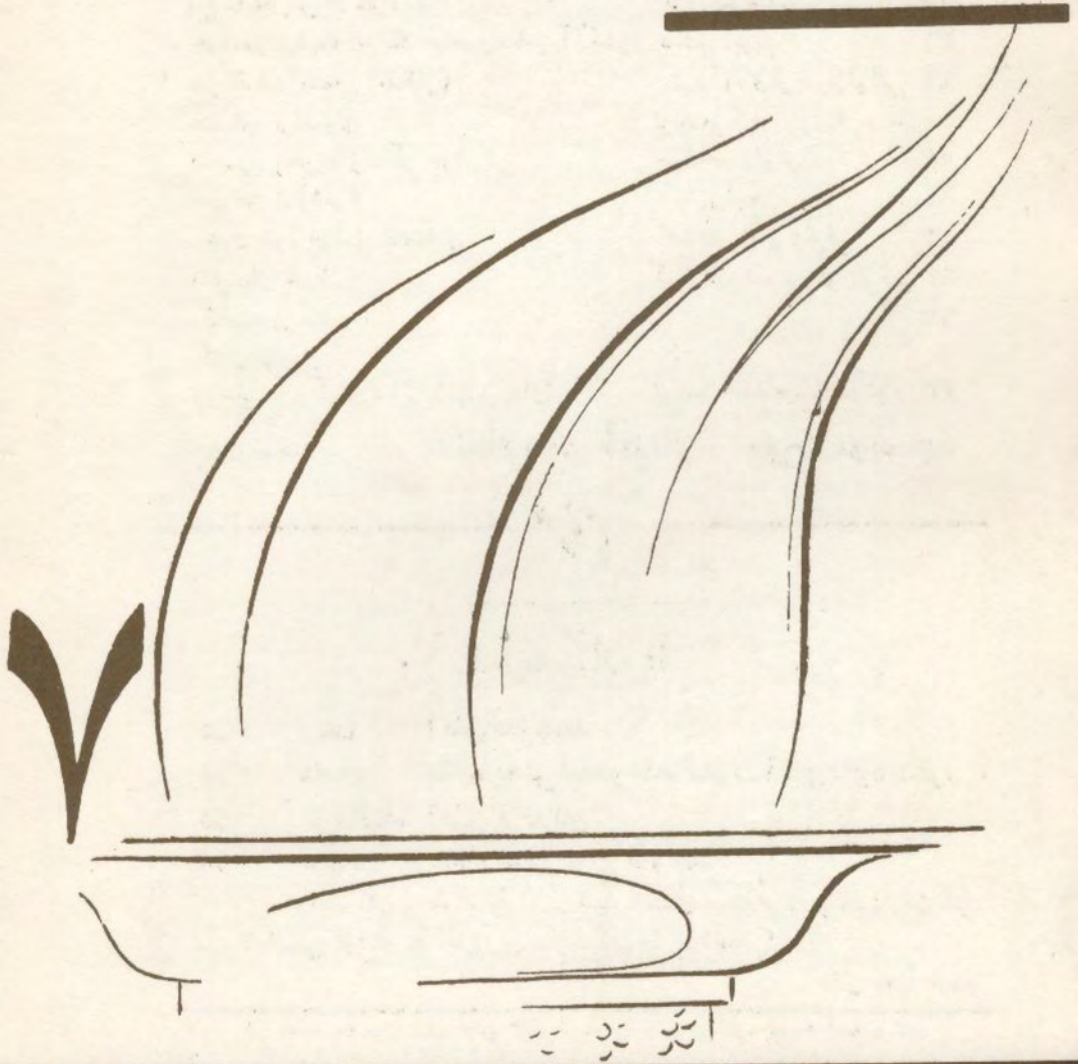


نامه

مردم



دواین شماره

۱	خلیل ملکی	فاشیسم در کشورهای غیرصنعتی و کوچک	
۹	دکتر رادمنش استاد دانشگاه	نظریه نسبی انشتین	
۱۹		امثال ملل	
۲۰	مارکس	تمایل تاریخی تراکم سرمایه داری	
۲۳	مهندس عباس خداداده	کشاورز و کشاورزی	
۲۶	بزرگ علوی	پنج دقیقه پس از دوازده	
۳۱	دکتر ابریم	نفوذ مونیپل‌های امریکا در امور سیاسی آنکشور	
۴۹	گردآوری فریدون توللی	سرگذشت پلنجی (فلکلر)	
۵۰	ترجمه و گردآوری پیرنظر	مطلب‌های فرانسوی	
۵۱	مهندس زاوش	دستمزد و هزینه زندگی در ایران	
۶۲	نیما یوشیج	شب قورق (شعر)	
۶۳	اقتباس ناصر وثوقی	حدود نفوذ عوامل اقتصادی	
۶۷	گرد آورنده فریدون توللی	مثل‌های شوش	
۶۹		کتاب‌های نو	
		کتاب نوروز	
۷۳	ترجمه عبدالحمید نوشین	روسی بزرگوار - اثر ژان بل سارتر	
	طرح از مؤید عهد	شهرچه‌های امید	پشت جلد

مردم

نمایندگان ما

	آقای هوشمند	رشت	در
	بنگاه بخش مطبوعات کشور - آقای داوود منشور	شیراز	در
		کرمانشاه آقای کرندیان	در
	بنگاه مطبوعاتی برومند	مشهد	در
خوانندگان و خواستارانت شماره‌های مجله مردم و انتشارات آن			
در ولایات می‌توانند به آقابات نمایندگان ما مراجعه کنند			
دفتر مجله مردم			

در صفحه ۳۰ سطر دهم «این کارد نبوه» را به «این کاره نبود» اصلاح کنید

خلیل ملکی

فاشیسیسم در کشورهای غیر صنعتی و کوچک

موجب و محرک سیاسی و بنیاد اقتصادی پیدایش حرکت های فاشیستی را، در کشورهای کوچک غیر صنعتی، نباید در نیروهای اجتماعی و اقتصادی داخلی آن کشورها جستجو نمود. تکامل گامی و کبکی صنایع انحصاری خصوصی در کشورهای بزرگ و لزوم بسط و توسعه بی سابقه میدان فعالیت آنها و وجود از بین بردن مشکلاتی، که نتیجه اجتناب ناپذیر آن بسط و توسعه است، اساس و بنیاد سیاسی و اقتصادی ترویج افکار فاشیسی در کشورهای غیر صنعتی کوچک است.

پرفسور ساین امریکائی، که یکی از متفکرین لیبرال است، رژیم فاشیسم و سوسیالیسم، هر دو را قابل انتقاد میدانند و محکوم میکنند، ولی در مقایسه این دو مکتب میگوید: «در هر دو رژیم، حزب عبارت از عده ای از افراد ممتاز است که خودشان انتخاب نموده اند» ولی در شرح سوسیالیسم علمی نشان میدهد که اینها میخواهند بوسیله افراد ممتاز (ممتاز از لحاظ فکری و علمی) توده مردم را نوعی تربیت نمایند که بالاخره علت وجودی افراد ممتاز از بین برود، در صورتیکه فاشیسم می خواهد حکومت افراد و با طبقات ممتاز را ابدی نماید. پرفسور نامبرده درباره جامعه بدون طبقات و بدون مبارزه طبقاتی که هدف نهایی سوسیالیسم علمی است میگوید: «ایده آل یک جامعه بدون طبقه ممکن است فرض خیالی (Utopique) باشد، اما اقلایک فرضیه خیالی انسان دوستانه و عالی است. ولی این مسئله مشکوک است که ایده آل بسط نفوذ یا کشور کشائی ملی، که عبارت از رسالت احساساتی فاشیسم است، عالی و انسان دوستانه باشد..... آنقدر که در تاریخ کنونی می توان از روی تجربیات حاصل شده درباره فاشیسم گفت، اینست که نتیجه عادی آن ابدی کردن رژیم اقتصادی مخصوصی است که تقاضای دائمی اش کم کردن قوه خرید و مصرف ثوده های بزرگ سکنه کشور است. فاشیسم از لحاظ داخلی سعی و کوشش طبقات ممتاز است که امتیازات اقتصادی خود را بتوانند بخرج (بضرر) بقیه جامعه حفظ نمایند و از لحاظ خارجی بکار بردن نیروی ملی، برای مجبور نمودن ملل دیگر، برای تبعیت از شرائط اقتصادی آنان است، بنوعیکه بکمک ملل مجبور بتوان دستگامی را پشتیبانی و ابدی نمود که طبقات ممتاز مربوط بتوانند استفاده نمایند.»

بطور خلاصه، فاشیسم عبارت از آخرین حرکات مذبحخانه صنایع بزرگ ممالک سرمایه داری برای حفظ رژیم اقتصادی بخصوصی است که موانع و اشکالات حل نشدنی برای خود ایجاد نموده است. فاشیسم عبارت از بسط و توسعه

کمی و کیفی صنایع انحصاری متمرکز است، که در حال مواجهه با مشکلات داخلی و خارجی، دیگر قادر نیست با همان وسائل عادی دموکراسی بورژوازی بر مشکلات غلبه نماید. بنا بر این وسائل خشن و حتی وحشیانه متوسل میشود. فاشیسم عبارت از ترس و وحشت صاحبان صنایع انحصاری کشورهای صنعتی از توده های ناراضی و محروم ملل خودشان است، که در صدد ملی ساختن منابع ثروت و وسائل تولید برآمده اند، همان مسئله مهم ملی ساختن که در مرحله تکاملی کشورهای بزرگ صنعتی غیر قابل اجتناب شده است. ولی صاحبان صنایع برای اینکه به حفظ منابع خصوصی خود یک رنگ ملی بدهند ترس از توده های ملت خود را بشکل ترس از دولت شوروی جلوه گرمی سازند. در صورتیکه بخواهی میدانند اگر دولت شوروی را بحال خود بگذارند، با افکار صلح جویانه، مشغول بهبودی اوضاع اجتماعی و اقتصادی خود خواهد بود، زیرا سیستم سوسیالیستی احتیاجی به مهاجمه ندارد.

فاشیسم در کشورهایمانند ایران نمیتواند ملی باشد.

اگر بخواهیم ظهور فاشیسم را در کشورهای کوچک غیر صنعتی و یادر کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره مورد مطالعه قرار دهیم، معلوم خواهد شد که علل و موجبات مذکور در بالا، در آنها موردی ندارد. بنا بر این فاشیسم و علل ظهور آن در ممالک بزرگ صنعتی و کشورهای کوچک غیر صنعتی اختلاف بزرگی خواهد داشت. یعنی فاشیسم در ممالک صنعتی بزرگ یک محرک و موجب داخلی دارد، در صورتیکه در ممالک کوچک و غیر صنعتی محرک و موجب داخلی ندارد. اقتصاد ملی و وضع اجتماعی هیچ کشور کوچک غیر صنعتی مستلزم ظهور فاشیسم نمیشود؛ زیرا اصول سرمایه داری ابتدائی که در ممالک نامبرده وجود دارد و با اقتصاد فلاحی، در حدودی که در ممالک مزبور معمول است، در هیچ مرحله تاریخی پیدایش این فکر را ایجاد ننموده است. اگر فاشیسم در کشورهایمانند مصر و ایران و ترکیه و عراق و یونان و غیره ظاهر شده، یادراین اواخر قوت گرفته است و حتی در بعضی از آنها قدرت حکومت را در دست دارد، باید متوجه بود که سرچشمه و منشاء آنرا نمیتوان در نیروهای داخلی کشورهای نامبرده جستجو نمود. حتی سرمایه داران و مالکین ممالک نامبرده نمیتوانند، و نباید، منشاء افکار فاشیستی در آن ممالک باشند. البته منظور این نیست که هیچ سرمایه دار و یا مالکی در ممالک نامبرده از افکار و عملیات رژیم فاشیستی دفاع نمی نماید، بلکه منظور این است که منابع اقتصادی سرمایه داران و ثروتمندان و خلاصه طبقات حاکمه ممالک مزبور، مستلزم پیدایش فاشیسم در آن کشورها نیست. البته عده، کم و بیش، زیادی از افراد همین حاکمه ممالک نامبرده و سایر کشورهای شبیه آنان، از افکار فاشیستی پشتیبانی مینمایند،

ولی این مسئله ناشی از کوتاه نظری آنان است. چون اگر منافع طبقاتی اساسی خود را منظور می نمودند بی تردید می بایست همان راه دموکراسی را پیش بگیرند که بورژوازی فرانسه و انگلستان و آمریکا و سایر ممالک سرمایه داری، در موقعیکه مرحله تکامل اجتماعی و اقتصادی آنها شبیه کشورهای مانند ایران و مصر و یونان بود، پیش گرفته اند. منشاء و سرچشمه پیدایش افکار فاشیستی در کشورهای کوچک غیر صنعتی، در صورتیکه جستجو شود، در آخرین تحلیل یکی از منابع صنعتی کشورهای بزرگ خواهد رسید. پس ظهور فاشیسم در کشورهای کوچک و غیر صنعتی اگر موجب و محرک داخلی ندارد، البته موجب و محرک کی دارد که اصولاً در خارج از نیروهای داخلی جامه قرار گرفته، ولی طبیعی است که يك سلسله منافع اقتصادی و یا منابع اقتصادی در داخل کشور هست که نیروی جاذبه ای برای جلب نیروهای خارجی می گردد.

اگر در آلمان و ایتالیا فاشیستها می توانستند رنگ و روی ملی به رژیم خود بدهند، برای این بود که توسعه و بسط کشور خود را بر خ مردم می کشیدند. اگر این کشور کشائی بنفع صاحبان صنایع و سرمایه داران بود، لا اقل این سرمایه داران آلمانی بودند و سرمایه ها نیز سرمایه داخلی بود. اگر جوانان کشور قربانی می شدند قربانی سرمایه داران آلمانی و کشور گشائی آلمانیان می گردیدند. بنابراین رنگ ملی به رژیم خود میدادند. ولی چون موجب و محرک افسکار فاشیستی، در ممالک کوچک غیر صنعتی، عبارت از صنایع کشورهای بزرگ است، فاشیسم در اینگونه ممالک نمیتواند ملی باشد. مثلاً اگر میلتاریسم در آلمان باعث پیشرفت صنایع جنگی میشد، بنفع سرمایه داران آلمانی بود. ولی تشویق میلتاریسم و تسلیحات در ممالک کوچک و غیر صنعتی باعث نفع صنایع بزرگ خارجی خواهد بود. اگر در آلمان تقویت تسلیحات لا اقل بطور موقت بیکاری را از بین می برد، مثلاً در یونان و مصر و مانند آنها نه فقط بیکاری را از بین نمیداد، بلکه مقدار هنگفتی از ثروت ملی این کشورها را، برای خرید آلات جنگی قراضه و از کار افتاده، مصرف می نماید که البته با همان ثروتها جیب صاحبان صنایع بزرگ پر خواهد شد. کشورهای کوچک و غیر صنعتی در مثال نامبرده، که مطابق اصول میلتاریسم مسلح میشوند، باز هم در يك جنگ خارجی بنفع کشور خودشان وارد جنگ نخواهند شد؛ زیرا جنگ های کنونی هرگز بنفع کشورهای کوچک تمام نمیشود. میلتاریسم در کشورهای کوچک تنها وسیله ای برای ترویج صنعت ممالک بزرگ و خفه کردن طبقات محروم ممالک کوچک است. از این مثال خوب پیداست که یکی از اصول مشخصه فاشیسم، یعنی ترویج میلتاریسم در کشور صنعتی بزرگی مانند آلمان، می تواند محرک و موجب داخلی داشته باشد ولی در کشورهای کوچک حتماً محرک خارجی دارد. یعنی در آلمان هم در موقع صلح،

اقتلا بطور موقت، بنفع عده‌ای و کاملاً بنفع سرمایه‌داران داخلی تمام می‌شود و در آینده نیز برای هدف کشورگشائی صاحبان صنایع داخلی است ولی در کشورهای کوچک، میلناریسم هم در زمان صلح باعث بدبختی ملت خود و موجب نفع سرشار برای منابع خارجی است و هم در موقع جنگ باعث می‌شود که خون‌سکنه کشورهای کوچک برای منافع کشور کشایان بیگانه ریخته شود.

البته احتیاج بشرح وتفصیل ندارد که منظور از میلناریسم، آماده بودن ملتی برای دفاع از استقلال و تمامیت خود نمیباشد، که در هر حال اولین وظیفه هر ملتی است. مهیا بودن برای دفاع از وحدت و استقلال ملت را هرگز نمی‌توان میلناریسم نامید.

علت ظهور فاشیسم پس از جنگ جهانی .

وقتی علل و موجبات پیدایش حرکت های فاشیستی را در ممالک کوچک و غیر صنعتی مطالعه می‌نمائیم، لزومی ندارد که رشته تحقیق ما همیشه بروم یا بران برسد. شاید عده‌ای ایراد نمایند که علت پیدایش فاشیسم در آلمان و ایتالیا شکست آن دو کشور صنعتی و از دست دادن مستعمرات و مواجه شدن با مشکلات بود. و از اینرو استدلال نمایند که کشورهای صنعتی کنونی دنیا، که همه فواید آنها شده اند، خود لزومی برای توسل با اصول فاشیسم ندارند تا اینکه صنایع آنها اساس و پایه ترویج اصول فاشیسم در کشورهای غیر صنعتی باشد. البته ظهور فاشیسم در دو کشور نامبرده بطور عمده در نتیجه شکست و از دست دادن مستعمرات و مانند آنها بود، ولی بالاتر از همه ترس هیئت حاکمه آلمان از توده های ملت و از سوسیالیسم واقعی بود که آنها را بدامن فاشیسم انداخت. شکست در جنگ و از دست دادن مستعمرات این ترس و وحشت را در آنها شدید تر نمود. گرچه در نتیجه جنگ اخیر دولتهای صنعتی بزرگ، که با اصول سرمایه داری اداره میشوند، پیروز گردیده اند ولی تجربه جنگ اخیر در عین پیروزی ملل متفق شکست بزرگی برای اصول سرمایه داری بود. افکار عمومی انگلستان که بمسجد خاتمه جنگ چرچیل را از کاربرد کنار نمود، بهترین علامت و نشانه شکستی است که اصول سرمایه داری در دنیای کنونی خورده است. وقتی که سرمایه داری اروپا و امریکا با وسایل دموکراتیک بورژوازی نتوانند به مشکلاتی، که آنها را تهدید می‌نماید، غلبه کنند بی شک اصول فاشیسم را ترویج می‌دهند. مخصوصاً در ممالک مستعمره و نیم مستعمره و ممالک کوچک غیر صنعتی از این اصول، برای تحکیم موقعیت مبارزه اقتصادی و جنگی خود، استفاده می‌نمایند. شکست رژیم سرمایه داری در اروپا و امریکا، که عده ای آنرا شکست اخلاقی می‌نامند، در حقیقت خیلی عمیقتر از یک شکست اخلاقی است. عده‌ای دیگر درباره این شکست خیلی مبالغه می‌نمایند و دل خود را به موهومات خوش میکنند. مثلاً پرفسور

لاسکی، از رهبران معروف حزب کارگر انگلستان، گفته بود که سرمایه داری در انگلستان و آمریکا مرده است. یکی از سیاستمداران آمریکا، مقیم انگلستان، در جواب او اضافه نموده بود که «سرمایه داری در آمریکا مرده است و زنده ترین دلیل این امر اینست که در دوره زندگی یک نسل، سرمایه داری آمریکا دوبار امپراطوری بریتانیا را از انقراض حتمی نجات داده است.»

پایه و اساس سرمایه داری انحصاری کنونی در دنیا، در عین حال هم سخت و هم سست است و در عین پیروزی در مقابل شکست قرار دارد. صنایع بزرگ انحصاری آمریکا و انگلستان، پس از درهم شکستن صنعت عظیم آلمان، قسمت معظمی از آن را تصاحب کرده اند و یا در تحت نفوذ خود گرفته اند. از طرف دیگر در نتیجه مساعی بزرگ صنعتی در موقع جنگ، وسایل تولید بحد اکثر وسعت رسیده و از لحاظ سازمان، متمرکز تر و منظم تر گردیده. بنا بر این تمرکز و انحصار با واحد مقیاس جهانی بحد کمال خود میرسد و در عین حال تناقض ها و تضادهای ناشی از این انحصار نیز به آخرین حد خود میل می نماید. یعنی صنایع متوسط و کوچک محلی در همه جا، و مخصوصاً در ممالک نیمه صنعتی و فلاحتی و حتی بازار گانی، در زیر قدرت بی مانند انحصارهای بزرگ در هم خواهد شکست. صنایع بزرگ آمریکا و انگلستان با وجود رقابت دولتهای خود از هم اکنون ممالک خاورمیانه و سایر کشورهای کوچک غیر صنعتی را در زیر رقبت اقتصادی خود درمی آورند. متدرجاً حتی ثروتمندان و سرمایه داران و بازار گانان کشورهای های کوچک غیر صنعتی نیز با باید معدوم شوند و یا چیره خواری و مزدوری آنان را بعهده بگیرند. ولی از طرف دیگر افکار عمومی، مخصوصاً در موقع جنگ اخیر، از لحاظ احتیاجی که بآن داشتند، خود عامل مهمی شده است. یعنی افکار عامه هم در ممالک صنعتی و هم غیر صنعتی، خود نفوذ مهمی در محاسبات سیاسی پیدا نموده است. افکار عامه ممالک صنعتی آمریکا و اروپا، صنایع سنگین و بزرگ را تهدید به ملی شدن و اجتماعی گردیدن میکنند و افکار عمومی در ممالک غیر صنعتی نیز بنوبه خود می خواهند کشور های خود را از زیر بندگی اقتصادی صنایع سنگین بیرون آورند. در نتیجه این مبارزه، صنایع انحصاری بزرگ و قدرتهای سیاسی متکی بآنها، با تحقق و دقت مسائل ریاضی در این جهت سیر می نمایند، که حتی موازین عادی دموکراسی سرمایه داری را نیز زیر پا بگذارند. ولی با همان روش که رقیبان سابق آنها، هیتلر و موسولینی، بکار برده بودند.

البته بکار بردن روش مجرب فاشیسی، برای خفه کردن افکار عمومی در کشورهای کوچک غیر صنعتی هم آسانتر است و هم لازمتر. از روی این محالعات روشن میشود که فاشیسم در کشورهای غیر صنعتی و کوچک خاورمیانه و غیره نه فقط نمی تواند ملی باشد، بلکه کلیه عناصر ملی، اعم از سرمایه دار و

مللك والته توده مردم ، از آن ریان خواهند دید و در نتیجه همگی باید غمد فاشیست باشند

اختلاف و تشابه فاشیسم در ممالک صنعتی و غیر صنعتی

میتوان مطالب بالا را اینطور خلاصه نمود که اختلاف اساسی میان فاشیسم در کشورهای های صنعتی بزرگ از طرفی و در کشورهای غیرصنعتی کوچک از طرف دیگر، در اینست که نیروی محرکه آنها در داخل کشور خودشان قرار گرفته؛ ولی فاشیسم در کشورهای کوچک و فلاحی علت و منشاء داخلی ندارد و برفع و تشویق و ترویج صاحبان صنایع بزرگ بیگانه ظاهر میشود .

ولی از این اختلاف اساسی گذشته، در اغلب موارد روشهای خشونت آمیزشان شباهت زیاد بهم دارند . افکار فاشیستی بهر اسم و رسم که ظاهر شوند و هرظوری که بخواهند، خود را مستور و مخفی سازند، گرچه ممکن است مدت کوتاهی عده ای را فریب دهند ولی خشونت صاحبان این فکر، بزودی آنها را معرفی خواهد نمود. ما بعضی از روشهای آنها را با دیگر در اینجا خلاصه می نمایم:

۱ - چون نهضت کارگری بقدر کافی تکامل پیدا نموده، نضج گرفته بود لازم بود که رنگ و روی کارگری بفاشیسم داد . ولی همانطور که اسم « حزب سوسیالیست ملی کارگران آلمان » توانست ماهیت ضدسوسیالیستی و ضد کارگری آنها را برای همیشه مخفی دارد، حفظ ظواهر دموکراسی و کلمات و عبارات آزاد بخوانان نیز نمیتواند ماهیت فاشیسم را در ایران و کشورهای شبیه آن مخفی بدارد . در آلمان چون نتوانستند اول ماه مه را قدغن نمایند آنرا جشن رسمی دولتی قرار دادند، تا با این اسم احساسات کارگران را خفه کنند. در ایران نیز چون شورای متحده مرکزی را نمی توانستند بکلی از بین بردارند ، سعی و کوشش بیهوده برای تصاحب و دولتی نمودن آن کردند .

۲ - در ایتالیا و آلمان بنام وحدت ملی و رفع مبارزات طبقاتی، سندیکای دولتی بوجود آوردند و بنام فرمانبرداری کارگر و کارفرما از دولت، کارگران را محکوم کارفرمایان نموده، حق اعتصاب و مبارزه برای بهبودی وضع اقتصادی را از طبقه کارگر سلب نمودند . در ایران چطور ...؟

۳ - در آلمان برای برچیدن بساط کلیه احزاب، اول از دست چپ ترین آنها شروع نمودند . در آنجا حریق رایشتاک را اختراع نمودند ... در ایران نیز سعی و کوشش برای « کشف » قیام و اقدام بر علیه حکومت و در حقیقت اختراع این نوع قیامهای مسخره و نسبت دادن آنها به حزب توده ایران برای ایجاد رعب و وحشت ، همان روش معروف حریق رایشتاک می باشد .

۴ - مطابق تشخیص رهبر کل حزب نازی آلمان، بدبختیهای مردم از هیئت حاکمه آلمان نبود، بلکه تمام خرابیها و بی عدالتی ها از یهودیها ناشی بود . در ایران نیز هیئت حاکمه معصوم و بی گناه است و تنها « ماجراجویان » و

«بیگانه پرستان» و «حرامیان» و غیره و غیره بودند که قلع و قمع گردیدند و یا در شرف قلع و قمع شدن هستند و بزودی ایران مانند گذشته بهشت برین خواهد شد!

۵ - در آلمان برای راضی کردن مردم و سوء استفاده نمودن از حس

ملت دوستی آنان، دائماً «اقتخارات» کشف و اختراع میشد و از «پیروزیهای» رهبر کل و یا سایر مقامات افسانه هائی منتشر می گردید ...

۶ - هیئت های حاکمه که دارای روش فاشیستی هستند، ترس خود را از توده

های محروم ملت خودشان بعنوان ترس از مهاجمه دولت شوروی جلوه میدهند ...

۷ - در آلمان کلیه سلطه های محلی که در ایالات و ولایات مختلف آلمان

بود از بین برده شد و فعال مایشائی مرکز، کلیه حقوق دموکراتیک مردمان محلی را بنام عوام فریبانه وحدت ملت آلمان از بین برد .

۸ - حزب نازی، رادیو و مطبوعات و کلیه دستگاه دولتی را در خدمت خود

قرار داد ...

۹ - در آلمان ایالات و عشائر وجود نداشت که تشویق شوند . ولی در

ایران نیز باید منتظر بود که پس از خفه کردن نیروهای مرفقی اصول ملوک -

الطوائفی نیز برچیده شود . بورژوازی اروپا در این روش مهارت خاصی دارد

که علامت و نشانه های ملوک الطوائفی را برای خفه کردن نیروهای مرفقی و

بالعکس بکاربرد . ولی از هر کدام آنها باندازه ای تقویت می نماید که حکومت

خود را تسجیل کند . هیتلر نیز با تقویت و پشتیبانی ملاکین، قدرت سیاسی را در

دست گرفت ، ولی مخصوصاً در موقع جنگ، قدرت نیروی صنعتی ، تنها حکومت

بدون رقیب آلمان گردید .

۱۰ - صاحبان صنایع و زرورور، در تمام مراحل نشوونمای خودشان، از

شریفترین و مقدسترین احساسات مردم، برای برقرار کردن حکومت چپ و چور،

سوء استفاده نموده اند، آنها خواسته اند نظام اجتماعی حاکمه را نظام مقدس

خدائی معرفی نموده و دست زدن بآنها دست اندازی در کار خدا جلوه گرانند .

آنها مذهب را بعنوان آلت صرف مقاصد نامشروع خود بکار میبرند و سپس

این قدرت را نیز محو و نابود مینمایند . ملت ایران و نسل معاصر ما نیز یکبار با

کمال وضوح این حقیقت تلخ را چشیده است .

هدف پیروزی، برای توده های مردم و در نظر هیئت های حاکمه:

جنگ ملل متفق بر علیه فاشیسم، گرچه جنگ متحد توده های ملت و

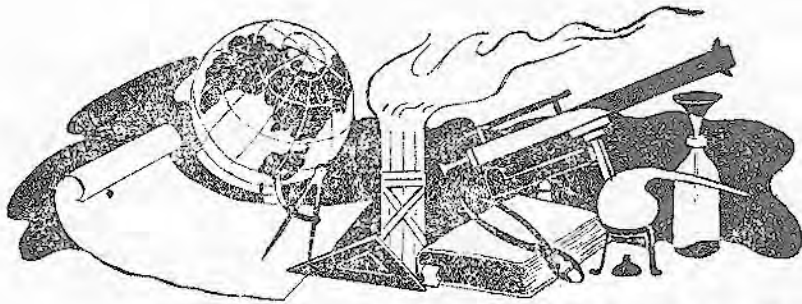
هیئت های حاکمه بر علیه فاشیستها بود، ولی هدف پیروزی برای توده های

ملت و برای هیئت های حاکمه متفاوت بود . چنانچه وقایع پس از پیروزی و

اختلاف نظر احزاب سیاسی در کشورهای بزرگ و کوچک که در جنگ پیروز

شده اند، بخوبی این حقیقت را آشکار می نماید . مثلاً هدف پیروزی برای محافظه

کاران انگلیس همانطور که یکی از برجسته ترین نمایندگان آنها گفت «حفظ بریطانیای کبیر موروثی» بود. ولی حزب کارگر همان انگلستان و سایر آزادخواهان هدفشان این بود که پس از جنگ، بریطانیای موروثی را به بریطانیای نوینی تغییر ماهیت بدهند که در دستگاه جدید آن هر مرد متوسط از نتیجه زحمت خود بهره مند گردد، مطابق وعده‌ای که داده شده بود، آزادی از فقر و جهل و ترس بمعنی واقعی عملی گردد. در ایران نیز هیئت حاکمه و توده ملت برای دو هدف متفاوت در مساعی جنگی شرکت نمودند. هیئت حاکمه برای اینکه پس از جنگ بتواند در خفه کردن مردم و برقراری اصول دیکتاتوری دست باز داشته باشد. ولی توده مردم میخواستند در نتیجه فداکاریهای خود از پیش آمد جنگ این استفاده را بنمایند که اصول قانون اساسی و مشروطه عملاً اجرا گردد و امکان برقراری استبداد از ریشه کنده شود. هیئت حاکمه ایران پس از ورود نیروی متفقین معتقد بود که برای نجات کشورهای اروپا و خاک شوروی و جزیره انگلستان از خطر مهاجمه افکار فاشیستی، ملت ایران باید هر نوع فداکاری بنماید. ولی برای خلاص شدن ملت ایران از خطر افکار فاشیستی آسیائی نبایدست بهیچ اقدامی دست زد. در صورتیکه ملت ایران بعکس عقیده داشت اگر ما برای رهایی دنیا از فاشیسم همکاری می نمایم منظور ما تنها آزادی دنیاست، بلکه در درجه اول میخواهیم در کشور خودمان اصول دموکراسی واقعی را برقرار سازیم. ولی هیئت حاکمه به بهانه های مختلف از قبیل «منافع عالیة متفقین» و «منافع عالیة کشور» و غیره تمام اصلاحات و برقراری اصول آزادی و دموکراسی را به پس از جنگ موکول نمودند. متأسفانه پس از خاتمه جنگ ملت ایران باردیگر می بیند که نه فقط آمال و آرزوهای او پس از این همه فداکاری و انتظار برآورده نشده، بلکه هیئت حاکمه، با تقویت حامیان بیگانه خود، همان نغمه های کهنه را از نو ساز نموده است. خوشبختانه در مبارزه ای که افکار فاشیستی ضد فاشیستی در ایران پیش گرفته اند ملت ایران تنها نیست. توده های مردم ملل دنیا دچار این مبارزه هستند. البته ملت ایران دست مساعدت بسوی ملل دیگر دراز نمیکند و باید خود نیروهای ملی خود را بسیج نماید ولی همانطور که نشان دادیم سرچشمه فاشیسم در مقتضیات داخلی ایران نمیشد بلکه منابع آن از صنایع بزرگ انحصاری دولت های بزرگ است. بنا بر این ما میتوانیم انتظار داشته باشیم که نیروهای ضد فاشیستی همان کشورها خود بخود متفق ما خواهند بود. ولی ما از این جریانهای بین المللی برای خنثی نمودن نفوذهای بیگانه در کشور خود، وقتی میتوانیم استفاده نمایم که نیروی ذخیره ملی خود را به یک نیروی اجتماعی زنده تبدیل نمایم و افکار فاشیستی را، در هر اسم و رسم که باشد، معرفی نموده، یک مبارزه جدی و علمی بر علیه آن بکار ببریم. اگر خطر فاشیسم، در موقع جنگ، کشورهای بزرگ را تهدید مینمود این خطر برای کشورهای ایران پس از خاتمه جنگ تهدید آمیز تر شده است.



دکتر رادمنش

نظریه نسبیه انشتین

جسمی را در حال سکون میگویند که فاصله آن جسم نسبت بمبدأ ثابتی دائماً ثابت باشد و جسمی را متحرک مینامند که فاصله آن نسبت بمبدأ ثابتی پیوسته تغییر نماید.

در مکانیک از فضای مطلق گفتگو در میان نیست. وقتی که حرکت گلوله یا کشتی یا قطاری را مطالعه مینمائیم محتاج بدانستن چگونگی حرکت مرکب ما یعنی کره زمین، که حرکت مزبور در روی آن صورت میگیرند تمیاز نمیشیم.

نتایجی که از سنجش سقوط اجسام یا ارتعاشات پاندول یا حرکت گلوله در داخل یک اطاق ساکن و بی حرکت بدست میآیند، همان نتایج در صورت تکرار تجربیات مزبور در داخل اطاق قطاری که بسرعت ثابتی در حرکت است نیز بدست میآیند؛ مثلاً اگر پاندولی در اطاق بیحرکت ده ارتعاش کامل مینماید همین پاندول در اطاق قطاری که بسرعت ثابتی در حرکت است نیز ده ارتعاش انجام میدهد.

بنابراین در مکانیک کلاسیک اصل نسبیت حکمفرماست. یعنی قوانین مکانیکی در تمام دستگاههای مختصاتی که نسبت بهم بسرعت ثابتی در حرکت میکنند یکسان است. همانطوریکه یک مسافر در داخل اطاق سر بسته در صورتیکه واگون سرعت ثابتی داشته باشد نمیتواند حرکت واگون را تشخیص دهد، ماهم که در روی کره زمین قرار داریم بهیچ وسیله ای نمیتوانیم حرکت انتقالی مرکب خود، یعنی زمین را، که بسرعت ثابتی در حول خورشید در گردش است، تشخیص دهیم.

از مقدمات بالا نتیجه میگیریم که حرکت انتقالی مطلق برای ما معلوم نیست. تمام حرکاتی که ما با آن سروکار داریم حرکات نسبی است و اصل نسبیت در کلیه حرکات مکانیکی حکمفرما است. ولی اگر حرکت انتقالی مطلق در اختیار ما نیست، حرکت دورانی مطلق وجود خارجی دارد؛ مثلاً حرکت دورانی کره زمین در حول محورش قابل تشخیص است. فوکولت Foucault در سال ۱۸۵۲ برای اولین بار حرکت مزبور را بوسیله پاندول معروف خود بمعرض نمایش گذاشته است.

هر نقطه ای در فضا بوسیله سه بعد (طول و عرض و عمق یا ارتفاع) خود، که فواصل آن نقطه از سه محور مختصات است مشخص میگردد. ولی برای بیان یک

نظریه نسبی انشتین

حادثه در نقطه ای از فضا، علاوه بر سه بعد آن نقطه، دانستن زمان انجام حادثه نیز ضروری است.

بنا بر این يك حادثه بوسیله چهار بعد که سه بعد آن مکانی و يك بعدش زمانی است بیان میشود.

دو مکانیک معمولاً هر حادثه ای را با چهار حرف x و y و z و t ، که x و y و z ابعاد مکانی و t بعد زمانی است، نمایش میدهند.

زندگی انسان از حوادث متوالی تشکیل یافته است. اگر دو هواپیما، اولی با مختصات x و y و z و دومی با مختصات x' و y' و z' با هم برخورد نمایند، در موقع برخورد، مختصات مکانی و زمانی دو هواپیما با هم مساوی خواهند بود.

فضا از نقاط پیوسته (Continium) تشکیل یافته است. بلافاصله پس از هر نقطه فضائی، نقطه دیگری موجود است که مختصات آن با نقطه ماقبل متفاوت است. در دنیای فیزیکی علاوه بر مختصات مکانی، بعد زمانی نیز وارد میگردد. در نتیجه، دنیای فیزیکی از فضای پیوسته چهار بعدی بوجود آمده است. ولی در فیزیک معمولاً فقط از سه بعد مکانی صحبت میشود. زیرا در فیزیک زمان را مقداری مطلق و مستقل از حرکت فرض نموده اند.

مختصات يك نقطه فضائی نسبت بدو دستگاه مختصاتی یکسان نیست، مگر اینکه دو دستگاه مزبور بر روی هم منطبق گردند.

اگر دو دستگاه مختصاتی داشته باشیم که یکی ثابت و دیگری نسبت بآن با سرعت v در حرکت باشد و مختصات نقطه مزبور را نسبت بیکی از دو دستگاه داشته باشیم، میتوانیم با داشتن سرعت v مختصاتش را نسبت بدستگاه دیگر پیدا کنیم. مثلاً اگر مختصات حادثه M را نسبت بدستگاه اولی x و y و z و t و مختصات همین حادثه نسبت بدستگاه دومی که با سرعت v نسبت با اولی در حرکت است x' و y' و z' و t' فرض نماییم، در صورتیکه در آغاز حرکت دو دستگاه مزبور بر هم منطبق باشد، و بعداً دستگاه دوم سی در امتداد محور Ox با سرعت v در حرکت درآید، میتوان مختصات x و y و z و t حادثه M را نسبت بدستگاه ثابت از روی مختصات x' و y' و z' و t' نسبت بدستگاه متحرک، بوسیله معادلاتی که بنام دستگاه تبدیلی گالیله (۱) نامیده شده اند بدست آورد.

از روی دستگاه تبدیلی گالیله نتیجه میشود که دو تبدیل متوالی نمایش دو سرعت v_1 و v_2 معادل تبدیلی مساوی $v_1 + v_2$ است.

معادلات دستگاه تبدیلی گالیله با نشان میدهد که فاصله زمانی مابین دو حادثه در تمام دستگاه های مختصاتی یکسان است و در نتیجه دو حادثه همزمان برای يك دستگاه مختصات، برای جمیع دستگاههای دیگر، که نسبت بآن دستگاه با سرعت ثابت v در حرکت است، نیز همزمان میباشد.

بالعکس دو حادثه متوالی، با وجود اینکه فاصله زمانی آنها برای تمام دستگاه های مختصاتی که نسبت بهم متحرک هستند، یکسان است، فاصله مکانی دو حادثه

$$1) \quad x = x' + vt' \quad , \quad y = y' \quad , \quad z = z' \quad ; \quad t = t'$$

مزبور نسبت بدستگاههای مختلف متفاوت است .

مثلاً هرگاه هوانوردی از سوراخ ته هواپیما خود دو بمب را بفاصله زمانی t بخارج پرتاب کند ، فاصله مکانی دو حادثه متوالی برای هوانورد مزبور صفر است ، زیرا هر دو حادثه در سوراخ ته هواپیما صورت میگیرد ، در صورتیکه برای ناظر روی زمین چون هواپیما با سرعت v در حرکت است فاصله مکانی دو حادثه متوالی یعنی پرتاب بمب ها مسافتی مساوی vt است .

بنا بر این فاصله مکانی حوادث متوالی ، بستگی بدستگاه مختصاتی دارد . در صورتیکه فاصله زمانی دو حادثه متوالی برای تمام دستگاههای مختصاتی یکسان است ، این عدم تقارن میان مختصات مکانی و زمانی در نتیجه مطلق فرض کردن زمان حاصل شده است . عدم تقارن مزبور در مکانیک نسبی انشتین با متغیر فرض شدن زمان از بین میرود .

در مکانیک کلاسیک ، که آنرا مکانیک نیوتن نیز مینامند ، دو مفهوم دیگر که قوه و جرم است نیز وارد میشوند . در این مکانیک جرم لا تغییر فرض شده و مستقل از تغییر حالتی است که ممکن است در جسم صورت گیرد و همچنین مستقل از سرعتی است که ممکن است بجرم داده شود .

رابطه جرم و قوه در مکانیک نیوتن ، بوسیله معادله ای (۱) بیان میشود ، شکل

این معادله در تمام دستگاههای مختصاتی که نسبت بهم با سرعت v در حرکت هستند محفوظ میماند . همانطوریکه در هندسه تحلیلی فاصله بین دو نقطه و یا اندازه یک زاویه با تغییر دستگاه مختصاتی تغییر پذیر نیست ، رابطه ما بین جرم و قوه نیز با تغییر دستگاه مختصاتی تغییر نمیکنند .

* * *

چون قوانین مکانیک در کلیه دستگاههای مختصاتی ، که نسبت بهم با سرعت ثابتی متحرکند ، یکسان است ، نمیتوان بوسیله تجربیات مکانیکی ، که در داخل سیستم متحرکی انجام میگردد ، حرکت سیستم متحرک را آشکار نمود .

اصل نسبیت در کلیه تجربیات مکانیکی کاملاً تأیید شده است . ما بوسیله تجربیات مکانیکی ، که در روی کره زمین صورت میگیرد ، بهیچوجه نمیتوانیم حرکت انتقالی زمین را استنباط کنیم . اگر کره زمین ماداماً در محیطی پوشیده از ابر حرکت انتقالی خود را انجام میداد و ما ستارگان آسمان را هیچگاه نمیدیدیم ، ممکن نبود حرکت زمین را پیش بینی کنیم . اگر در روی کره زمین یا در داخل واگون سر بسته قطار و انبار مسدود کشتی و اطاق بسته هواپیما ، که با سرعت ثابتی در حرکت کنند نمیشود بوسیله تجربیات مکانیکی حرکت زمین یا قطار یا کشتی یا هواپیما را تشخیص داد ، آیا میتوان بوسیله تجربیات غیر مکانیکی ، مثلاً تجربیات فیزیکی ، با استفاده از حرکت های سریع السیر (علامت نورانی یا امواج الکترو مغناطیسی) حرکت سیستم متحرکی را ، که در داخل آن (کره زمین ، واگون ، قطار ، انبار کشتی ، اطاق بسته هواپیما) تجربیات فیزیکی انجام میگیرد ، تشخیص داد یا خیر ؟ خلاصه اینکه آیا

$$1) m \frac{d^2x}{dt^2} = F$$

فرضیه نسبی، که در مکانیک با آن مواجه شده ایم، و بر طبق آن قوانین مکانیکی در کلیه دستگاه های مختصاتی که نسبت بهم سرعت ثابتی در حرکت هستند، یکسان است، آیا در باره تجربیات غیر مکانیکی محقق است یا خیر؟ آیا همانطوریکه در مکانیک نیوتن با قبول فرضیه نسبیت بمعادلات تبدیلی گالیله رسیده ایم، میتوانیم معادلات گالیله را در باره حرکت های سریع السیر بدیده های فیزیکی (علائم نوری و امواج رادیو) نیز استعمال نمائیم یا خیر؟

اینها سؤالاتی است که انشتین، در نتیجه بحران مهمی که در علم فیزیک از اواخر قرن نوزدهم و اوائل قرن بیستم، بعلمت غیر قابل تفسیر بودن بسیاری از تجربیات فیزیکی، مخصوصاً تجربیات معروف مایکلسن (Michelson) پیش آمده بود، از خود سؤال کرده و با آنها پاسخ داده است.

* * *

در اوائل قرن هیجدهم اسحاق نیوتن Isaac Newton نور را مرکب از ذراتی فرض نمود که از سرچشمه نوری درخشانی خارج شده، با سرعتی یکسان در تمام جهات، منتشر می گردند. فرض نیوتن دایره بدره ای بودن نور، تا یک قرن مورد قبول دنیای دانش بود و باهیچ اشکالی مواجه نگردید.

توسعه تحقیق در خواص اشعه نوری و کشف پدیده انتر فرانس Interference و دیفرانسیون Difracton بشکست عقیده ذره ای بودن نور منتهی گردید. «هوگنس» (Huggens) برای توجیح پدیده انتر فرانس و دیفرانسیون، نور را موجی فرض نمود و با فرض موجی بودن نور پدیده های انتر فرانس و دیفرانسیون را تفسیر کرد.

نیوتن سرعت نور را با تشبیه میکرد؛ در صورتیکه هوگنس سرعت نور را با انتشار سرعت صوت تشبیه نمود.

صوت در فضا بوسیله انقباض و انبساطی که در هوای مجاور تولید کننده صوت بوجود می آید انتشار مییابد. همچنین وقتیکه سنگی در دریاچه آرامی انداخته شود امواج بوسیله برآمدگی ها و فرورفتگی هایی در روی آب بوجود خواهد آورد و امواج مزبور با سرعتی در روی آب منتشر میگردند. اگر طریقه انتشار نور نیز مانند انتشار صوت بوسیله امواج هوا که از انقباض و انبساط های متوالی هوا تولید شده اند، منتشر می گردد، باید برای انتشار نور موجی نیز که در فضای لایتناهی درخلاء افلاک منتشر میشود، ماده سیاله ای جستجو نمود. چنین سیاله خیالی باید مانند هوا، که امواج صوت را منتشر مینماید، تکیه گاه و ظرف انتشار امواج نوری گردد. بدین منظور بود که «هوگنس» فرض نمود که عالم لایتناهی مملو از سیاله رقیقی است که بوسیله انقباض و انبساط آن امواج نوری منتشر میگردد و سیاله ظرف مزبور را اتر Ether نام نهاد

* * *

«ارستد Orsted» در سال ۱۸۲۰ برای اولین بار بتجربه مشاهده نمود که که عقرب قطب نما، در مجاورت یک جریان الکتریکی، منحرف میگردد و باین نتیجه رسید که هر جریان الکتریکی در مجاورت خود یک میدان مغناطیسی ایجاد مینماید.

فارادی (Faraday) در سال ۱۸۳۲ بتجربه مشاهده نمود که اگر آهن ربائی را بیک سیم بسته‌ای نزدیک یادور نمانیم در حین نزدیک شدن یادور شدن آهن رباء در سیم بسته مزبور جریانی میکندرد. یعنی تغییر میدان مغناطیسی در مجاورت سیم بسته، باعث ظهور جریان الکتریک در سیم بسته‌ای که قبلاً فاقد هرگونه جریانی بوده است می‌گردد.

ما کسول Maxwell با استفاده از تجربیات «ارستند» و فارادی، بوسیله یک سلسله استدلال‌های ریاضی بمعادلاتی رسید که بنام «معادلات الکترومغناطیسی ما کسول» نامیده شده است. انشتین معتقد است که این معادلات الکترومغناطیسی، بزرگترین موفقیت در تاریخ تکامل دانش است.

از معادلات الکترومغناطیسی ما کسول نتیجه می‌گردد که هر تغییر میدان الکتریکی، باعث ایجاد یک میدان مغناطیسی و بعکس، هر تغییر میدان مغناطیسی باعث ایجاد یک میدان الکتریکی می‌گردد.

در مکانیک کلاسیک وقتی که دستگاه مختصاتی را تغییر دهیم، همانطوری که دیده‌ایم، باید برای بدست آوردن مختصات جدید از دستگاه تبدیلی گالیله استفاده نمود و دستگاه تبدیلی گالیله، شکل معادلات را تغییر نمیدهند ولی اگر دستگاه تبدیلی گالیله را در مورد معادلات الکترومغناطیسی ما کسول استعمال نمانیم، ملاحظه میکنیم که شکل معادلات بکلی تغییر مینماید. در صورتیکه بدیده‌های طبیعی قاعده باید مستقل از دستگاه‌های مختصاتی باشند. دستگاه‌های مختصاتی که بوسیله ما اختیار میشوند، بنابراین، نباید هیچگونه تأثیری در قوانین طبیعی داشته باشند. لورنتز Lorentz باین سلسله استدلال‌های ریاضی دستگاه تبدیلی جدیدی بدست آورد و ثابت نمود که فقط بوسیله این دستگاه تبدیلی جدید «معادلات الکترومغناطیسی ما کسول» مستقل از دستگاه‌های مختصاتی وبدون تغییر مینمانند. دستگاه تبدیلی لورنتز (۱) برای اولین بار متغیر بودن بعدزمان وابعاد مکانی را پیش بینی نموده است.

بوسیله معادلات الکترومغناطیسی ما کسول ثابت گردید که امواج الکترومغناطیسی با سرعتی مساوی سرعت سیر نور منتشر می‌گردند. نظریات ما کسول بعدها بتجربه‌های دقیق تأیید شد. پنجاه سال پیش برای اولین بار هرتز Hertz وجود امواج الکترومغناطیسی را درفضا بتجربه تأیید نمود و امروز میلیون‌ها از جامعه بشری از امواج الکترومغناطیسی بوسیله دستگاه‌های رادیو استفاده مینمایند. تساوی سرعت سیر نور با سرعت انتشار امواج الکترومغناطیسی، که از معادلات ما کسول نتیجه شده است، تشابه بدیده‌های نورانی را با امواج الکترومغناطیسی

1)

$$x = \frac{x' + vt'}{\sqrt{1 - \frac{v^2}{c^2}}}$$

$$y = y'$$

$$t = \frac{t' + \frac{vx'}{c^2}}{\sqrt{1 - \frac{v^2}{c^2}}}$$

$$z = z'$$

ظاهر نمود و معلوم گردید که اختلافات این دو شعبه فیزیک که ظاهراً مستقل از هم هستند، فقط مربوط بطول موج آنها است. طول موج امواج نورانی بسیار کوچک و با چشم مرئی است؛ در صورتیکه امواج الکترومغناطیسی طولی است و فقط بوسیله گیرنده های مخصوصی وجود آنها را میتوان تشخیص داد.

باین ترتیب معادلات الکترومغناطیسی وسیله ترکیب دو شعبه از فیزیک، شعبه نورو شعبه الکترومغناطیس، گردیده و مقدمه منطقی تحقیقات آینده فیزیک را فراهم نموده است.

انشتین میگوید که معادلات الکترومغناطیسی برای فیزیک جدید یک صدلی حقیقی است که میتوان با اطمینان بر روی آن نشست. بعقیده انشتین ظهور یک تئوری جدید معنایش آن نیست که یک طول قدیمی را خراب کنیم و بجای آن یک قصر آسمان خراش بسازیم. یک تئوری جدید مثل بالارفتن از کوهی است؛ با صعود بآن، ما مناظر جدید و وسیعتری را میبینیم. در ضمن صعود بکوه نقطه ای که از آن عزیمت کرده ایم، از نظر محو نمیگردد فقط نقطه عزیمت ما در سطح بالارفتن پیوسته کوچکتر و کوچکتر دیده میشود. قبل از معادلات ماکسول، تمایل چنین بود که برای میدانهای الکترومغناطیسی و همچنین برای انتشار امواج نورانی تعبیر و تفسیرهای مکانیکی پیدا کنند، ولی پس از تفحصات فراوان، بالاخره برای پدیده های مزبور تفسیر مکانیکی بدست نیامد.

* * *

با اطلاع از خواص پدیده های نورانی و الکترومغناطیسی، بطوریکه گفتیم، انشتین از خود سؤال نمود که آیا مکانیک نیوتن و دستگاه تبدیلی گالیله در باره حرکت های سریع امواج نورانی و الکترومغناطیسی نیز قابل استعمال هست یا خیر؟ برای روشن شدن مطلب بهتر خواهد بود که مثال زیر را ذکر نماییم:

سه نفر در روی صفحه یک کشتی، در امتداد هم ایستاده اند. یکی در وسط صفحه و دو نفر دیگر بفاصله های مساوی از وسطی، در دو انتها یعنی در جلو و عقب کشتی، قرار گرفته اند. نفرو وسطی بوسیله هفت تیر، تیری را میزند. آیا صدای تیر مزبور درست در یک زمان بدو نفری که در دو طرف کشتی قرار دارند خواهد رسید یا خیر؟

میدانیم که انتشار صوت در هوا بوسیله امواجی که از تراکم و انبساط های متوالی هوا تشکیل شده اند، صورت میگیرد و هوای بالای صفحه کشتی در حرکت کشتی شرکت نمینماید.

در یک هوای بدون باد و یک دریای آرام، از لحاظ مکانیک نیوتن دو حال ممکن است در نظر گرفته شود:

۱ - کشتی ایستاده است؛ در این صورت صدای تیر نفر وسطی، در یک زمان بدو نفری که در دو انتها کشتی قرار دارند خواهد رسید.

۲ - فرض میکنیم که کشتی در همان شرایط بالا، یعنی هوای بدون باد و دریای آرام، با سرعت v در حرکت باشد. در این صورت نفری که در انتهاهای جلوی کشتی قرار دارد با سرعت v از صدای تیر دور میشود؛ در صورتیکه نفری که در انتهاهای عقب کشتی

قرار دارد با سرعت ۷ بصدای تیر نزدیک میگردد. بدیهی است که فرج‌لوی کشتی صدای تیر نفر وسطی را دیرتر از نفری که در انتهای عقب کشتی قرار دارد خواهد شنید. صوت برای رسیدن بدو ناظر، که در دوا انتهای کشتی قرار دارند، مسافت‌های مختلفی را طی مینماید. از اینجا اختلاف زمانی که صوت در طی آن بدو ناظر میرسد آشکار میگردد.

حال اگر نظیر همین تجربه را در مورد ارسال اشعه نورانی تکرار کنیم؛ مثلاً فرض کنیم که نفر وسطی در صفحه کشتی عوض داشتن هفت تیر بک، فار (۱) کوچک داشته باشد و بافار مزبور در عوض خالی کردن تیر بک علامت نورانی بطرف دو ناظری که در دوا انتهای کشتی قرار دارند بفرستد. در نتیجه چون ماعت اثر برای ما معلوم نیست دو فرض پیش میاید:

۱ - فرض کنیم که هر جسم متحرك در اثر، در ضمن حرکت خود، اثر مجاور را نیز با خود حمل نماید؛ در اینصورت اگر چرخ دوازی داشته باشیم، بر حسب فرض مزبور سرعت سیر نور در مجاورت چرخ در حال حرکت، باید با سرعت سیر نور در مجاورت چرخ در حال سکون متفاوت باشد. همانطوریکه باد سرعت سیر صوت را تغییر میدهد، چرخ متحرك هم که اثر مجاور خود را با خود بچرکت در میآورد، باید سرعت سیر نور را تغییر دهد. تجربه فرض مزبور را تأیید نکرده است. چه چرخ در حرکت و چه در حال سکون باشد سرعت سیر نور در مجاورت آن مقداری است ثابت.

۲ - فرض میکنیم که جسم متحرك، اثر مجاور خود را با خود حمل ننماید، همانطوریکه کشتی در ضمن حرکت در روی يك دریای آرام، آب مسیر خود را با خود حمل نمیکند؛ در اینصورت اثر مجاور کشتی، که معرض عبور ارتعاشات نورانی است، مانند هوای فوقانی کشتی در تجربه ارسال صوت خواهد بود و مانند تجربه انتشار صوت، سرعت سیر نور در موقع حرکت برای دو ناظر، که یکی از علامت نورانی قرار می‌کند و دیگری بطرف آن نزدیک میشود، باید متفاوت باشد.

تجربه این نظریه را نیز تأیید ننموده است.

«مایکلسن» عوض کشتی حامل منبع نورانی، حرکت انتقالی بسیار سریع کره زمین را در نظر گرفت و با تجربه‌ای بسیار دقیق، که بوسیله اسباب بسیار معروفش انجام داد، هیچگونه اختلاف سرعتی در جهات مختلف برای سرعت سیر نور پیدا نکرد. تجربه مایکلسن چندین بار در نقاط مختلف کره زمین و در ارتفاعات متعدد و در مواقع مختلف سال تکرار گردید و با وجود دقت کامل اسباب، که میتوانست کوچکترین تغییری را در سرعت نور آشکار سازد هیچگونه اختلاف سرعتی را برای سیر نور در جهات مختلف مشاهده ننمود. از تجربه مایکلسن نتیجه میشود که زمین دارای حرکت انتقالی نیست. در صورتی که حرکت انتقالی زمین با دقت کاملی ثابت شده و در حرکت آن تردیدی نمیتوان داشت.

با این ترتیب علم فیزیک در اوائل قرن بیستم، مواجه با بحران شدیدی گردید. مکانیک نیوتن و دستگاه تبدیلی گالیله بشکست سختی دچار شد. بدون نتیجه شدن

تجربیات مایکلسون تصور مکانیکی اثر را متزلزل ساخت. تمام کوشش ها را جمع به اثر، چسب از لحاظ ساختمان مادی آن و چه از نظر حرکت مطلق، به نتیجه ای منتهی نگردید.

تحقیق در خواص اثر اشکالات و تناقضاتی را پیش آورد. موقع آن رسید که فرض اثر فراموش گردد و حتی دیگر اسامش هم برده نشود. انشتین برای فضا خاصیتی فیزیکی قابل گردید و معتقد شد که خاصیت فیزیکی فضا باعث انتشار امواج نورانی و امواج الکترومغناطیسی میباشد.

باین ترتیب مکانیک نسبی انشتین بادو فرض اساسی زیر، که اود در ۱۹۰۵ منتشر نمود، آغاز گردید:

۱ - سرعت سیر نور در خلا، در تمام دستگاههاییکه نسبت بهم حرکت متحدالشکلی داشته باشند، یکسان است.

۲ - قوانین طبیعت مستقل از دستگاه مختصات است و در تمام دستگاههایی که نسبت بهم حرکت متحدالشکالی دارند یکسان است.

از این پس ثابت گردید که دستگاه تبدیلی گالیله در باره دستگاههاییکه نسبت بهم سرعت زیادی دارند، قابل استعمال نیست و واضح شد که استعمال آن در مورد پدیده های فیزیکی باعث تناقضات غیر قابل اجتنابی میگردد.



اگر دستگاه تبدیلی گالیله در موارد امواج نورانی و الکترومغناطیسی قابل استعمال نیست، پس باید دستگاه تبدیلی دیگری را جستجو نمود تا تناقضات مشهود مرتفع گردد و تجربیات فیزیکی با فرضیات اولیه انشتین مطابقت نماید. بدین منظور بود که انشتین باصوار و مبنای مکانیک، که قرنهای پیش بشری بر آنها مستقر بود، حمله نمود و مفاهیم «زمان مطلق» و «همزمانی» و «طول غیر متغیر» و غیره را مورد تردید قرار داد.

در فیزیک کلاسیک، یکنوع ساعت و مستقل از سرعت دستگاههای مختصاتی فرض شده است. زمان دارای معنای مطلق و مستقل از شرایط ناظری است که آنرا اندازه میگیرد. در مکانیک نیوتن کار ساعتها در تمام دستگاههای مختصاتی بیک طرز چریبانه دارد. بنا بر این همزمانی دیرتر و یا زودتر، دارای مفاهیم مطلق می باشند.

بر طبق مکانیک نیوتن دو حادثه همزمان در یک دستگاه، در جمیع دستگاههایی که نسبت بآن در حرکت متحدالشکلی هستند، نیز همزمان میباشند. در نظریه نسبی انشتین فرض همزمانی مطلق رها گردید و میتوان گفت که دو حادثه همزمان در یک دستگاه، ممکن است در دستگاه های دیگر که نسبت بآن در حرکت همزمان نباشند. برای استنباط مفهوم زمان و بستگی آن به سرعت و مکان لازم است بدانیم که ساعت چیست و اندازه گیری های زمان در دستگاه های مختصاتی چگونه صورت میگیرد. احساسات اولیه بشری درباره گذشت زمان، در خاطره انسان مفاهیم «دیرتر» یا «زودتر» را بوجود آورد. ولی برای اینکه نشان دهیم فاصله زمانی میان دو حادثه مثلاً ده ثانیه است محتاج بساعت میباشیم. با استعمال ساعت مفهوم زمان عینی شد.

هر پدیده فیزیکی ممکن است، بجای ساعت استعمال شود. وقتی که يك پدیده فیزیکی را بمنظور سنجش زمان در نظر گرفتیم، میتوان کوتاهی یا درازی گذشتن زمان را بوسیله تکرار متوالی پدیده مزبور اندازه گرفت. تمام ساعتها، از ساعت شنی گرفته تا ساعت های خیلی دقیق امروزی، بهمین اسلوب ساخته شده اند. در ساعت شنی فاصله زمانی مدتی است که شنهای محتوی در حباب فوقانی بحباب تحتانی ریخته شود. در دو نقطه دور از هم میتوان دو ساعت دقیق را که با هم میزان شده باشند داشت. ولی معنای واقعی «دو ساعت با هم میزان» چیست؟ چگونه میشود مطمئن بود که دو ساعت که بفاصله دوری از هم قرار گرفته اند با هم میزان باشند؟ بمنظور تحقیق میزان بودن دو ساعت دور از هم ممکن است مثلا از تلویزیونی استفاده نمود. ناظر در کنار یکی از دو ساعت قرار گرفته و بر روی تصویر تلویزیون ساعت دیگر نگاه می کند. در اینصورت میتوان صحت میزان بودن دو ساعت را، که بفاصله دوری از هم قرار گرفته اند، تأیید نمود یا مورد تردید قرار داد. ولی داشتن تطبیق تصویر تلویزیونی صفحه یکی از دو ساعت با صفحه ساعت دیگر کافی نیست. زیرا بطوریکه میدانیم تصویر تلویزیونی بوسیله امواج الکترومغناطیسی انتقال مییابد و ما میدانیم که انتقال امواج الکترومغناطیسی ناگهانی نیست و خود مدتی وقت لازم دارد و سرعت انتقال امواج مزبور مساوی سرعت سیر نور است. بنابراین تصویری که بوسیله تلویزیون از ساعتی که بفاصله دوری قرار داد، دریافت میداریم، نمایش زمانی قبل از وقت لازم برای انتقال امواج الکترومغناطیسی از ساعت دور باست. این اشکال را ممکن است با قرار گرفتن در نقطه ای متساوی الفاصله از دو ساعت و گرفتن دو تصویر تلویزیونی از ساعتی که يك فاصله از ناظر قرار دارند مرتفع نمود و در چنین شرایطی هر گاه تصاویر حاصل از صفحه های ساعت ها قابل انطباق باشند میگوئیم دو ساعت که در فاصله دوری از هم قرار دارند با هم میزان میباشند.

در مکانیک معمولاً فقط از یکساعت استفاده مینمایند. البته در این صورت برای اندازه گیری باید همیشه در مجاورت ساعت قرار داشت و اگر در فاصله دوری از ساعت قرار داشته باشیم باید بوسیله تصویر تلویزیونی، زمان انجام یافتن حادثه را تعیین نماییم. با این تفاوت که تصویر تلویزیونی نمایش زمانی بیش از وقت لازم برای انتقال امواج الکترومغناطیسی تا نقطه ای که مادر آن قرار دارد بهم میباشند.

در هر حال با داشتن فاصله ساعت و دانستن سرعت انتقال امواج الکترومغناطیسی ما میتوانیم مشاهدات خود را تصحیح نماییم. باین ترتیب سنجش زمان انجام یافتن حوادث مختلف، بوسیله یکساعت بطوریکه در مکانیک معمول است خالی از اشکال نیست. بهتر است چندین ساعت میزان شده در فواصل مختلف داشته باشیم. حوادث در نزدیکی ساعت میزان شده انجام میگیرند. بوسیله تصاویر تلویزیونی میتوانیم همزمان بودن حوادث مزبور را تشخیص دهیم.

فرض کنیم دستگاه مختصاتی A ثابت، و دستگاه مختصاتی B با سرعت ثابت v نسبت بدستگاه A در حرکت باشد و در هر يك از این دو دستگاه ناظری با ساعت و متر برای سنجش زمان و طول حضور داشته باشد. میخواهیم بدانیم که آیا زمان و طولی را که ناظر متحرک از پدیده ای اندازه میگیرد مساوی همان زمان و طولی است

که ناظر ثابت از همان پدیده مورد نظاره، سنجش مینماید یاخیر؟ جواب این سؤال در مکانیک معمولی آنست که مقادیر حاصل از سنجش بوسیله دو ناظر بیکه بحرکت متجددالشکلی نسبت بهم متحرکند یکسان است و تفاوتی مابین نتایج حاصل بوسیله دو ناظر مزبور وجود ندارد. ولی این تنها جواب نیست. ممکن است آهنگ ساعت متحرک در ضمن حرکت تغییر کرده باشد و پس از حرکت هم آهنگی خود را با ساعتی که ناظر ثابت در اختیار دارد از دست داده باشد. حال ببینیم آیا آهنگ ساعت ها در ضمن حرکت تغییر میکنند؟ ناظر ثابت مشاهده میکند که آهنگ ساعت متحرک تغییر نمیکند در مکانیک کلاسیک فرض بر این بود که آهنگ ساعتها در حین حرکت تغییر نمیکند این امر بجدی بدیهی بنظر میرسید که حتی ضرورتی برای تذکار آن احساس نمیشد. باوجود این، فرض تغییر آهنگ ساعت متحرک، باوجود مخالفت صریح آن بامکانیک کلاسیک، در فیزیک جدید مورد توجه قرار گرفت. ما میتوانیم این فرض را تا آنجا بیاوریم که تغییرات ساعت با فرض دوم انشتین، مبنی براینکه قوانین طبیعت مستقل از دستگاه مختصاتی است، منافات نداشته باشد، قبول نماییم.

انشتین تغییر آهنگ ساعت متحرک را درباره مقیاس طول نیز توسعه داد و باین نتیجه رسید که طول یکمتر نیز در ضمن حرکت تغییر مینماید؛ زیرا برای اندازه گرفتن طول یکمتر متحرک باید عکس مبداء و انتهای طول مزبور را بطرز همزمان برداشت و طول حاصل بوسیله عکس را با طول متر مزبور در حالت سکون مقایسه کرد. دلیلی نیست که طولی که بوسیله عکس از متر متحرک بدست میآید کاملاً مساوی طول متر در حالت سکون باشد.

ما بخوبی میتوانیم تصور کنیم که همانطور بکه آهنگ ساعت در ضمن حرکت تغییر مینماید طول یکمتر متحرک نیز در ضمن حرکت تغییر میکند، تا آنجائیکه قسانون تغییر طول مزبور با فرض های اولیه انشتین منافات نداشته باشد. ما میدانیم که سرعت سیر نور در کلیه دستگاههای مختصاتی یکسان است. ثابت ماندن سرعت سیر نور نسبت بدستگاههای مختلف مختصاتی مابین تام بسا معادلات تبدیلی گالیله دارد.

تغییر آهنگ ساعت متحرک، تغییر طول متر متحرک، از فرض ثابت ماندن سرعت سیر نور نسبت بدستگاههای مختصاتی نتیجه میشود. هرگاه سرعت سیر نور نسبت بکلیه دستگاههای مختصاتی ثابت است پس باید آهنگ ساعت متحرک و طول متر متحرک تغییر نماید.

در فیزیک کلاسیک همیشه آهنگ یکساعت متحرک و یکساعت ثابت یکسان فرض شده، همچنین طول یکمتر متحرک و یکمتر ثابت نیز غیر متغیر فرض شده است. اگر سرعت سیر نور در تمام دستگاههای مختصاتی یکسان است و اگر نظریه نسبیت نسبت بکلیه دستگاههای مختصاتی صادق است، مجبور خواهیم بود از فرض غیر قابل تغییر بودن زمان و غیر قابل تغییر بودن طول صرف نظر نماییم.

انشتین برای اولین بار مشهورانه با قبول فرض متغیر بودن بعه زمانی و ابعاد مکانی، اساس مکانیک نیوتن را، که پس از چندین قرن در کلیه شعب علمی ریشه دو انده بود متزلزل ساخت و ثابت کرد که دستگاه تبدیلی گالیله در مورد سرعتهای سریع دقیق نیست؛ و تنها دستگاه تبدیلی دقیق، دستگاهی است که «لورنتز» از

راه تحقیق غیر متغیر بودن پدیده‌های طبیعی بآن رسیده است .
مشاهدات مادر پدیده‌های الکترومغناطیسی و پدیده‌های نورانی بطور
غیر مستقیم، تغییر آهنگ ساعت متحرک و تغییر طول متحرک را تأیید مینماید . تنها با فرض
متغیر بودن ابعاد زمانی و مکانی نسبت بدستگاه‌های مختصاتی، که نسبت بهم در
حرکت سریع میباشند، اشکالاتی را که در فیزیک کلاسیک پیش آمده است مرتفع
می‌توان کرد .

ضرورت علمی ما را بنظریه نسبی انشتین رسانیده است . تنها یساین وسیله
میتوان تضاد های جدی و عمیقی را که در فیزیک کلاسیک پیش آمده بود
حل کرد .

نظریه نسبی درباره تمام قوانین فیزیکی محقق است . قوانین میدان‌های
الکترومغناطیسی و قوانین مکانیک ظاهراً انواع مختلفی هستند . قوانین میدان های
الکترومغناطیسی بادستگاه تبدیلی «لورنتز» و قوانین مکانیک بسا دستگاه تبدیلی
گالیله غیر متغیر میباشند ولی از لحاظ نظریه نسبی، تمام قوانین طبیعی نسبت بدستگاه
تبدیلی «لورنتز» غیر متغیر است . دستگاه تبدیلی گالیله حالت خاصی ازدستگاه تبدیلی
«لورنتز» است و حالت خاص مزبور وقتی است که سرعت متحرک نسبت بسرعت
سیر نور غیر قابل ملاحظه باشد .

در بحث بالا فقط به جنبه خصوصی نظریه نسبی انشتین پرداخته ایم در
مقالات آینده از مکانیک عمومی انشتین و پایه فلسفی نظریه نسبی گفتگو
خواهیم نمود

۲۵/۱۲/۳

امثال ملل

مثلهای انگلیسی

هیچ چیز تازه نیست بجز آنچه که فراموش شده است .
شباهت طفل را بپدرش از مادرش سئوال کنید .
کسیکه طالب پول است جزء کسانی محسوب میشود که طالب شعورند
کسیکه خوابست گزندش بکسی نمیرسد .
کسیکه برای یافتن زن راه درازی میرود بسا گول میخورد بسا قصد
فریب دارد .

چاقو هم دست را می برد هم نان را .
کسیکه فرزند ندارد آنها را خوب می پرورد .

تماایل (چپ‌ری) تاریخی تراکم سرمایه داری

تراکم اولیه سرمایه بکجا منجر میشود؟ یعنی مسیر تاریخی آن چگونه است؟ از آنجا که این تراکم عبارت است از تبدیل بردگان و سرفها بکارگران مزدور و لهذا تغییر ساده شکل (هیولا) نمیباشد، این تراکم در حقیقت مصادره تولید کنندگان مستقیم، یعنی مختل شدن مالکیت خصوصی معینی است که بر اساس کار انفرادی بنا شده است.

مالکیت خصوصی، که نقطه مقابل مالکیت اجتماعی است، فقط آنجا وجود دارد که وسائل و شرائط خارجی کار باشخص منفرد تعلق دارند. لکن بر حسب اینکه این اشخاص منفرد کارگرند یا غیر کارگر، ماهیت مالکیت خصوصی نیز تغییر پیدا می کند. این مالکیت در نظراول حالات و درجات مختلف بیشتری دارد که خود مظهر وضع حدفاصلهای میان این دو نوع انتهائی آن میباشند.

مالکیت خصوصی هر زحمتکش (اعم از کارگر و پیشه‌ور - مترجم) نسبت به وسائل تولید، اساس تولید کوچکتر است و تولید کوچک شرط لازم تکامل تولید اجتماعی و شخصیت Individualité آزاد زحمتکش است. اگر چه این نوع تولید در رژیمهای بردگی و سرفی و در سایر انواع عدم آزادی انفرادی نیز وجود داشته، لکن فقط درجائی بکمال رونق خود میرسد و همه انرژی خود را بروز میدهد و بشکل (فرم یا هیولا) کلاسیک و هماهنگ و معادل خود درمیآید که آن زحمتکش صاحب خصوصی و آزاد شرائط کار خود و استعمال کننده آنها باشد؛ که زارع، مالک مزرعه ای باشد که در آن کشت و زرع میکند؛ که پیشه‌ور، مالک ابزاری باشد که مانند استاد ماهرا آنها را بکار میبرد.

این نوع تولید، مستلزم تقسیم و توزیع زمین و سایر وسائل تولید است و خود منافی با تمرکز وسائل تولید و مخالف با کثرت براسیون و تقسیم کار در داخل یک جریان (پروسه) تولید، و ناسازگار با تسلط اجتماعی بر طبیعت و تنظیم اجتماعی آن و تکامل آزادانه نیروهای تولیدی اجتماعی است. این نوع مالکیت فقط با حدود و مقیاسهای کوچک سنن قدیمی تولید و اجتماع سازش دارد. سعی در جاودانی ساختن این نوع تولید، بقول «پوگر» شبیه سعی در مقرر داشتن (دکتر تیزاسیون) رابطه عمومی است. لکن در مرحله معینی از تکامل، این نوع تولید، خود، و وسائل مادی نابودی خود را فراهم میکند. از این لحظه در اعماق اجتماع نیروها و تمایلاتی بجنب و جوش

* نقل از فصل بیست و چهارم جلد اول «کاپیتال».

درمیآیند که خود را بوسیله این نوع تولید مقید و زنجیر کرده حس میکنند. این نوع تولید باید نابود شود و نابود میگردد. و نابودی آن، تبدیل وسائل تولید انفرادی و جدا جدا، بوسائل تولید اجتماعی متمرکز است. و از اینجهت تبدیل مالکیت های خصوصی کوچک و متعدد بمالکیت عظیم عده ای قلیل، و مصادره زمین و وسیله امرز معاش و ابزار کار توده های وسیع مردم است. این مصادره وحشتناک و پرمجنت توده مردم، دیباچه تاریخ سرمایه را تشکیل میدهد. این مصادره یکسلسله اعمال جبری و قهری است که در بالا فقط بقسمتی از آنها اشاره شد که در میان سایر انواع تراکم اولیه معروفتر بوده اند. مصادره این تولید کنندگان مستقیم، باقیسبب ترین ویرحمانه ترین توحش ها و تحت تأثیر ذلت زین، کثیفترین، کوچکترین و لجام گسیخته ترین شهوات و تمالات انجام میگردد. مالکیت خصوصی که با کار انفرادی صاحبش بدست میآید و مبتنی بر رشد و همبستگی کارگر منفرد و مستقل، با ابزار و وسائل کار است، در مقابل فشار مالکیت خصوصی سرمایه داری که بر اساس استثمار نیروی کار دیگری که از لحاظ تشریفات آزاد است، قرار گرفته، روبه تحلیل میرود.

بعد از اینکه جریان این تبدیل، بعد کافی اجتماع قدیم را بعرض و عمق تجزیه ساخت، هنگامیکه کارگران دیگر بیروئرها، و شرایط کارشان بسرمایه تبدیل شده است، و قتیکه طرز تولید سرمایه داری مستقلا بر باهای خود میایستند، از آن پس عمومی شدن بعدی کار، تبدیل بعدی زمین و سایر وسائل تولید عمومی و ازین جهت مصادره بعدی مالکین خصوصی شکل جدیدی را میپذیرد. اکنون دیگر مشمول مصادره، کارگری که خود اقتصاد (تولید) مستقلی دارد، نیست؛ بلکه سرمایه دار است که خود کارگران زیادی را استثمار مینماید.

این مصادره روی بازی قوانین ذاتی تولید سرمایه داری، بوسیله تمرکز سرمایه ها انجام میگردد. یک سرمایه دار چند سرمایه دار را شکست میدهد. دست بدست این تمرکز با مصادره بسیاری از سرمایه داران بوسیله معدودی دیگر از خود آنها، شکل گتوبراتیو جریان کار در مقیاسهای وسیعتر و بزرگتر استعمال عالمانه و با معرفت علوم در صنایع، بهره برداری منظم از زمین، تبدیل وسائل کار به چنین وسائل کاری که فقط بهره برداری عمومی را ممکن میسازد، صرفه جوئی در خود وسائل تولید از طریق استفاده از آنها بمنزله وسائل تولید کار متشکل اجتماعی، ورود همه ملل در شبکه بازار بین المللی و توأم با آن، جنبه بین المللی بعود گرفتن رژیم سرمایه داری، توسعه و تکامل پیدا میکند. توأم با تقلیل دائمی عده سلاطین سرمایه، که کلیه منافع این جریای تبدیل را غصب کرده، در انحصار خود درمی آید، در میان توده های مردم فقر، ظلم، بردگی، انحطاط نسل و استثمار از پاد پیدا میکند و بسالنتیجه عصبان و عدم رضایت طبقه کارگر که بحکم مکانیزم جریان سرمایه داری رشد میکند، تعلیم میگردد، متحد میگردد و دائماً رو بشدت میگردد. انحصار سرمایه تبدیل یقین و بندهائی برای همان نوع تولیدی میگردد که با وجود آن و در سایه همان رشد و نمو کرده است. تمرکز وسائل تولید و اجتماعی شدن کار باندازه ای میرسد که دیگر این وسائل، با غشاء سرمایه داری خود منافات

(تضاد) پیدا میکنند. این غشاء منفجر میگردد. ساعت مرگ مالکیت خصوصی سرمایه داری فرا میرسد. درین هنگام است که مصادره کنندگان را مصادره میکنند. چون طرز تصاحب (بهره‌گیری) سرمایه داری ناشی از طرز تولید سرمایه داری است، لهذا مالکیت خصوصی سرمایه‌داری اولین نفی مالکیت خصوصی انفرادی است که بر اساس کار انفرادی شخص استوار است. نفی تولید سرمایه داری مانند یک ضرورت طبیعی و تساریخی بدست خودش انجام میگیرد. اینعمل نفی در نفی است. این نفی در نفی مالکیت خصوصی را مجدداً برقرار نمیسازد، بلکه مالکیت انفرادی را بر اساس فتوحات عصر سرمایه داری - کثربواسیون و مالکیت عمومی بسر زمین و وسائل تولیدیکه توسط خودکار ایجاد شده‌اند، مستقر میسازد.

تبدیل مالکیت خصوصی جدا جدا و مبتنی بر کار انفرادی اشخاص منفرد، بمالکیت خصوصی سرمایه داری، البته از جریان تبدیل مالکیت خصوصی سرمایه‌داری که عملاً بر جریان اجتماعی تولید استوار است بمالکیت اجتماعی تولیدتر، مشکلاتر و معدنتر است. آنجا مسئله مصادره شدن توده مردم توسط معدودی غاصب است و در اینجا توده مردم است که باید توده معدودی از غاصبان را مصادره نماید. (۱)

ترجمه نه-تیراژه

۱ - «تکامل صنعتی که بورژوازی بناخواه‌حامل آن بوده، یارای مقاومت در مقابل آنرا ندارد، اتحاد انقلابی کارگران را بوسیله اتحادیه‌ها، جانشین تفرقه آنان بوسیله رقابت مینماید. بدینطریق باتوسعه صنایع بزرگ آن پایه‌ای که بورژوازی بر روی آن تولید کرده و بهره‌گیری مینماید از زیر باهایش بدرمیرود. بورژوازی قبل از همه چیز برای خودگورکن میسازد. مرگ او و پیروزی پرولتاریا بیک اندازه غیرقابل اجتناب اند.... از کلیه طبقاتی که در طرف مقابل بورژوازی قرار گرفته‌اند، فقط پرولتاریاست که طبقه انقلابی حقیقی است. کلیه طبقات دیگر باتوسعه صنایع بزرگ رو بزوال و اضمحلال میروند ولی پرولتاریا خود محضول این ضایع بزرگ است. اصناف متوسط از قبیل صنعتگر کوچک، تاجر کوچک، پیشه‌ور و دهقان همگی بدینمنظور برعلیه بورژوازی مبارزه میکنند که حیات خود را بعنوان اصناف متوسط از مرگ نجات دهند. از اینرو آنها انقلابی نیستند بلکه محافظه - کارند و باحتی مرتجع اند. آنها سعی میکنند چرخ تاریخ را بعقب برگردانند...» (نقل از مانیفست)

کشاورزی و کشاورزی

عده‌ای می‌گویند ایران کشوری است فقط و فقط فلاحی. البته مقصود از این ادعا بیان حقیقت نیست. مقصود این است که باطر دصنایع بزرگ و وسیع، مارا سالهای سال تابع اقتصاد ممالک صنعتی تاجر مآب و بازاری نگهدارند. بر فرض صحت مدعای آنان باید دید ترقی کشاورزی در یک مملکت، خود بچه عواملی وابسته است؟ و آیا این عوامل جز از راه صنعتی شدن مملکت فراهم خواهد گردید؟ مقاله زیر را بدقت بخوانید:

بشر برای ادامه زندگی و تجدید نیرو و محافظت از عوامل خارجی، محتاج غذا و لباس است. ماده اولیه غذا و لباس، مواد نباتی و حیوانی است که از طریق کشاورزی و دامپروری بدست می‌آید.

هزاران سال پیش، مردمی زندگی میکردند که احتیاج بکشاورزی نداشتند. زندگی آنها از شکار و جمع آوری میوه های طبیعی اداره میشد. بهره‌ای در کار نبود که در اجتماع، طبقات بهره کش و بهره ده وجود داشته باشد. اگر در نقطه ای شکار و میوه های طبیعی کم میشد بنقطه دیگر کوچ میکردند. سالها گذشت تا بشر کاشتن را آموخت و اولین ابزار تولید، یعنی سنگ نوك تیز، اختراع گردید که بوسیله آن دل زمین را میشکافتند.

در اثر تکامل ابزار تولید، سنگ نوك تیز تبدیل بقطعه آهنی گردید و از نیروی گاو برای شیار کردن زمین استفاده شد. مدتی گذشت، کشاورزی مکانیزه گردید و کار هزاران دهقان و کارگر راماشین بسهولت و آسانی عهده دار شد. ولی ناگفته نگذاریم که ما هنوز بوسیله قطعه نوك تیز آهنی، که بوسیله گاو کشیده میشود، زراعت مینمائیم.

توسعه کشاورزی بستگی تبامی بتوسعه صنعت دارد؛ مادامیکه کشور صنعتی نشود کشاورزی رونقی نخواهد داشت و نمیتواند ترقی کند. کشاورزی تابعی است از متغیر صنعت و در هر محیطی هم آهنگی و تعادل بین کشاورزی و صنعت برقرار است.

کشاورز کشور های مترقی باحد اقل زحمت حد اکثر محصول را از لحاظ کمیت و کیفیت بدست می‌آورد.

رژیم سیاسی کشور، رابطه مستقیم و نزدیکی با کشاورزی دارد. رابطه بین مالک و دهقان و خرده مالک، تقسیم محصول، فشار و ظلم همیت حا که، هر یک بنوبه خود در مقدار محصول و پیشرفت کشاورزی تأثیر بسزائی دارد. مسلمان در کشوری که بتوان نقشه واحدی برای تولید و مصرف طرح و اجرا کرد، کشاورزی سریعاً ترقی خواهد نمود.

دولت بایستی برای محصولات کشاورزی داخلی بازار فروش در نظر گیرد؛ تنها بازارهای داخلی کفایت نمیکند؛ بایستی در جستجوی بازارهای خارجی بود.

وضع بهداشتی کشور را نباید از نظر دور کرد. در کشوری کشاورزی ترقی میکند که کشاورزان سالم باشند. اگر مالاریا، تیپوس، تراخم جزو بیماریهای معمولی روستاها باشد، بایستی امیدی از کشاورز و کشاورزی نداشت.

سطح فکر و دانش کشاورزی بایستی بالا باشد، زیرا کشاورزی نوبتام علوم مکانیک و شیمی و زمین شناسی مربوط است. مادامیکه در کشوری این علوم ترقی نکرده و دانش جنبه عمومی رادارا نیست کشاورزی ترقی نخواهد کرد.

گذشته از اصلاح روابط اجتماعی، در کشاورزی بایستی، برای موفقیت، شرایط فنی رادار نظر گرفت. شرایط فنی کشاورزی بطور کلی بدو قسمت میشود:

۱- شرایط محیطی مرده ای که نباتات را احاطه کرده «آبیوتیک Abiotique»

۲- شرایط موجودات زنده «بیوتیک Biotique»

شرایط «آبیوتیک Abiotique» - محیطی که نباتات را احاطه کرده، یعنی خاک، آب، عوامل جوی و غیره در زندگی نبات تأثیر مینماید. قبل از اینکه در نقطه ای مبادرت بکشاورزی نمائیم بایستی شرایط آبیوتیک abiotique مطالعه شود و الا زراعت منتج به نتیجه ای نخواهد شد.

خواص فیزیکی زمین: نرمی، سختی، مقدار خاک رس، شن، آهک، نمک، مواد ارگانیک Organique بایستی مطالعه شود. اختلاف خاکهای مختلف و کود دادن کارآسانی نیست و نسبت به نباتات مختلف فرق میکند. مقدار اسید (PH) Acidité و باکتریهای زمین (از تو باکتر Azotobactere و غیره)، همچنین زیادای آهک و فسفر و پتاس بایستی مطالعه شود.

گرما، سرما، رطوبت، باران، برف، تگرگ، باد، سیل، یخ بندان، پستی و بلندی از سطح دریا، که شرایط «اکولوژی Ecologie» نبات نامیده میشود، بایستی مطالعه شود.

دانستن بهترین درجه حرارت (Optimum) و حد اکثر (Maximum) و حد اقل (Minimum) حرارت محیط و نباتات در درجه اول برای هر کشاورز لازمست.

تگرگ و سیل و باد و برف روی نباتات اثر مکانیکی دارند و باعث

شکستن شاخه ها و نابودی نباتات میشوند .

شرایط بیوتیک Biotique - علاوه بر محیط مرده ای که نبات را احاطه کرده ، موجودات زنده ای نیز با نبات تماس دارند : نباتات مختلف ، حشرات ، پرندگان و حیوانات ، بنا بر این بایستی برای موفقیت در کشاورزی شرایط «بیوتیک Biotique» نیز مطالعه شود .

ارتباط بین دو یا چند نبات - نباتات بزرگ مانع رشد و نمو گیاهان کوچک شده ، مانع رسیدن نور و حرارت و مواد مغذی با آنها میگردند .
 نباتات انگل Parasite از شیرۀ گیاه میزبان تغذیه نموده ، باعث خشک شدن آن میشوند ؛ مثل گل جالیز (Orobanche)
 نباتاتی هستند که بحالت هم زیستی (Symbiose) زندگی میکنند .
 مثل گل سنگ .

نباتاتی هستند که در تنه درختان نمو نموده ، ریشه دوانده و از شیرۀ پرورده درختان استفاده مینمایند .

از همه مهمتر ، باکتریها و قارچها و ویروسها میباشد که بیماری های گوناگونی در نباتات تولید میکنند . مطالعه هر کدام از اینها تخصص و تجربیات زیاد لازم دارد . علمی که بمطالعه باکتریها از نقطه نظر کشاورزی سروکادارد : باکتری شناسی فلاحتی «Bacteriologie agricole» و علم قسارچها : میکولوژی فلاحتی «Mycologie agricole» و علم ویروسها : ویروس شناسی فلاحتی «Virologie agricole» نامیده میشود .

رابطه نبات و حیوان - حیوانات با نباتات سروکار دارند . ارتباط نبات و حیوان و مطالعه آن از نقطه نظر کشاورزی اهمیت زیادی دارد . حیوانات پستاندار مثل خرگوش ، موش و خوک صدمه زیادی به محصولات کشاورزی وارد میآورند .

مطالعه درباره کنه ها ، کرمها ، صدفها و حیوانات یک سلولی که بنوبه خود آسیب میرسانند دارای اهمیت زیادی است .

از همه مهمتر ، حشرات میباشد که اساس کشاورزی را تهدید میکنند و اگر تمام شرایط را مراعات کنیم ولی این موضوع را در نظر نگیریم بی نتیجه است . آفات و آفات شناسی یکی از رشته های مهم کشاورزی است .

سن خوارگی و ملخ خوارگی محصولات کشاورزی در سالهای پیش تولید قحطی و گرسنگی مینمود .

فقط با در نظر گرفتن تمام شرایط فوق است که میتوان بیک کشاورزی

مترقی رسید .

۱۷ آذر ماه ۱۳۲۵

پنج دقیقه پس از دوازده

آقای کاربر رئیس سجلات کل مملکتی شده است. این خبر را چند روز پیش همه روزنامه ها نوشته بودند، مخصوصاً پس از بی ترتیبی هائیکه از چندی پیش در این اداره جلب توجه مطبوعات را کرده بود، چنین انتصابی که مقدمه اصلاحات مهمی میبایستی باشد، بسیار با اهمیت تلقی شد. روزنامه های طرفدار دولت مخصوصاً شرح مفصلي، تا آنجا که در ایران سابقه دارد، درباره شخصیت آقای کاربر نوشتند و اصطلاحاتی از قبیل « جوانی تحصیل کرده و میهن پرست » و « از خانواده های اصیل و شریف » با « سابق آزادبخواهی و میهن پرستی » و نظیر اینها در ستونهای اخبار داخله مطبوعات زیاد خوانده شد و درادیو تهران نیز قسمتی از آنها را در برنامه فکاهی روز « جمعه » خود نقل کرد.

علاقه من آقای کاربر از نظر دیگری است. ما باهم آشنا هستیم. از بچگی باهم در یک مدرسه بودیم و بعداً هم که از یکدیگر جدا شدیم، باز هم هر وقت من در زندگی احتیاج بکمکی داشتم، مخصوصاً وقتی کارم در یکی از ادارات دولتی گیر میکرد، و کارمندان دولت با بی اعتنائی جواب مرا میدادند یقین داشتم که آقای کاربر از بذل هیچگونه مساعدتی مضایقه ندارد. آقای کاربر با اغلب رؤسای ادارات دولتی دوست و آشنا بود و گره هر کاری را میتوانست بگشاید. از کجا با آنها آشنا شده بود - من میدانم، ولی بعضی این کاره هستند و هر مشکلی بدست آنها گشوده میشود.

قریب ۷ سال پیش بود - نه، دقیقاً میتوانم بگویم - درست ۷ سال و پنج ماه و ۱۴ روز پیش بود که آقای کاربر خدمت بزرگی بمن کرد. این مدت را از این جهت بخوبی میدانم که طفل من امروز درست ۷ سال و پنج ماه و ۱۴ روز از عمرش میگذرد و روز پس از تولدش، یکروز جمعه بود که من بدیدن آقای کاربر رفتم و از ایشان تقاضا کردم که در گرفتن سجل احوال برای طفل نوزادم بمن کمک کند. او هم فوری تقاضای مرا قبول کرد و روز شنبه باهم با اداره سجلات رفتیم. باید بگویم که من هم در عوض با او خدمت کرده ام. دودوره است که در انتخابات باو رأی میدهم و از پادوهای انتخاباتی او هستم.

... درست ۷ سال و پنج ماه و ۱۴ روز پیش بود.

✽

مدتی در حیاطهای تودر توی اداره سجلات کل پرسیان پرسیان گذشتیم تا

اینکه توانستیم خدمت آقای رئیس برسیم. همه جا با تشریفات کامل از آقای کاربر پذیرائی میکردند و او با اغلب آنها، حتی با پیشخدمت ها خیلی گرم و مهربان صحبت میکرد و در جواب اغلب آنها میگفت «سلام آقا، سلام آقا،» «سایه شما کم نشود»، «سلام آقا، دست حق به همراهت.»

در اطاق رئیس سبجات، فوری برای ما چای آوردند و حضرت رئیس خیلی خوشحال بودند از اینکه امر خیری برای من پیش آمده است که البته نتیجه موفق بدیدار آقای کاربر شده اند... و مدتها مشتاق دیدار آقای کاربر بوده اند... و واقعا از مصاحبت ایشان استفاده میکنند و از این حرفها... بالاخره چندین مرتبه زنگ زد و پیشخدمت ها آمدند و رفتند تا اینکه مرا باطاق شعبه هفت دایره سوم اداره چهارم که مخصوص صدور سجل احوال اطفال اشخاصی مانند من است، فرستادند، و آقای کاربر پیش حضرت رئیس ماند.

در شعبه هفت دایره سوم اداره چهارم، مردکی سی و چند ساله پشت میز نشسته بود. قریب پنجاه شصت پرونده مانند دیوار های دژ میساخته بود، کوچک و صورت تراشیده او را حفاظت میکردند. پیشخدمت حضرت رئیس مرا باو معرفی کرد. مردک بدون اینکه سرش را تکان بدهد، فقط پوست پیشانی و ابروان و مژه های چشمش را بالا برد و نیمه نگاهی بمن کرد و گفت: «بینم» من تمام اسناد و مدارکی را، که جهت تهیه شناسنامه برای بچه ام لازم بود، باو نشان دادم و گفتم که «من فلان کس هستم.» بخیمال اینکه شاید مرا بشناسد. چون دیدم عکس العملی نشان نداد، اسم شاهد مرا که آقای کاربر است گفتم. باز هم به گمان اینکه او را می شناسد و مخصوصاً تذکر دادم که ایشان از دوستان بسیار صمیمی من هستند و کاملاً مسبوقند که من چندین پیش از دواج کرده ام و خداوند شش روز پیش، این بچه را با عطا فرموده است و الان آقای کاربر در حضور حضرت رئیس نشسته اند و ایشان با حضرت رئیس دوستی و سابقه دارند و هر دوی این آقایان منتظر من هستند. مردک ابدانگاهی بمن نیک کرد، سیگاراشنو را، که بچوب سیگار مشکی رنگی زده بود، میکشید و دستش را از نزدیک لباسش بکنار میز میبرد و آهسته چوب سیگار را بلبه زیر سیگاری حلبی میزد و از طریق فلز کیف میکرد. بعد من اسم خودم و اسم زنم و اسم پدر و مادر خودم و اسم پدر و مادر زنم و اسم آقای کاربر را گفتم.

مردک وقتی همه حرفهای مرا خوب شنید، سرش را از روی کاغذها و پروندههاییکه روی میزش انبار کرده بود، بلند کرد و کجکی سر تا پای مرا و رانداز کرد، دوچین یکی بزیر چشم راست و یکی هم بگوشه لب راستش

انداخت و گفت :

«همه اش درست است . هیچ عیب و نقصی ندارد . شما معلوم است که کار آزموده هستید . اما بدبختانه وقت گذشته است . درست پنج دقیقه از ظهر میگذرد ، فردا اول وقت تشریف بیاورید و سجل آقازاده تان را بگیرد و سلامت تشریف ببرید .»

گفتم : «آقای رئیس ، من امروز از کارم محض خاطر این سجل بیکار شده ام و فردا نمیتوانم بیایم ...»

حرف مرا قطع کرد ، سرش را کمی بالاتر برد ، چندچین دیگر به پیشانی اش انداخت ، هر دو چشمش را نیم بسته کرد و گفت :

«مگر شما تاجر نیستید؟»

هنوز جواب مرا که «خیر من تاجر نیستم» نشنیده بود که باز هم شروع کرد دیگر بز حرف زدن :

«شما تاجر هستید ، از شال گردنتان پیداست .»

گفتم : « خیر ، من هم مثل شما عضو اداره صنایع هستم و مثل شما دارای میزی در یکی از شعبات آن اداره میباشم . گذشته از این ما تا ظهر کار نمیکنیم ، ما تا دو ساعت بعد از ظهر مشغولیم . همه کارمندان اداره تا دو بعد از ظهر کار میکنند .»

دیگر بمن فرصت نداد ، براق شد و برید بمن :

«نه خیر ، شما تاجر هستید و از مقام اداریتان سوء استفاده میکنید ، شما هر روز برای مردم سجل احوال میگیرید و میفروشید . من اینجا نشسته ام که آدمی مثل شما بیاید اینجا و بمن در حین انجام وظیفه توهین کند . زود تشریف ببرید والا همین الان پرونده ای برایتان تشکیل میدهم .»

زنگ زد و فراش آمد و میخواست مرا از شعبه هفت دایره سوم اداره چهارم بیرون کند که من خودم حساب کار خودم را کردم و رفتم . رفتم بیکراست پیش رئیس کل سجلات .

... اما نه بقصد اینکه از رئیس شعبه هفت دایره سوم اداره چهارم شکایت کنم ، من از آن آدمها نیستم که برای کسی پاپوش بدوزم ، رفتم که باتفاق رفیقم آقای کاربر مراجعت کنم . پیشخدمت دو را باز کرد . حضرت رئیس کل سجلات از سرمیزش بلند شد و آقای کاربر هم برخاست و گفت :

«خوب ، ما دیگر مزاحم نمیشویم .»

هرچه حضرت رئیس اصرار کرد که کمی استراحت کنیم و يك فنجان قهوه میل نمائیم ، آقای کاربر قبول نکرد و باهم پس از خسدا حافظی و اظهار

تشکر از اطاق رئیس خارج شدیم .

پیشخدمت ها همه سلام و تعارف میکردند ، در راه رو آقای کار بر با لحنی که از آن اعتراض استنباط میشد گفت : « کمی زیاد طول کشید . » من جوابی ندادم ، چون نمیخواستم بگویم که هنوز سبجل بچه ام را نگرفته ام . بعد آقای کار بر از رئیس سبجلات صحبت کرد و گفت که آدم بدی نیست و مرد با ابتکاری است و خیال دارد که اصلاحاتی بکند ، و هم اکنون تغییراتی در برگ های شناسنامه داده و مخصوصاً کاری کرده است که تشریفات آن بیش از چند دقیقه طول نکشد . و یکمرتبه رو کرد بمن و گفت : « بدهید ببینم چه تغییراتی در دفتر سبجل داده اند . »

شرح وقایع را برایش گفتم ، خندید و برگشتیم . هنوز از حیاطهای تودرتوی اداره کل سبجلات عبور نکرده بودیم که باز سراغ شعبه هفت دایره سوم اداره چهارم را گرفتیم ولی آندهمه طور دیگر وارد شدیم . آقای کار بر بیکی از پیشخدمت ها دو قران داد و او ما را هدایت کرد و خودش بدون اینکه با اعتراض فراش مخصوص در اطاق شعبه هفتم دایره سوم اداره چهارم توجهی کند ، در را برای ما باز کرد و بمرد کی که پشت میز ریاست نشسته بود نمیدانم چه گفت و با چه اشاره ای کرد که این باز از جایش بلند شد و صندلی به آقای کار بر تعارف کرد و دستور داد که برای منم صندلی بیاورند .

آقای کار بر گرم باو دست داد و گفت : « ما مسافر هستیم و من میدانم که شما طبق مقررات حق ندارید بعد از ظهر دیگر تقاضایی برای صدور شناسنامه قبول کنید ولی البته این مورد استثنائی است ... »

فرصت نمیداد که رئیس شعبه هفت دایره سوم اداره چهارم صحبت کند « چقدر بعد از ظهر بود . پنج دقیقه ؟ نخیر نبود ، فقط دو دقیقه بود ، خوب دو دقیقه و نیم بود . اهمیت ندارد ... »

و بعد با چابکی که من تصور آنرا نمیتوانم بکنم ، در یک آن ، کشوی میز توسط مردک رئیس شعبه باز شد و دست رفیق من آقای کار بر یک اسکناس دو تومانی و یک اسکناس پنج ریالی را بداخل کشو پرت کرد ؛ و رفت . و من ماندم ...



سجل صادر شد و من چند دقیقه ای منتظر امضای آن شدم . مردک رئیس شعبه در قیافه من خواند که چقدر ناشی هستم . نگاهی بمن میکرد و بیخونی قلم را روی کاغذ یادداشت های شعبه هفت دایره سوم اداره چهارم گردش میداد . « خدا بیخشدتان . بچه اولتان است . معلوم است . من هشت تا اولاد

دارم ، زن اولم چند سال پیش عمرش را بشما داد . بچه ها رامادرم نگهداری میکنند . ماهی ۹۵ تومان بمن میدهند . خودم هم علیل هستم . امرم نمیگذرد . نمیگویم که اولین دفعه است که اینطوری کار مردم را راه میاندازم ، نه . چندین سال است ، اما هر وقت بایکی از امثال شما مواجه میشوم ، خجالت میکشم . من اگر میدانستم که شما واقعا مثل من مستخدم اداره صنایع هستید ، اینطور باشما رفتار نمیکردم . اما يك نصیحت بشما بکنم . چرا شما بلد نیستید ؟ چرا یاد نمیگیرید ؟ شما همه اش ازدوستی خودتان بارتیس اداره صحبت میکردید ، مگر من میدانم که او خودش این کاره است .

« هر وقت يك نفر رئیس اداره شد که این کارد نبوه ، بشما قول میدهم که منمهم دیگر کار مردم را هر وقتی که باشد چه پنج دقیقه پس از ۱۲ چه پنج دقیقه قبل از ظهر راه بیندازم . »
 برگ شناسنامه بچه ام را گرفتم ، خدا حافظی کردم و رفتم .



آقای کاربر رئیس سجلات کل مملکتی شده است . این خبر را چند روز پیش همه روزنامه ها نوشته بودند . مخصوصاً پس از بی ترتیبی هائیکه از چندی پیش در این اداره جلب توجه مطبوعات را کرده بود . چنین انتصابی که مقدمه اصلاحات مهمی میباشد بسیار با اهمیت تلقی شد

آقای کاربر رفیق من است . در زندگی بمن کمک کرده و منمهم دوبار باورای داده ام که وکیل مجلس شورای ملی بشود . ریاست سجلات کل مملکتی برای او کار کوچکی است . با وجود این رفته که با آقای کار بر تبریک بگویم و مخصوصاً آخرین جمله تیرا که مردک رئیس شعبه هفت دائره سوم اداره چهارم بمن گفته بود ، باو تذکردهم :

« هر وقت یک نفر رئیس اداره شد که این کاره نبود ، بشما قول میدهم که منمهم دیگر کار مردم را هر وقتی که باشد ، چه پنج دقیقه پس از ۱۲ چه پنج دقیقه قبل از ظهر راه بیندازم . »

آقای کاربر رئیس کل سجلات خیلی بامهربانی از من پذیرائی کرد : « خوش آمدی ، آقا ، ممنونم . خیلی ممنونم . » دستور داد که برایم چای و قهوه بیاورند . سیگار بمن تعارف کرد و خوشحال شد که بسراغ او آمده ام ، از کارم پرسید . بعد معاونش را بمن معرفی کرد . معاون کل سجلات فوری مرا شناخت ، بمن دست داده و گفت : « دیگر خدا اولادی بهتان نداده است ؟ »

آقای معاون کل سجلات همان مردکی بود که هفت سال و پنجاه و ۱۴ روز پیش رئیس شعبه هفت دائره سوم اداره چهارم بود .



دکتر ابریم

یک بحث علمی در اطراف مونوپلها (۴)

نفوذ مونوپل‌های امریکا در امور سیاسی آن کشور

در شماره گذشته وسائل را که در دست مونوپلها برای اعمال نفوذ در امور سیاسی کشورها موجود است، بطور کلی بیان کردیم و مثالهایی چند نیز از نفوذ مونوپلها را در امور سیاسی انگلستان تشریح نمودیم. اکنون نفوذ تراستها و کارتلها را در امور اجتماعی و بخصوص سیاسی کشور اتازونی مورد رسیدگی قرار خواهیم داد.

*

چنانکه در مقاله دوم این ردیف (شماره ۵ مردم ص ۳۳ و ۳۴) تشریح گردیده «تعداد و اهمیت مونوپلها در کشور اتازونی بیش از سایر کشورهای دنیا می باشد» و بهین علت «در هیچیک از کشورهای بزرگ سرمایه داری، ترس از مونوپلها با اندازه کشور امریکا نبوده است.» بیشتر خبرگان علوم اجتماعی آن کشور بی با اهمیت نفوذ مونوپلها در امور اجتماعی مملکت خود برده، درصد جلو گیری از اعمال نفوذ آنها برآمده اند. در نتیجه مطالعات و تبلیغات اینگونه افراد بود که تقریباً شش سال پیش، در دوره ریاست جمهوری مرحوم پرزیدنت روزوات، مجلس سنا کمیته ای برای تحقیق در نفوذ تراستها و مونوپلها در امور سیاسی اتازونی تعیین نمود. این کمیته پس از اتمام تحقیقات خود گزارش خود را در کتابی با اسم «**تسیروی اقتصادی و فشارهای سیاسی در اتازونی**» (۱) تقدیم مجلس سنا نمود. نویسنده این گزارش از جانب کمیته، پرفسور بلزدل که خود عضو کمیته نیز بود، میباشد.

لازمست تأکید نمود، که کلیه آمار و مثالهای مشروح در این مقاله، در مورد فشار و نفوذ سیاسی مونوپلهای امریکا از این گزارش رسمی کمیته سنا استخراج شده است و بنابراین کاملاً قابل اعتماد و عاری از هرگونه جنبه تبلیغاتی می باشند.

1) A Monograph on Economic Power and Political Pressure in U. S. A. By Prof. Blaisdell

نقوذ و فشار سیاسی دسته‌های نیروی اقتصادی در آنازونی *

این بحث بدو بخش تقسیم میشود :

بخش اول شامل سازمان‌هاییست که فشار سیاسی اعمال مینمایند؛ یعنی «دسته بندی‌های اعمال نقوذ» (۱) که مابعد آنازونی تعریف و تشریح مینماییم و خواص اصلی آنها و روش کارشان را از لحاظ سیاسی بیان خواهیم کرد .

بخش دوم - مربوط است بذکر مثال‌های واقعی از اعمال نقوذهایی که تقریباً در مدت دهساله اخیر بوسیله آنان در کشورهای متحد آمریکا اعمال شده است .

بخش اول «دسته بندی‌های اعمال نقوذ» (۱) و خواص

و روش کار آنان

تعریف - دسته بندی‌های اعمال نقوذ را میتوان چنین تعریف نمود این دسته بندیها عبارتند از سازمان‌هایی که در میان فعالیتهای بیشمار خود، فشارهای غیررسمی، مستقیم و غیرمستقیم، بمنظور بدست گرفتن کنترل نیروی سیاسی دستگاههای مختلف دولت، بردستگاه حکومتی وارد می‌آورند .

از این تعریف دو نکته شایان بحث مستفاد میشود : اولاً - دسته بندی‌های اعمال نقوذ، وظایف مختلفی را برای اعضای خویش انجام میدهند که وارد آوردن فشار سیاسی بردولت یکی از آنجمله است . ثانیاً - دسته بندی‌های اعمال نقوذ، مطابق قوانین اساسی دارای مقام رسمی نیستند ولذا دارای قدرت سیاسی مستقیمی هم نیستند . آنان نقش خود را در میدان سیاست از راههای غیررسمی بازی میکنند و نقوذ خود را غیرمستقیم و اغلب مخفیانه اعمال مینمایند . بهر حال این عدم شناسائی قانونی، چنانکه در زیر شرح داده میشود ، بیچوجه مانع آن نخواهد بود که آنها اعمال نقوذ های مهم و غالباً قاطعی در سیاست روز دولت بنمایند .

انواع دسته بندی‌های اعمال نقوذ - دسته بندی‌های اعمال نقوذ را میتوان

بطریق ذیل طبقه بندی نمود :

۱ - دسته بندی‌های اعمال نقوذ بازرگانی - این دسته شامل بنگاههای صنعتی و تجارتي است که مهمترین آنها عبارتند از « بنگاه ملی صاحبان کارخانه ها » (۲) و « انجمن ملی صنایع » (۳) (انجمن کارفرمایان) و اطابق بازرگانی کشورهای متحد آمریکا و بنگاه آهن و فولاد و شرکت راه آهن آمریکا و بنگاه کمپانیهای بیمه و بنگاه نفت آمریکا و بنگاه ملی ذغال سنگ و بنگاه مس . اینها از جمله سازمانهای معروفی هستند که هر کدام معرف بیکرشته مهم تجارت و صنعت میباشد و نفع اعضای خود بردولت فشارهای سیاسی اعمال می نمایند .

* این بحث عبارت از ترجمه قسمتی از رساله ایست که نویسنده در سال ۱۹۴۳ یعنی در دوره تحصیل خود در انگلستان نوشته بود و اکنون یکی از رفقا از انگلیسی بفارسی ترجمه اش نموده است .

1) Pressure Groups 2) National Association of Manufacturers (N. A. M.) 3) National Industrial Council (N. I. C.)

علاوه بر دسته بندیهای مذکور، بعضی دسته بندیهای فرعی نیز وجود دارد که نسبت به شرکتهای فوق مقام **تحت الحما یگی** را دارند. اینها شامل «سازمان بانکداران آمریکا»، «سازمان وکلای دادگستری»، «بنگاههای روزنامه نویسان» و «حسابداران» و غیره میباشند.

۴ - دسته بندیهای اعمال نفوذ در امور کشاورزی - مهمترین آنها عبارتست از «فدراسیون کشاورزان آمریکا» (۱)

۳ - سایر اقسام دسته بندیهای اعمال نفوذ - ایندسته بندیها، علاوه بر اتحادیه های کارگران از قبیل فدراسیون کار آمریکا و غیره (۲)، شامل دسته بندیهای میهن پرستی، صلح دوستی و اصلاحات میباشند. مانند «دختران انقلاب آمریکا» و «سازمان سر بازان قدیمی» و «انجمن بین المللی زنان برای صلح و آزادی» و «انجمن زنان رأی دهنده».

تصویر مبارزات سیاسی در آمریکا، بدون ذکر نقشی که دولت و مردم در مقابل دسته بندیهای فوق به عهده دارند، هرگز کامل نخواهد بود.

شواهد - نقش رسمی ای که طبق قوانین اساسی به عهده دولت محول شده عبارت از نقش «واسطه» و «حکیمیت در میان» افراد و سازمانهای مختلف کشور می باشد. ولی با افزایش تمرکز مالی و افزونی ثروت و نفوذ تجارت، دولت مجبور گردید و وظایف اضافی دیگری به عهده بگیرد و خود مانند طرف مرافعه، داخل مشاجرات سیاسی گردد. دولت در فعالیتهای جدید خود، پیوسته سعی نمود که با نفوذ بازرگانان، که به سرعت افزایش مییابد، مخالفت نماید، تا کمی آنرا خنثی نماید.

دولت، اولین حمله خود را در این میدان مشاجرات اقتصادی داخلی، در سال های ۱۸۷۰ تا ۱۸۸۰، زمانی که سعی در تنظیم شرایط کارگران راه آهن مینمود، شروع کرد. از آن زمان مداخله دولت در شئون مختلف فعالیتهای اقتصادی بتدریج فزونی یافت و کم کم مبدل بنیروی عظیمی گردید.

مردم - چنانکه پرفسور بلیزدل (۳) تعریف نمود، عبارتند از «توده های بی نظمی» که اغلب بدون هدف هستند و غالباً با سانی اداره میشوند، فریب میخورند و گمراه میگردند.

این مردم بوسیله دسته بندیهای اعمال نفوذ، مانند آلتی برای دست آوردن و نگهداشتن نیروهای سیاسی بکار برده میشوند.

افکار عمومی - گرچه اغلب مبهم بوده و بندرت بطور وضوح و روشن آشکار شده، ولی با وجود این خود در جلوگیری از نیروی دسته بندیهای اعمال نفوذ بوسیله محدود نمودن فعالیتهای آنان، مؤثر میباشند و بهمین جهت است که دسته بندیهای فوق، چنانکه در زیر شرح داده میشود، کوشش مینمایند افکار عمومی را در قالبی بریزند

1) National Grange and American Farm Bureau Federation

2) American Federation of Labour

Congress of Industrial Organisation

و بسگاه معادن

United Mineworkers Federation

Railway Brotherhoods

3) Prof. Blaisdell

که برفع سیاست و منافع آنان تمام شود.

طریق کار دسته بندیهای اعمال نفوذ

دسته بندیهای اعمال نفوذ کوشش مینمایند تا بوسیله اعمال فشار لااقل بر یکی از چند نقطه زیر به هدف خود برسند: (۱) مردم (۲) کنگره (۳) رئیس جمهور (۴) دستگاه اداری (۵) دادگاهها. برای درک ماهیت حقیقی و خواص دسته بندیهای اعمال نفوذ لازم است نکات فوق را یک یک و جداگانه روشن سازیم:

(۱) فشار بر مردم - بندرت ممکن است دسته بندی اعمال نفوذی پیدا شود که دارای اداره آموزش مخصوص و یک سلسله تبلیغات وسیع برای اشاعه افکار بنگاه خود در میان مردم نباشد. تقریباً کلیه بنگاههای بازرگانی و صنعتی دارای مجلات و نشریات مخصوص بخود میباشد، که در آن، علاوه بر اینکه باعضای خود و سایر مردم اطلاعات فنی مربوط بشغل و حرفه آنان را میدهند، بلکه برای جلب نظر آنان، حتی موقعیت اجتماعی و فلسفه اجتماع را برای آنان بطرز دلخواه خود تغییر و توجیه مینماید.

دسته بندیهای اعمال نفوذ گاه گاهی کتابها و رسالات «مناسبی» طبع کرده، در میان آموزشگاهها و دانشگاهها نشر مینمایند و یا در میان عموم مردم توزیع می کنند.

علاوه دسته بندیهای مزبور سخن رانان و ناطقانی را اجیر نموده، آنها را در تمام کشور میگردانند تا آموزشگاهها و دانشگاهها را دیدار نموده و عقاید فلسفی خود را اشاعه دهند. همچنین بنگاههای محلی، نامه ها و مقالات و آگهی های بجزایر ملی و محلی فرستاده، باینوسیله افکار خود را در میان مردم منتشر میسازند. تبلیغات بوسیله سینما نیز از نظر دور داشته نشده و گاهی دسته های ثروتمند به تهیه فیلمهای تبلیغاتی مخصوصی، بمنظور بی اعتبار ساختن و مورد مضحکه قرار دادن رقیبان خویش میپردازند.

بر همه آشکار است که بیشتر مردم و مخصوصاً اشخاص معمولی، که هیچگونه تخصصی در امور اقتصاد یا مسائل غامض سیاسی ندارند، افکار خود را در این خصوص از روزنامه ها و رسالات و سخنرانیهای عمومی و رادیو کسب مینمایند. پس روزنامه ها و رسالات و رادیو و سینما عناصر مهمی در تشکیل افکار عمومی هستند. بنابراین هر قدر کنترل دسته بندیهای اعمال نفوذ بر این منابع تبلیغاتی بیشتر باشد، تأثیر آنها نیز در افکار عمومی بیشتر است. چون مبالغ زیادی پول برای در دست داشتن این منابع لازم است، لذا دسته های ثروتمند تر از لحاظ اعمال نفوذ در افکار عمومی در وضع بهتری هستند و بعبارت دیگر آنها در تشکیل و ایجاد افکار عمومی سهم بیشتری خواهند داشت.

(۲) فشار بر کنگره - کنگره، که مرکز وضع قوانین و مالیات و توزیع بودجه امریکا است، خود مهمترین مرکز اعمال نفوذ میباشد و بهمین علت دسته بندی های مهم، بیشتر توجه خود را در آن نقطه متمرکز میدهند.

هدف اصلی هر دسته ای عبارت از تدوین قوانین و لوایحی است که شامل وسائل وصول به هدف و پیشرفت منافع اعضای آن و کوشش در صندق قوانینی که مخالف

منافع آنها است، می باشد.

راجع بتقسیم بودجه بوسیله کنگره، دسته بندیهای اعمال نفوذ سعی مینمایند تا برای آن ادارات و دستگاههای دولتی، که مطیع نظر آنها هستند، بودجه بیشتری داده شود و نیز کوشش مینمایند تا بهمین ترتیب کنگره را قانع سازند تا سهمیه اداری را که باسلیقه آنها نسیازند و موجب درد سر آنها هستند بقدری کم کنند تا امور آن اداره مختل شود. این هدف با کمال موفقیت در مورد «هیئت روابط کارگر و کارفرما» (۱) و «بخش ضد تراست دادگستری» (۲) اعمال شده است.

دسته های اعمال نفوذ میتوانند بیکی از دوراه زیر در کنگره کامیاب شوند:

الف) تشکیل فراکسیون در کنگره:

در دوران انتخابات، دسته بندیهای اعمال نفوذ بدون استثنا بوسیله شرکت در انتخابات، از کاندید هائی که نظرشان با آنان موافق میباشد، پشتیبانی می کنند کیسیونی که در سال ۱۹۱۳ از طرف کنگره، بمنظور رسیدگی بفعالتهای سیاسی بنگاه ملی صاحبان کارخانه ها (N.A.M.)، تأسیس شده بود، گزارش داد که بنگاه مزبور مبالغ هنگفتی پول در مبارزات انتخاباتی کنگره، بمنظور مخالفت با کاندید های کارگران و پشتیبانی از دیگران خرج نموده است.

ب) فشار بر نمایندگان کنگره (Lobbying):

گرچه فراکسیونهای کنگره برای دسته بندیهای نامبرده خیلی مفید قرار میگیرند ولی بازم ایجاد یک فراکسیون نیرومند و قابل اطمینانی، که در کلیه نظریات از آنها پشتیبانی نماید، کار آسانی نیست و واضح است که در کشورهای متحد آمریکا حتی احزاب سیاسی بزرگ هم نمیتوانند پشتیبانی دائمی نمایند گمان خود مستظهر باشند؛ بهمین علت هم اکثر بنگاهها بیشتر به فشار انفرادی نمایندگان کنگره تکیه مینمایند. بنابراین مقامات «فشار دهنده» (۳) مهمترین حربه اعمال نفوذ در کنگره گشته اند که بوسیله دسته های مختلف بکار واداشته میشوند.

بعضی از نویسندگان، در این موضوع، بین روش سابق فشار دهندگان، که در کار خود بی ملاحظه دست بیخوش رشوه و سایر طرق غیرقانونی میزدند و روش جدید آنان که دارای طرز کار نرمتری هستند و بیهوده دست باعمال غیرقانونی مہمل نمیزند، فرق میگذارند. این قسم جدید فشار در اینجا بیشتر مورد بحث ما خواهد بود.

تقریباً کلیه بنگاههای بازرگانی و کار و کشاورزی دروازشگتن دارای جیره خواران یعنی «فشار دهندگان» دائمی هستند. فقط معدودی از دسته هائی که منافع آنان در کنگره و قوانین مصوب آن بسیار محدود است و یا ممکن است اصطکاک موقتی داشته باشند از این قاعده مستثنی هستند و فقط در مواقع ضروری مزدوران موقتی تهیه مینمایند. از وظایف یکفرد جیره خوار این است که زمانیکه لایحه ای، که ممکن است منافع بنگاه مربوطه لطمه وارد سازد، در کنگره مطرح است، بانمایندگان تماس گرفته، آنان را بمنافع بنگاه آشنا نماید. این تماس تنها در سالونها و دلالتها و محل های اجتماعات مجلس نیست، بلکه بمهمانیها و ملاقاتهای خصوصی نیز منجر میشود.

1) National Labour Relations Board

2) Anti-Trust

Division of Justice Department

3) Lobbyists

روش دیگری که اغلب قابل تشخیص نیست ولی در کنگره خیلی مؤثر میباشد، عبارتست از اینکه مقامات رسمی بنگاه مربوطه تصمیم می گیرند تا آب جوش بروی کنگره بینند. باین تفصیل که ما مورین فشار، در مرکز، بر وسای تشکیلات شهرستان ها دستور میدهند تا همه کشور را گردیده، با منشیان مؤسسات محلی بنگاه و وکلای مراغه آنان مصاحبه نموده، متینکهای عمومی تشکیل دهند و نمایندگان کنگره را با نامه و تلگراف و قطعه نامه گنج کنند.

اهمیت این فعالیت هنگامی بخوبی آشکار میشود که معلوم گردد در دستگاہ قانون گزازی آمریکا، مقدرات بیشتر لوايح، در همان مرحله کمیسیون معین میشود. زیرا بهمان نحوی که کمیسیون راجع بلايحه ای اظهار نظر نماید، کنگره نیز غالباً همان تصمیم را اتخاذ میکند.

بدین طریق، بمنظور استتار و مخفی نمودن منبع اعمال نفوذ از نظر کنگره، «مأمور فشار»، که معمولاً از کارمندان سرشناس بنگاه است، حتی المقدور خود را کنار میکشد و میگذارد تا تصمیمات مردم بشکل تلگراف ها و گواهی ها بجای وی اظهار نظر کنند او مانند يك فرمانده کل جبهه جنگ رفتار مینماید که ستاد خود را در چند میلی پشت جبهه قرار داده، از آنجا نقشه ها را کشیده و فعالیت های نیرو های خود را تنظیم می نماید.

بدیهی است که، همانطور که در مورد درست داشتن منابع تبلیغاتی تشریح شد در اینجا نیز مبالغ هنگفتی بول لازم است. یعنی برای تشکیل يك جبهه نیرومند و مؤثر، که بتواند «آب جوش بروی کنگره بیند»، تا به هدف مطلوب برسد، مقدار زیادی بول لازم است. پس بنگاه های ثروتمند خود در این امور بر سایر بنگاهها رجحان خواهند داشت.

۳) فشار بر رئیس جمهوری

دسته بندی های اعمال نفوذ، مقامات رسمی و نمایندگان خود را برای ملاقات با رئیس جمهور و بحث درباره مسائلی که مربوط بمنافع آنها است، بکاخ سفید میفرستند. این تماس گاهی ممکن است مربوط بلايحه بودجه سالیانه ای که بکنگره تقدیم شده است باشد، یا مربوط بلايحه ای باشد که از کنگره گذشته و موکول بامضای ریاست جمهوری است. در پشت این تقاضا های دسته بندی های اعمال نفوذ، همیشه يك تهدید بزرگ وجود دارد و آن عبارتست از اینکه در دوره انتخاباتی آینده برای کنگره و ریاست جمهوری، با کاندید های وی مخالفت نمایند. برعکس در مقابل یاری رئیس جمهور، باسانی قول پشتیبانی از او، در انتخابات آینده داده میشود. ولی گاهی همین قولها نیز نقض میگردد.

۴) فشار بر دستگاہ اداری (Administration)

از طرف بنگاه های مربوط تماس مستقیم با مقامات رسمی دولتی، بمنظور تأمین حقوق و هواداری از منافع بنگاهها، برقرار میشود. غالباً نیز در مقابل مقاماتی، که روش کار آنان مخالفتی با منافع بنگاه دارد، اشکالات و موانع زیادی ایجاد میشود. مسائلی که این امتناع از واگذاری اطلاعات لازم بیک اداره دولتی و مراجعه بآن در مواردی که این اعمال قانوناً اجباری نیباشند و باتخلف مکرر از مفاد آیین نامه های دولتی و اخلاص کار آنها و تقدیم دادخواست های متعدد بدادگاهها.

دستگاه اداری کل کشوری بقدری وسیع و بیچیده است که تنها آندسته هائی که قادرند از خدمات و کلای مدافع کاردان برخوردار شوند، میتوانند در دستگاه دولتی برتری کسب نموده، از نواقص قانونی استفاده کنند. در عین حال تماس خصوصی با مقامات دولتی نیز بنبغ آنها است و کلیه موفقیتها در این موارد نصیب آن طرفی میشود که بر موز و اسرار تشریفات اداری آشنا باشد.

۵) فشار بر دستگاه قضائی

دسته بندیهای اعمال نفوذ، گاهی صریحاً و غالباً اوقات بطور ناشناس، در محاکم بر علیه بعضی قوانین اقامه دعوی میکنند تا ثابت نمایند که قوانین مزبور مخالف قانون اساسی بوده، قابل اجرا نمیشوند. این در مورد قوانینی است که با وجود مخالفت آنان در کنگره تصویب میرسد صورت میگیرد. در چنین مواردی در اصول قانون مغلظه نموده اعتبار آنرا انکار مینمایند. نکته قابل توجه آنکه اصلاحات گاهها صلاحیت تصمیم و بررسی درباره قانون مصوب و تعیین موافقت و مخالفت آنها را با قوانین اساسی ندارند و تنها درباره شکایتهائی که بآنها رجوع میشود، میتوانند تصمیمی اتخاذ نمایند. نقش عمده دسته بندیهای اعمال نفوذ بترتیب فوق عبارتست از تدوین شکایات برای گذراندن این از لحاظ محاکم، و استخدام و کلای دعاوی و پرداخت دستمزدهای گزافی بآنها. مثلاً «بنگاه بیمه زندگی برزیدنت» و کلای با حقوق ۶۰۰۰۰ دلار برای دادرسی و تصمیم درباره قانون فرزی، کمک راجع بدست گرفتن مجدد امور مزارع رهنی استخدام نمود.

پرفسور «مک بین» (۱) اظهار میدارد که در عرض ۱۵۰ سال، از ۱۷۸۳ تا ۱۹۳۳، تنها سه قانون تصویب شده عمده، بوسیله دیوان عالی برخلاف اصول قوانین اساسی تشخیص داده شد. در صورتیکه در عرض سه سال یا کمتر از ریاست جمهوری، روزولت یعنی از ۱۹۳۴ تا ۱۹۳۶ پنج قانون مهم از طرف همان محکمه، مغایر با اصول قوانین اساسی شناخته شده است. از جمله این پنج قانون یکی قانون «تعدیل امور کشاورزی» و دیگر قانون امور مزارع رهنی و دیگری «قانون اصلاحات و بهبود اقتصاد ملی» و قانون «بازنشستگی کارمندان راه آهن» بود. این توضیح حاکی از افزایش فعالیتهای دسته بندیهای اعمال نفوذ در پنجمال اخیر میباشد.

باید این نکته نیز تذکر داده شود که لازم نیست یکدسته بندی حتماً توجه خود را فقط محدود بیک نقطه نماید، بلکه باید کوشش نمود تا اعمال نفوذ را از دو یا چند نقطه اعمال کرد. مثلاً بنگاه (N.A.M.) پس از شکست در جلوگیری از تصویب قانون روابط کارگر و کارفرما در کنگره، بامضای خود دستور داد تا مفاد این قانون را بر سمیت شناخته و بکارش نبندند تا ارزش آن توسط دیوان عالی تعیین شود. سپس اعمال نفوذ در دیوان مذکور تمرکز یافت. ولی قانون بالاخره مطابق با اصول قوانین اساسی شناخته شد. بنگاه فوق عدم کامیابیهای سابق را ندیده گرفت و به تبلیغات عمومی دست زد. تا در انتخابات آینده نتایجی بنبغ خود بدست آورد و باین وسیله موجبات لغو قانون را فراهم کند و یا اقل در آن تعدیل بعمل آورد. نکته مهمی که شایان توجه خاص است اینکه قسمت عمده فشار و اعمال نفوذ

1) Mc Bain

«بطور اختفاء» و پوشیده بر مردم و بر کنگره و دادگاهها تحمل میشود.

فقط تعداد کمی از کتب و رسالات عمومی موجود، بنام بنگاه مربوط چاپ میشود و همچنین در آگهیها و مقالات روزنامهها نیز نامی از بنگاههای مربوط و در سخنرانیهای عمومی و رادیو و فیلمهای تبلیغاتی نیز نام شرکتی که مخارج تهیه آنها را بعهده گرفته است اغلب ذکر نمیشود. این نکته بوسیله اکتشافات کمیسیون

کنگره در ۱۹۱۳ و کمیسیون آزادیهای سیویل لافالت (La Fallette) در ۱۹۳۹ در مورد فعالیتهای بنگاه (N. A. M.) تأیید گردیده است.

نامهها و تلگرافها و قطعنامههایی که به کنگره فرستاده میشود و شاهد هائی که در برابر کمیسیونها حاضر میشوند نیز گاهی اسرار نهانی رافاش مینماید. باین وسیله آن دسته بندی ای که در آن قضیه ذینفع است مشخص میگردد. روش مورد استعمال گاهی حتی سوءظن نمایندگان ساده و با ایمان کنگره را هم فراهم مینماید.

مثلاً در سال ۱۹۳۶ یکی از نمایندگان کنگره چند نامه از ستارگان خردسال سینما مانند شرلی تمپل (Shirley Temple) و میکی رونی (Mickey Rooney) بر علیه لایحه قانونی «نیلی» (Neely Bill) دریافت نمود، که در آن مسائل اقتصادی و اخلاقی مربوط بلا یحه بخوبی تجزیه و تحلیل گردیده بود. چون قانون نامبرده با منافع مونوپلهای بزرگ سینما مغایرت داشت نماینده کنگره بسا آسانی توانست حدس بزند که نویسندگان واقعی این نامهها چه کسانی بودند.

منبع اعمال نفوذ در دادگاهها بندرت برای مردم مورد توجه قرار میگیرد. بنگاهها فقط در موارد استثنائی شخصاً در محاکمی که قانون مورد نظر، برای تجدید نظر در آن، مورد بحث قرار میگیرد، شرکت مینمایند. غالباً دسته بندیها، تاجر و یا معامله کار ناشناسی رایافته، مخارج وی را کلاً برداشته و او را برای تعدیل قانون مورد نظر بکوشش و امیدارند. تنها در مواقعی که کمیسیون کنگره با اختیارات رسیدگی و احضار، مامور بررسی شود حقایق میسر است مکشوف گردد مثلاً نقش بنگاه بیمه در مخالفت و الغای قانون بیمه Frasier Lemke که در آن بنگاه نامبرده و کیلی با حقوق ۶۰،۰۰۰ دلار استخدام کرده بود برای مدت چهار سال در کتمان ماند. و فقط در نتیجه باز بررسی کمیسیون کنگره بود که این نقش مهم ظاهر گردید و با اطلاع مردم رسید. آخرین موضوعی که باید در این بخش گوشزد شود اهمیت برجستگی دسته بندیهای مختلف بازار گانی نسبت بر قیام آنها میباشد. چنانکه تذکره داده شد غالب فعالیتهای دسته بندیها مخصوصاً فعالیتهایی که مربوط بتبلیغات و ارشاد و مراقبه است مستلزم خرج مقادیر هنگفتی پول است که بنگاههای بازار گانی پر نفوذ آنها از عهده پرداخت آنها بر میآیند. برای مثال هزینه سالیانه بنگاه N.A.M. برای انجام دادن این کارها بالغ بر یک میلیون و نیم دلار میباشد. همچنین «شرکت پابلیک یوتیلیتی» (۱) تنها در سال ۱۹۳۳ در حدود سی میلیون دلار خرج آگهی و تبلیغات خویش نمود. بنگاه بیمه عمر در ۱۹۳۷ معادل ۱۸۱،۰۰۰ دلار خرج فعالیتهای مربوط به فشار بر نمایندگان کنگره نمود.

گذشته از داشتن مبالغ هنگفتی پول ، بنگاههای بازرگانی مزایای دیگری نیز برقیبان خود یعنی ب مردم و دولت و اتحادیه های کارگران دارند ، بقرار زیر:

۱- دوام - کمپانیهایی که اساس و پایهٔ دسته بندیهای بازرگانی را تشکیل میدهند مطابق قانون ، شخصیت و وجود دائمی دارند . این خود نسبت به دولتها و اتحادیه های کارگری که زندگی موقتی دارند امتیاز بزرگی میباشد .

۴- پیوستگی (۱) در میان بازرگانان و مونوپلیستها یک روح اتحاد و یگانگی در اصول و روش موجود است که در میان اعضای جبههٔ کار و کشاورزی و بدتر از آن در میان دسته بندیهای احزاب سیاسی موجود نیست . وجود هیئت مدیره های مشترک بین کمپانی ها و مونوپل های مختلف خود موجب تقویت اتحاد در هدف و عمل میگردد .

۴- اختفای فعالیتها و فشارهای غیرمردمی - دولت ناچار است که کلیهٔ فعالیتهای خود را آشکارا برای مباحثات و مناظرات در کنگره مطرح نماید ولی در مقابل آن، دسته بندیهای اقتصادی قادرند که نقشهٔ اعمال نفوذ خود را مخفیانه طرح و عملی نمایند . اتحادیه های کارگران بنوبهٔ خود قادر نیستند و با نمیخواهند که همین گونه اختفا را در کارهای خود معمول دارند زیرا آنها در بیشتر موارد متکی بافکار عمومی و پشتیبانی مردم هستند و ناچار غالب افکار و هدفهای خود را بین اعضای خود و کلیهٔ مردم منتشر می نمایند .

نتیجه - با در نظر گرفتن نکات فوق یعنی با در اختیار داشتن منابع پایان ناپذیر ثروت ، وجود دائمی ، و اتحاد در هدف و عمل ، و اقتدار در پوشیده داشتن فعالیتهای اعمال نفوذ خود از رقیبان، بدیهی است که دسته بندیهای بزرگ اقتصادی در میدان تصادم سیاسی و اقتصادی با دولت و اتحادیه های کارگران، دارای موقعیت بی نظیر و شکست ناپذیری میگرددند . نفوذی که از طرف سایر سازمانها اعمال میشود در مقابل قدرت و نیروی بنگاههای بزرگ اقتصادی بس ناچیز مینماید . همین خود باعث میشود که دولت هر چند گاه بیکبار درصدد مخالفت با هووسهای این دسته بندی های اقتصادی برآید و اغلب کشمکش ها مبدل بمبارزهٔ « بازرگان (۲) بر علیه دولت » گردد . بازرگان قادر است که دولت را بمبارزه بطلبد و با وی دست و پنجه نرم کند و عاقبت هم آنرا در کنگره و هم در دادگاهها دچار شکست نماید .

شدت مبارزات بین دولت و مونوپلیستها نسبت بسیاست رئیس جمهوری وقت تغییر پیدا میکند . بطور کلی سیاست مونوپلیستها مانند روش سیاسی دولتهائی که بر سر کار میآیند دستخوش تغییر و تبدیل نیست . هنگامی که دولت نظرمساعدی با خواهشهای مونوپلیستها داشته باشد و یا اصولا با آنسان مخالفتی نکند - بندرت اختلافی مشاهده میگردد . اینوضع در سالهای ۱۹۲۰ تا ۱۹۳۰ برقرار بود یعنی صلح کامل بین دولت و بازرگانان مستقر بود . این مدت دوران ریاست جمهوری هاردینگ (۳) و کولیدج (۴) و هوور (۵) بود که همه از حزب دست راست جمهوری

1) Cohesion 2) Business 3) Harding 4) Coolidge
5) Hoover

خواهان بودند. اکثریت کنگره و دادگاهها نیز از جمهور یخواهان بودند برعکس مبارزه سختی بین دسته بندیهای اعمال نفوذ اقتصادی و دولت، در زمان ریاست جمهوری ویلسن (۱) و تئودور روزولت (۲) و کیولند (۳)؛ و در این اواخر در زمان ریاست جمهوری فرانکلن روزولت (۴) که اعمال و نظریاتش با بعضی فعالیت‌های مونوپلیستهای بزرگ نمیساخت، در گرفت .

بخش دوم نمایش فعالیت‌های دسته بندیهای اعمال نفوذ

بنگاه ملی صاحبان کارخانه ها (N.A.M.)—شایسته است که این بخش را با مختصری از شرح اعمال نفوذ و کار بنگاه فوق که از مهمترین و نیرومند ترین دسته بندیهای اقتصادی کشور های متحد آمریکا میباشد آغاز کنیم :

این بنگاه مرکب است از سه هزار شرکت و مجموعاً دو میلیون و یکصد هزار کارگر در استخدام دارد که خود ۲۵ درصد مجموع کارگران سازمان صنعتی کشور آمریکا است . با اضافه بوسیله انجمن ملی صنایع (N.I.C) که فدراسیون کار فرمایان میباشد میتواند در ۲۵۰ مؤسسه بازرگانی دیگر نفوذ داشته باشد که آنها نیز مجموعاً سی هزار عضو و در حدود چهارونیم الی پنج میلیون کارگر در اختیار دارند .

بنگاه (N.A.M) که در ۱۸۹۵ تشکیل یافت ابتدا بیشتر فعالیت‌های خود را مصروف افزایش تجارت داخلی و بین‌المللی نمود ولی بهمان نسبتی که سازمانهای کارگران نیروی خویش افزودند این بنگاه نیز در مسائل مربوط بکار و وضع قوانین آن ذینفع تر گردید . تا بالاخره در سال ۱۹۰۳ بطور مستقیم و علنی نقش دفاع از صاحبان کارخانه‌های خویش را در مقابل اتحادیه کارگران بعهده گرفت. در انجمن ارلدان جدید (۵) که در همان سال افتتاح گردید، اصول قانون کاری که بوسیله بنگاه فوق پیشنهاد گردید و با اتفاق آراء تصویب شد عبارت بود از (۱) آزادی کارگران در ورود یا تصدیه ها (۲) مخالفت با « بایکوت (۶) » و تهیه لیست سیاه و تصویب نامه های دیگر اتحادیه های کارگران بر علیه فعالیت‌های اعتصاب شکنانه کار فرمایان (۳) آزادی در اداره امور بازرگانی و در اخراج کارگران .

برای مبارزه بر علیه پزیدنت روزولت و قوانین «روش جدید» (۷) وی، همین بنگاه تشکیلات خود را تجدید و تحکیم نمود . این عمل بین سالهای ۱۹۳۳ و ۱۹۳۵ انجام یافت .

در این مدت حق عضویت از ۱۵۰۰ دلار به ۳۰۰۰ دلار ترقی نمود و درآمد از ۲۴۰۰۰۰۰ به ۱۵۰۰۰۰۰۰ دلار رسید . در حدود یکهفتم این درآمد توسط بانزده عضو بزرگ و یکدوم آن توسط ۲۶۵ شرکت بزرگ پرداخته میشود . درآمد تجدید سازمان ، شرکت‌های بزرگ کنترل امور بنگاه و فعالیت های آنها بدست خود گرفتند.

در ۱۹۱۳ کمیونی از اعضای کنگره مشغول بررسی فعالیت‌های مربوط بفشار بر نمایندگان کنگره بوسیله بنگاه مزبور گردید و رسماً اطلاع داد که بنگاه :

- | | | |
|---------------------------|--------------------------|-------------|
| 1) wilson | 2) Theodore Roosevelt | 3) Clweland |
| 4) Franklin. D. Roosevelt | 5) New Orlean Convention | |
| 6) Boycott | 7) New Deal | |

الف) در انتخابات مبالغ هنگفتی در راه مخالفت با کاندیدهای کارگران خرج نموده .
 ب) مبارزه تبلیغاتی مخفی بوسیله سندیکا های روز نامه ها و استخدام روز نامه نگاران و تبلیغ کنندگان و نشر رسالات و کتب در آموزشگاهها و مؤسسات ملی انجام داده .
 ج) علاوه بر اعمال فشار مستقیم بر نمایندگان کنگره، یکی از مستخدمین کنگره مخفیانه حقوق کزافی پرداخته که جریان صحبت ها و بحث های سری کنگره را با نچمن گزارش دهد .
 بنگاه برخی از بزرگترین موقیتهای خود را در فعالیت های اعمال نفوذی اخیر بر علیه «روش جدید» روزولت بدست آورد. در زیر خلاصه ای از اینگونه فعالیت ها بشرح خواهد رسید .

مبارزه بنگاه ملی صاحبان کارخانه N.A.M بر علیه روزولت

الف) مخالفت با «قانون بهبودی صناعت علی» (۱) ۱۹۳۳- بنگاه مزبور با مفاد قانون مزبور راجع بکار، مخالفت نمود. یعنی مخصوصاً با بند ۷ الف این قانون نظر مساعدی نداشت. این قانون بوسیله فدراسیون کار آمریکا تدوین شده بود. مخالفت از همان تاریخ پیشنهاد آن بکنگره شروع شد. بند ۷ الف طبق اظهارات مقامات رسمی این بنگاه و سایر بازرگانان عمده، با اصول تجارت آزاد مخالف بود. چون این قانون مذاکرات با استخدام کارگران را بعهده اتحادیه ها یعنی بمذاکرات دسته جمعی گذاشته بود و باین ترتیب دخالت افراد خارج چیرا در کارهای مستخدمین شرکت مجاز میدانست، فشار زیادی بر مردم و کنگره بوسیله روز نامه ها و سخنرانیهای عمومی و اعلامیه ها و دیدن اعضای کنگره وارد آید. آقای رابرت لوند (۲) رئیس بنگاه فوق پیش از تصویب لایحه، اعلامیه ای صادر کرد و اظهار داشت: « مفاد پیشنهادی جبهه کار، خصوصاً وجدالهائی افزوده و کارفرمایان را مجبور خواهد کرد که بوسیله زور با کارگران معامله نمایند.»

با وجود فعالیت های اعمال نفوذ این بنگاه و سایر دسته بندیهای بازرگانی، قانون فوق بتصویب کنگره رسید و رئیس جمهور نیز آنرا امضاء نمود. این خود برای بنگاه بمنزله اشاره ای برای شروع مبارزات پر دامنه ای بمنظور خنثی نمودن قانون فوق تلقی شد. در بیستم ژوئن ۱۹۳۳ یعنی چهار روز پس از تصویب قانون مزبور یک کنفرانس صنعتی در شیکاگو برای بررسی در خصوص وضع تجارت در شرایط این قانون تصویبی، تشکیل شد.

بنگاه مزبور در این موقع قطعنامه هائی در میان کارگران توزیع نمود دایر بر اینکه «در قانون بهیچوجه جمله ای نیست که کارگران را مجبور بورود و شرکت در تشکیلات کارگری بنماید.»

آقای لوند در یک مصاحبه با روزنامه نگاران مخالفت شدیدی با سازمانهای اتحادیه کارگران نمود و ببنگاه کارفرمایان برای تشکیل اتحادیه های کارفرمایان

بحث نمایندگان سنا واقع شود .

بنگاه N.A.M خود در ژانویه ۱۹۳۵ در تشریح مخصوص خود علناً این موقفیت را مرهون فعالیت‌های خود اعلام داشت که در نتیجه فشار و تبلیغات وی عده زیادی از نمایندگان کنگره و افراد دیگر بالایحه مخالفت نمودند. افکار عمومی بر علیه لایحه برانگیخته گردید و این سبب شد که لایحه به مرحله قانونی نرسد .

ج (مخالفت با قانون روابط کارگر با کارفرما (۱) (۱۹۳۵) طبق این قانون هتتی باسم هیئت روابط کار برای مداخله در اختلافات بین کارگر و کار فرما تأسیس گردید .

بنگاه (N.A.M.) بواسطی که در زیر بشرح میرسد از اجرای کلیه تصمیمات هیئت جلو گیری میکرد و در امور آن خرابکاری مینمود . از نکات ضعیفی که در اساس نامه هیئت موجود بود جدا کتر استفاده میشد . مثلاً نظر باینکه حق احضار کارفرمایان بهیئت داده نشده بود بیشتر کارفرمایان از حضور در جلسات هیئت و دادن جواب به سئوالات آن امتناع میورزیدند . بملاوه کارفرمایان از اجرای تصمیمات و دستورهای هیئت که بمنظور حل مسالمت آمیز اختلافات گوناگون صادر میگرددینه استنکاف میکردند .

برای ازدیاد اختیارات و قدرت هیئت ، در ماه فوریه ۱۹۳۶ سناتور واکنر لایحه جدیدی تهیه و تقدیم مجلس سنا نمود . این عمل ، بنگاه (N.A.M.) و سایر مؤسسات کارفرمایان را بمکس العمل شدیدی بر علیه لایحه مزبور تهییج کرد و موجب انتشار تبلیغات بی نظیری برای رد لایحه گردید . این مبارزه در سه مرحله صورت گرفت :

مرحله اول مبارزه - ارنست وایسر (۲) یکی از مدیران کمیانی فولاد « وایرتون » (Weirton) توصیه کرد که « کارفرمایان، کلیه کارمندان خود را بمخالفت بالایحه و ادارند » و افکار عمومی را بر علیه آن تهییج کنند . بنگاه (N.A.M.) بکلیه اعضای خود دستور داد که برای تمیین نقشه مخالفت بالایحه با بنگاه تماس بگیرند . و همچنین توصیه شده بود که صاحبان کارخانه ها نه فقط کارمندان ، بلکه مشتریهای خود را نیز ملزم بمخالفت بالایحه بنمایند . « والتر وایز نبرگر » (۳) از روسای انجمن ملی صنایع (N.I.C.) با اعضای خود توصیه نمود که وسیله « زیارت و اشنگتن » یعنی مسافرت بو اشنگتن را بمنظور دیدن نمایندگان کنگره پیش بگیرند .

انتشار بروشورها توسط بنگاه (N.A.M.) و انجمن (N.I.C.) بمنظور ایجاد ورهبری افکار عمومی بر علیه لایحه ، وسیله دیگری بود که برای مخالفت با این لایحه بکار برده شد .

در یکی از بروشور ها موسوم بحقایق صنعتی (Industrial Truth) و سائل مختلف مبارزه بر علیه لایحه بشرح زیر پیشنهاد شده بود :

۱ - تهیه سخنرانان مطلوبی برای انجمن زنان رآء، دهنده وسایر باشگاه

1) National Labour Relation Act
2) Walter B. Weisenburger

2) Ernest T. Weir

های زنان و تهیه جلسات سخنرانی عمومی بوسیله نفوذ زنهای کارفرمایان که عضو این انجمن‌ها هستند بنظور ایجاد افکار عمومی ورهبری آن برعلیه لایحه .

۲ - تشکیل کمیسیونهای محلی برای تعیین سخنرانیهای مطلوب .
 ۳ - تشویق صاحبان صنایع بوسیله این کمیسیونها در تهیه مقاله‌های مناسب برای درج در روزنامه های محلی .

۴ - تهیه مطالب لازم برای روزنامه نگاران و روزنامه هائی که عموماً بامباحث بازرگانی نظر مساعدی دارند .

۵ - تنظیم برنامه های کوتاه برای اجرا در ایستگاههای رادیوی محلی .
 ۶ - تشریح معایب قانون مذکور برای کارگران و تشویق آنها بابرارز عدم تمایل خود نسبت باین لایحه بنمایندگان کنگره .

همچنین تأکید شده بود که لازمست مبلغین کارفرمایان بمردم نشان دهند که این لایحه برخلاف منافع عامه بوده .

بیشتر این روش‌های اعمال نفوذ در مردم و کنگره آزمایش شد و در نتیجه، عده زیادی بواشننگتن عزیمت نمودند . با وجود کلیه این فشارها لایحه واگردرد ۲۸ ژوئن ۱۹۳۶ بتصویب کنگره رسید و در ۵ ژوئیه رئیس‌جمهور نیز آنرا امضا کرد . و باین نحو لایحه، صورت قانونی بخود گرفت .

مرحله دوم مبارزه - بمجرد تصویب قانون، نمایندگان بنگاه (N.A.M) و انجمن (N.I.C) برای اتخاذ تصمیم در اقدام بعدی خود « ملاقات نمودند » . ابتدا جلسه مخفیانه‌ای از اعضای انجمن مذکور در شهر نیویورک تشکیل شد. در مهمانخانه روزولت در ۹ ژوئیه این ملاقات صورت گرفت . در کنفرانس هائی که پس از آن تشکیل شد، اولین برنامه، عبارت بود از « مشاوره در اعتبار لایحه تصویبی اختلاف کارگر و کارفرما و نقش آینده و اقدامات لازم درقبال این قانون »

خلاصه اینکه پس از آن بنگاه (M.A.N) دوحربه زیر را برعلیه لایحه

بکار برد :

۱ - کارشکنی در اجرای تصمیمات هیئت عامله روابط کارگر و کارفرما. این عمل بوسیله مرافعات مختلف برعلیه احکام صادره از هیئت، انجام گرفت و به موفقیت فوق‌العاده‌ای مواجه شد. چنانکه سنا (۱) در عرض هیجده ماه یعنی از اوت ۱۹۳۵ تا مارس ۱۹۳۷ تعداد ۸۳ عرضحال برعلیه احکام و تصمیمات هیئت مذکور در دادگاه های محلی کشورهای متحد آمریکا تقدیم شد . مهمترین شرکتهائی که این دعاوی را بمنظور بتویق انداختن اجرای مفاد قانون روابط کارگر و کارفرما ایجاد نمودند، پشتیبانان و همکاران بنگاه N.A.M بودند .

۲ - ابراد اینکه قانون مزبور با قانون اساسی کشورهای متحد متناقض است . اداره امور قضائی این بنگاه بصاحبان صنایع تلقین مینمود که این قانون مخالف با قوانین اساسی است . زیرا دولت کشورهای متحد طبق قانون اساسی حق مداخله در امور قضائی و در اختلافات کارگر و کارفرما را ندارد .

پرفسور بلیزدل می نویسد: «بنگاه، اعضای خود را تشویق میکرد تا با ستاد اینکه این قانون مخالف با قوانین اساسی است و روش عدم شناسایی نسبت بقانون کار اتخاذ نمایند. در نتیجه، روش خصمانه ای با هیئت روابط کار گر و کارفرما اتخاذ شد و هم قانون و هم هیئت، مورد خرد گیری و انتقادهای متمادی قرار گرفتند. در نشریات و روزنامه ها و کار بکا تورها، هیئت نامبرده مورد مضحکه و اقع گردید. پس از آزودن کلیه این روش-های کار شکنی و انتقاد و تمسخر، بنگاه بالاخره شروع کرد به اینکه هیئت را شکست خورده تلقی نموده، همه جا مورد مضحکه اش قرار دهد.»

در آوریل ۱۹۳۷ دیوان عالی کشور های متحد آمریکا، قانون مزبور را منطبق با قانون اساسی تشخیص داد، و از این تاریخ فعالیت های بنگاه در جهات زیرین آشکار شد:

مرحله سوم مبارزه (۱) مبارزه آموزشی در بین کارگران بمنظور نشان دادن اینکه اولاً عضویت اتحادیه های کارگری اجباری نیست و ثانیاً کارگرانی که عضو اتحادیه ها نیستند از مزایای قانون برخوردار میشوند و غیره و غیره...
 ۲) تشکیل «اتحادیه های مستقل» که بوسیله خودکار فرمایان اداره می شود.

۳) درخواست فسخ (الف) بسا تعدیل قانون مزبور. در این مورد بنگاه (N.A.M.) تاحدی موفقیت یافت. از جمله کامیابیهای اخیر، اینکه کنگره پیشنهاد های مواد تعدیلی را، که از طرف کیسیون بررسی اسمیت (۱) در تاریخ ژوئن ۱۹۴۰ پیشنهاد شده بود، تصویب نمود. این تعدیلات قدرت هیئت را کمتر و قانون را برای بنگاه (N.A.M.) دلپذیرتر و جالب تر نمود.

۴) راه آهن ها و کارخانه های برق

پس از شرح مفصل فعالیت های بنگاه (N.A.M.) بهتر است که مختصری هم از فعالیت های اعمال نفوذ بنگاه های راه آهن و برق بیان شود.
 راه آهن - شرکت های راه آهن دارای تاریخ اعمال نفوذ مفصلی هستند. آنها اولین دسته بندی های اقتصادی بودند، که توجه عموم مخصوصاً توجه دهقانان را بخود جلب نمودند. همچنین اولین مؤسسات اقتصادی بودند که دولت درصد کنترل فعالیت های آنها برآمد. در سالهای ۱۸۷۰ تا ۱۸۹۰ با شدت زیادی بر علیه دولت، که درصد تجدید آزادی عمل آنان و تعیین شرائط و مقرراتی برای باربری راه آهن بود، مبارزه پرداختند. بهر حال عاقبت مجبور شدند بتدریج در مقابل درخواست های مردم، دایر بنظارت دولت در امور آنها، تادرجه ای تسلیم شوند و قانون بازرگانی داخلی (۲) مورخ ۱۸۸۷ بدولت کشورهای متحد آمریکا، اختیار تنظیم امور داخلی راه آهن و راه های شوسه و کشتیرانی را داد. بحران اقتصادی سال ۱۹۲۹ موجب تنزل درآمد شرکت های راه آهن گردید. بطوریکه سود آنان بنجاه درصد نقصان یافت. در ۱۹۳۴، به منظور تمرکز قوای شرکتهای راه آهن، بنگاه فعلی راه آهن آمریکا (۳) تشکیل گردید.

1) Smith

2) Interstate Commerce Act 1887

3) Association of American Railroads

برای مبارزه بر علیه سیاست اتخاذ شده بوسیله فدراسیون کار آمریکا، که در نظر داشت راه آهنها را تحت کنترل و تصاحب دولت بیاورد، این بنگاه برنامه تبلیغاتی بزرگی بمنظور جلب تمایل افکار عامه و اعمال نفوذ بر کنگره تنظیم نمود.

برای اینکه آن برنامه را از قوه بفعال آورد، شرکت، میلیونها دلار خرج تبلیغات از طریق توزیع روزنامه ها و مجلات و کتابچه ها نمود. یک سازمان فرعی برای سازمان آموزش تاسیس شد، که کار تبلیغات را بعهده بگیرد. چنانکه برآورده شده، از سال ۱۹۱۸ تا سال ۱۹۴۰ بیش از ۱۰۰،۰۰۰،۰۰۰ دلار بوسیله سازمان های مختلف، خرج تبلیغات و اعمال نفوذ بر نمایندگان کنگره شده است. در نتیجه این فعالیتها، مونوپلهای راه آهن موفق شدند تا امتیازات و نظریات خود را در قوانین باربری ۱۹۳۶ و ۱۹۴۰ بگنجانند.

یک مثال دیگر از فعالیتهای اعمال نفوذ راه آهن آمریکا، مخالفت موقتیت آمیز آنها است با وضع قانون « حقوق باز نشستگی کارمندان راه آهن ». چنانکه پرفسور بلیزدل اظهار میدارد « در عرض پانزده ماه در خلال سالهای ۱۹۳۴ و ۱۹۳۵ دوبار کنگره قانون باز نشستگی کارمندان راه آهن را، بر حسب تقاضای اتحادیه های کارگران راه آهن و فدراسیون کار آمریکا، تصویب نمود. ولی هر دو بار مدیران مونوپلهای راه آهن به رهبری بنگاه راه آهن، بیبانه اینکه قوانین مزبور با قانون اساسی کشور متناقض بودند، مخالفت نموده، دست بیک سلسله اقدامات مؤثر بر علیه آنها زدند » در نتیجه هر دو قانون از طرف دیوان عالی کشورهای متحد آمریکا ناقض قانون اساسی شناخته شده، لغو گردید. روش و تاکتیک این بود که یکی از اعضای بنگاه را بر آن میداشتند تا یک عرضحال مبنی بر مخالفت و تقاضای قانون مزبور با اصول قوانین اساسی تنظیم کند و بدیوان عالی بخش کاتبی تقدیم بدارد. زیرا که احکام این دیوان بواسطه مقامی که قوانین اساسی بدان تفویض کرده، برای اخذ حکم قطعی، مستقیماً بدیوان عالی کشورهای متحد، تسلیم میشود.

کارخانه های برق - گرچه کمیابهای برق، با مقایسه با شرکت های راه آهن، تازه پابصره اعمال نفوذ گذاشته اند، ولی باز در زمره آنان مؤسسه ای مانند بنگاه الکتریکی ادیسن (۱) و دسته های غیر رسمی دیگری یافت میشوند که فعالیت های اعمال نفوذ زیاده و مهبی را انجام میدهند. این بنگاهها در امور خود آخرین و جدیدترین تاکتیک اعمال فشار را بکار میبرند و علاوه بر تطبیع نمایندگان کنگره و استمداد ازدادگاه ها فعالیت های تبلیغاتی بی مانندی انجام داده اند.

هدف اصلی و علنی این تبلیغات عبارت بود از متشکل و مجهز نمودن افکار عمومی برفوق روش خود که عبارتست از حفظ و کنترل منابع الکتریک و گزاینده اصل مالکیت فردی و سایر در اینکه مردم را بنظریات خود جلب نمایند.

در خصوص طریق نشر این تبلیغات بلیزدل اظهار میدارد: « اینها سعی می کنند تا نظر موافق روزنامه هارا با دادن آگهی ها و مقالات جالب، که بوسیله مدیران بنگاه تهیه گردیده و احياناً با مضای اشخاص برجسته موشع شده، جلب نمایند. همچنین با ملامت های خصوصی با مدیران جراید و فراهم کردن وسایل آسایش آنان بطریق

1) Edison Electric Institute

مختلف و چاپ نشریه‌ها و نامه‌های دیواری و توزیع آن‌ها به تعداد زیاد در میان مردم و ترتیب دادن سخنرانی‌های متعدد بوسیله سخن را آنان مزدور، نظریات خود را تأمین می‌نمایند. یکی از تاکتیک‌های رسمی و آشکار آنها عبارتست از دعوت آموزگاران و استادان بکارخانه‌ها و شور در امور علمی با آنان و پرداخت مبالغی در ازای اینکار. باین وسیله نظر موافق و یاری بسیاری از مؤسسات تربیتی و از جمله بعضی از دانشکده‌ها نیز جلب میشود. به علاوه بنگاه‌های الکتریکی، در بعضی موارد قسمتی از متخارج برخی از رورنامه‌ها را بعهده گرفته، با پرداخت مبالغ هنگفتی برای ر کلامها و آگهی‌های بازرگانی، جراید ران تحت نفوذ خود در می‌آورند. مثلاً در سال ۱۹۲۵ مونوپل‌های برق در حدود سی میلیون دلار فقط خرج این آگهی‌ها نموده بودند. میزان این فعالیت‌های تبلیغاتی را میتوان یا ارقام ذیل، که نمایش هزینه تبلیغاتی آنهاست سنجید:

در سالهای ۱۹۲۰ تا ۱۹۳۰ در مبارزه‌ای که کمیسیون بنگاه ملی کارخانه‌های برق (۱)، بمنظور «فروش» نظریات و افکار خود ب مردم کرد «سالانه بیش از یک میلیون دلار خرج می نمود.»

کمیسیون بازرگانی اتازونی (۲) راجع به مبارزه تبلیغاتی فوق چنین اظهار نظر میکند: «بقدری برنامه فعالیت‌های تبلیغاتی مونوپل‌های برق وسیع شده است که کلیه وسائل ایجاد و رهبری افکار مردم را در نظر میگیرد. میتوان گفت هیچ مبارزه تبلیغاتی. باین حد تکامل نرسیده است و شاید حتی در مواقع جنگ فعالیت‌های تبلیغاتی یکدولت هم از این اندازه تجاوز نماید.»

کتاب کمیته سنا، که مثال‌های فوق همگی از آن استخراج شده، دارای مثال‌های متعدد دیگر اعمال فشار و نفوذ سیاسی توسط سایر مونوپل‌ها از قبیل کمپانی‌های بیمه و مؤسسات کشاورزی و غیره میباشد. ولی ما بملت ضعیف صفحات بهمان شرح فعالیت‌های بنگاه ملی صاحبان کارخانه (N.A.M.) که بزرگترین دسته بند‌های اعمال نفوذ سیاسی میباشد، و مونوپل‌های راه آهن و برق اکتفا می‌نمائیم.

* * *

نتیجه - نتیجه مهمی که از بحث نفوذ سیاسی مونوپل‌ها چه در امریکا و چه در سایر کشورهای سرمایه داری بدست می‌آید اینست که حتی در کشورهایی که قانوناً و رسماً دموکراسی سیاسی موجود است، از قبیل امریکا و انگلستان و فرانسه، یعنی کلیه افراد دارای امتیازات سیاسی و حقوقی مساوی میباشند، حتی در این کشورها نیز، نظر باینکه دموکراسی اقتصادی موجود نیست (یعنی نیروی اقتصادی بتساوی بین اهالی توزیع نشده است) مونوپلیستها که دارای قدرت اقتصادی بزرگی هستند میتوانند بوسائل مختلف مشروح در فوق اختیارات سیاسی مهمی بدست آورده، تعادل سیاسی دموکراسی را بهم بزنند. بعبارت دیگر فقط دموکراسی ظاهری در کشورهای سرمایه داری موجود است.

در عمل، دستگاه مقننه و مجریه و سازمان قضائی تحت تأثیر مستقیم مونوپل‌های بزرگ میباشند و ب نفع همانا کار میکنند. پس نتیجه میگیریم:

- 1) Committee of National Utility Association
- 2) Federal Trade Commission.

دمو کراسی سیاسی واقعی مستلزم وجود دمو کراسی اقتصادی می باشد. و یا، بدون دمو کراسی اقتصادی وجود دمو کراسی سیاسی واقعی غیرممکن است.

خلاصه بحث در اطراف مونوپلها

اکنون که بحث در اطراف تراستها و کارتلها بغضامه رسید، خوبست برای یادآوری خوانندگان مطالب چهارمقاله ای را که از شماره ۴ مجله تاشماره کنونی درج شده است اینجا خلاصه شود:

در مقاله اول، شماره ۴ مجله مردم - ابتدا دو ترجمه مهم مارکس (۱) پیش بینی تمایل مونوپلها و (۲) کنترل امور اجتماعی توسط اشخاصی که وسائل تولید را در دست دارند - که در این مقاله ها سعی شده است صحت آنها با مثالهای متعدد به اثبات برسد - بیان شد.

سپس مونوپلها تعریف گردید و اشکال مختلف آنها تشریح شد. ضمناً طرز کار و منظور تأسیس آنها، که عبارت از همان بالا بردن بهای اجناس بوسیله محدود نمودن وحتى کم کردن میزان محصول است، بیان گردیده، تذکر داده شد که این عمل برای ازدیاد سود مونوپلها اجرا میشود و در آخر مقاله مثالهایی چند از مونوپل های بین المللی آورده شد.

در مقاله دوم، شماره ۵ مجله مردم - ابتدا طرز تشکیل مونوپلها تشریح گردید و سپس نشان داده شد که با وجود مقررات و قوانین مختلف دولتها در کشورهای انگلستان و آمریکا، در خلال پنجاه سال اخیر عده زیادی تراستها و کارتلها در آن دو کشور پیدا شده است. ضمناً اهمیت اقتصادی مونوپلها در دو کشور مورد نظر و همچنین در کشور آلمان بیان گردید.

این دو مقاله صحت تر اول مارکس یعنی پیش بینی پیداایش

مونوپلهای متعدد در کشورهای سرمایه داری را تأیید نمود.

در مقاله سوم، شماره ۶ مجله مردم - ابتدا وسائل مختلف موجود در دست مونوپلها برای اعمال نفوذ در امور اجتماعی بطور کلی بیان گردید و سپس مثالهایی از نفوذ مونوپلها در امور سیاسی انگلستان داده شد.

در مقاله چهارم، شماره کنونی مردم - ابتدا دسته بندیهای اعمال نفوذ و خواص و روش کار آنان در آمریکا تشریح گردید و سپس مثالهای متعددی از نفوذ اجتماعی و بخصوص سیاسی سه مونوپل مشهور یعنی: نگاه ملی صاحبان کارخانه ها (N.A.M.) و کبانیهای راه آهن و مونوپل برق بیان گردید. این مثالها همگی از گزارش رسمی کمیته سنا استخراج شده بود.

دو مقاله اخیر نیز صحت تر دوم مارکس، یعنی کنترل مستقیم و

غیر مستقیم امور اجتماعی (سیاسی و اقتصادی و فرهنگی و غیره) توسط اشخاصی که وسائل تولید را در دست دارند، تأیید کرد.

پایان



ابر های بهاری

از کارهای عکاسی دکتر گیانوری

شهر گذشت پلنجی

به فقیری بید گنم ۴ داشت. گنمه بوردش ۴ اوسمو ۴ بردش ۵ اووردش پنختش، نون قلی ۶. تارف گندویی ۷ سگی امه ۸. نون قلیه خوردش. گرف ۹ سکه زه ۱۰. میره ای ۱۱ اره گذش، گفتش اچه سکه بزنی؟ گفتش نون قلی داشتم خوردش. گفتش بیو ۱۲ ده سری ۱۳ دهامت ۱۴، چپ لرش ده ۱۵ آردجو، راست لرش ده آرد گنم بدر آره. به روز همساشون ۱۶ گفتش به کته ۱۷ ده سرته آم ۱۸. ده سرشه داش ۱۹. یسه روز گفتش ده سرمسه دام گفتش ده سری ندوری. رف سکه زه. هم او میره اره ۲۰ گذش. گفتش اچه سکه بزنی؟ بیویه طشتی ای ۲۱ دو هامت تش کن از برش، هر چه مخی ۲۲ بدر آره. به روز همساشون گفتش طشتی ته آم طشتیه دآش. به روز گفتش طشتیه دآم. گفتش طشتی ندوری. هم رف سکه زه. هم او میره اره گذش، گفتش خری دو هامت، سوارش باد. هر کجامخی هی رو. گفتش ارمغی ۲۳. برش خونه تون. اما سکی ندیی یش ۲۴. مین ره گفت سکه دو هامش بینم چه بیووه. ۲۵ دید اشرفی بینه. ۲۶ به روز خره بوردش حمم ۲۷، تارف شنو کنه حممی خری داشت رنگ خرققیر، خر خودشه و ندش ۲۸ جا، خر ققیره بورد خونه شون. ققیره دید خر خودش نی ۲۹، رف گرف سکه زه. میره اره گذش. گفتش بیو کری ای ۳۰ دو هامت صد تا پلنجی ۳۱ میشش بید. رف درخونه ده سری گفتش ده سرمه دآم. گفتش ده سری ندوری. گفتش اگر ده سرمه نمدهی ۳۲ صد تا پلنجی ریزم مین خونه تون. گفتش توققیری، پلنجی اکجات؟! ۳۳ گفتش پلنجی بدر! ۳۴ گفتش بیووه ده سرت، ده رو. رف درخونه طشتی، گفتش طشتیه

(۱) داستان بهلوان (۱) ganom گنم (۳) بردن (۴) beardon (۴) owsiw
 (۵) آسیاب (۶) yerdan نرم کردن (۶) ghali نیمه (۷) گدائی (۸) gadowi (۸) Tomma آمد
 (۹) gerof گرفت (۱۰) Za زد (۱۱) مردکی (۱۲) meyre-i (۱۳) biow (۱۳)
 dabsar دستاس (آسیاب دستی) (۱۴) dohamet دهم ترا (۱۵)
 lerech deh لردادن = چرخانیدن (۱۶) همسایه شان (۱۷) یکدغه ya keta
 (۱۸) deâm بده بمن (۱۹) داد او را (۲۰) از راه (۲۱) دیگه Tacht (۲۲)
 maxi میخواستی (۲۳) سه = اینست هان (۲۴) Soki nadiyeych سیخ نزننی
 او را (۲۵) چه میشود (۲۶) beyna میر بند (۲۷) حمام (۲۸) vandech گذاشت (۲۹)
 ney نیست (۳۰) kori کدو غلیانی (۳۱) Pelendji بهلوان (۳۲) namdehi نمیدهی
 (۳۳) Pelendji a kodjât? بهلوان از کجاداری (۳۴) یعنی: بهلوانان خارج شوند!

دام . گفتش طشتی ندوری . گفتش اگر طشتیمه نمدهی صدتا پلنجی ریزم مین خونه تون^۱ . گفتش توفقیری پلنجی اکجات؟! گفتش پلنجی بدر! گفتش بیان هه طشتیت ده رو. رف درحمم گفتش خر مه دآم گفتش خری ندوری. گفتش اگر خر مه نمدهی صدتا پلنجی ریزم مین حممت^۲ . گفتش توفقیری پلنجی اکجات؟! گفتش پلنجی بدر! گفتش بیان هه خرت ده رو .

(۱) میان خانه تان (۲) biàn بکیر (۳) میان حمامت

امثال ملل

مثلهای فرانسوی

وعده های عریض و طویل میدهیم تا از تقدیم هدیه های کوچک فرار کنیم .

در این روزها آنچه که قابل گفتن نیست با آواز خوانده میشود .
از جوانها بپرسید، ایشان همه چیز را میدانند .
مردمان تنبل همیشه مشتاق انجام کاری میباشند .
فقط عده کمی مردمان درستکار یافت میشوند که از کسب خود نادم نیستند .

پلیدیها با بال بسوی ما میآیند ولی لنگ لنگان دور میشوند .
بدبخت ها زود زخمی میشوند .
پول نقد خیلی امراض را دوا میکند .
وقتی قاضی بی سواد است تعظیم و تکریم ما متوجه لباس اوست .
احتیاج ، خود نیم دلیل است .
یکمن غصه یکشاهی از قرض را ادا نمیکند .
امید، روئی آدم بیدار است .
پسران را هر وقت میخواهید زن بدهید اما دخترتان را هر وقت میتوانید .
وجود نور اثبات نمی خواهد .

ترجمه و گردآوری ه. پیرنظر

مهندس زاوش دستمزد و هزینه زندگی در ایران

فقری که در ایران اینهمه از آن گفتگویی شود نکند فقط ساخته اندیشه تند روان سیاسی باشد؟!... اگر بالای بیکاری راهم ندیده بگیریم تازه باید دید همانها که کاری دارند آیا دستمزدها کفاف معاش تنگشان را میدهد؟ در ایران برای حفظ تعادل، میان دستمزد و خرج معاش مردم چه کوشش‌هایی شده است؟... آقای مهندس زاوش در مقاله زیر باین پرسش‌ها پاسخ میدهند.

دستمزد و قیمت‌ها دو عامل اصلی زندگی اقتصادی هر کشورند. تقریباً يك قرن است که علمای علم اقتصاد، درباره تغییرات این دو عامل بحث میکنند. عده‌ای عقیده دارند که بالا رفتن سطح دستمزد خود بخود باعث ترقی قیمت‌ها، و در نتیجه باعث ترقی هزینه زندگی میگردد. عده‌ای دیگر عقیده دارند ترقی دستمزد نیابستی سبب افزایش قیمت‌ها گردد زیرا ارزش يك کالا بوسیله کار اجتماعاً لازم برای تولید آن تعیین گردیده است و دستمزد جزئی از این کار است.

و قتیکه دستمزد افزایش حاصل میکند و یا ساعت کار روزانه، بدون تقلیل دستمزد، تنزل میکنند، ارزش محصولی که تولید میشود تغییر نخواهد یافت. اما عملاً در کشور های سرمایه داری همیشه ترقی دستمزد باعث افزایش قیمت‌ها میگردد. زیرا سرمایه دار حاضر نیست مبلغی را که بدستمزد اضافه میکند از ارزش اضافی، که بجیب او میرود، کسر نماید و باین ترتیب تغییری در قیمت‌ها بدهد.

باین دلیل هر موقع که کارگران، در نتیجه مبارزه دسته‌جمعی موفق باز دیاد دستمزد گردند، فوراً سطح قیمت‌ها بالا میرود و هر وقت قیمت‌ها زیاد ترقی کند، در مقابل مبارزه کارگران، کارفرمایان مجبور شده اند تا اندازه‌ای دستمزد آنها را زیاد نمایند بطوریکه ترقی دستمزد و قیمت‌ها با اصطلاح بعضی از علمای علم اقتصاد يك « دایره جهنمی » شده است.

برای تثبیت وضع اقتصادی، دولتها سعی دارند از افزایش دستمزد جلو گیری کنند. و باین واسطه در ابتدا کوشش میکنند دستمزد و سپس قیمت‌ها را ثابت نگاه دارند. ولی اغلب از عهده تثبیت قیمت‌ها بر نمی‌آیند و مجبور می‌شوند دستمزد را کمی ترقی دهند. ولی همانطوریکه در پیش گفته شد، افزایش جزئی دستمزد دوباره باعث ترقی قیمت‌ها میگردد. بطوریکه همیشه در مسابقه ترقی، دستمزد عقب میماند.

میزان این عقب افتادگی در کشور های مختلف با وضع اقتصادی آنها تغییر میکند. مثلاً پس از جنگ، بعضی از کشور ها بعلت کمبود تولید و ترقی سریع قیمت‌ها دچار انفلاسیون (تورم اسکناس) شده اند و قدرت خرید بکلی از کارگران سلب شده است؛ مانند هنگری و چین. در بعضی دیگر مثل فرانسه، قیمت‌ها خیلی بیشتر از دستمزد ترقی کرده است و در بعضی دیگر مثل کشور های سوئد و نروژ اختلاف ترقی دستمزد و قیمت‌ها خیلی زیاد نبوده است.



پس از ذکر این مقدمه وارد بحث اساسی تغییرات دستمزد و هزینه زندگی در کشورهای مختلف دنیا و کشور خودمان می گردیم تا به بینیم برای تثبیت دستمزد و قیمت‌ها و جلوگیری از بالا رفتن هزینه زندگی طبقه زحمت کش در این کشور ها چه اقداماتی بعمل آمده است.

تقریباً میتوان گفت جنگ دوم جهانی هزینه زندگی را در همه کشور های جهان بالا برده است. با وجود اقداماتی که برای جلوگیری از ترقی هزینه زندگی در این کشور ها بعمل آمده است، مشاهده میشود که از سال ۱۳۱۸ یعنی سال شروع جنگ تا سال ۱۳۲۵ هزینه زندگی در فرانسه ۰.۵۰٪ در بلژیک ۰.۱۹٪ در هلند ۰.۱۵٪ در سوئیس ۰.۱۰٪ در انگلستان ۰.۸۵٪ در سوئد ۰.۸۰٪ و در کشور های متحده امریکای شمالی ۰.۷۵٪ ترقی کرده است. اقداماتی که از طرف دولت‌ها در این زمینه بعمل آمده بقرار زیر است:

در اغلب کشور ها برای اینکه حداقل مواد خوراکی بدست کارگران برسد و از بالا رفتن قیمت‌ها جلوگیری شود اصول جیره بندی بکار رفته است. در عده ای از کشور ها برای اینکه قیمت محصولات مورد احتیاج عمومی زیاد ترقی نکنند، دولت‌ها مخارج هنگفتی را متحمل شده اند؛ بطوریکه دولت کشور های متحده امریکای شمالی در سال ۱۹۴۵-۴۶ باین ترتیب کمکی معادل دو میلیارد دلار نموده است. همچنین در انگلستان در سال ۱۹۴۶-۴۷ در حدود ۳۰۰ میلیون لیره و دولت سوئیس در سال ۱۹۴۶ دو بیست میلیون فرانک و بلژیک در همین سال در حدود ۱۱۵ میلیارد فرانک برای این منظور صرف نموده اند.

عده ای از کشورها که نتوانسته اند بطور شایسته ای از ترقی قیمت‌ها جلوگیری کنند، سعی نموده اند بوسائلی بکارگران کمک نمایند. باین ترتیب در کانادا، فوق العاده ای بنام فوق العاده گرانی زندگی با نهاد داده میشود و در سوئد از «اشل متحرک دستمزد» (به صفحه ۵۹ همین شماره رجوع کنید) استفاده شده است و در انگلستان علاوه بر کمک های دیگر از راه تثبیت مال الاجاره بکارگران کمک ذی قیمتی نموده اند.

چه گرایه خانه در سال ۱۹۴۶ فقط ۰.۴٪ نسبت به سال ۱۹۳۹ ترقی کرده است. بالاخره در بعضی از کشورها بعلمت انفلاسیون (تورم اسکنااس) مجبور شده اند قسمتی از دستمزد کارگران را به جنس بپردازند. (مثل مجارستان) و در عده دیگر از کشورها با تشکیل کانتین ورستوران های کارگری کمک هائی بآنها نموده اند.

با وجود اقداماتیکه از طرف دولتها برای کمک بطبقه زحمت کش بعمل آمده، و در بالا بآنها اشاره شد، معینا میزان حقیقی دستمزد در اغلب کشورها تنزل نموده است.

اگر تغییرات دستمزد را در کشور های مختلف، در سالهای جنگ و پس از ختم آن مورد مطالعه قرار دهیم، ملاحظه خواهیم نمود که در مدت جنگ کشور های جهان را از این لحاظ میتوان سه دسته تقسیم نمود:

۱ - کشور هائیکه در نتیجه جنگ سطح دستمزد حقیقی کارگران در آنها بالا رفته است. مثل کشور های متحد امریکای شمالی، کانادا، انگلستان آرژانتین، شیلی و مکزیک.

در کشور های متحد امریکای شمالی دستمزد حقیقی ساعت ۵۰ بین سالهای ۱۹۳۸ و ۱۹۴۴ از ۲۲ تا ۰.۳۰٪ و دستمزد حقیقی هفتگی ۰.۶۵٪ افزایش یافته است. در انگلستان دستمزد حقیقی هر ساعت کار ۰.۱۳٪ و دستمزد حقیقی هفتگی ۰.۳۸٪ اضافه شده است.

۲ - کشور هائیکه در نتیجه جنگ، سطح دستمزد حقیقی در آنها چندان تغییری نکرده است. مثل آلمان، استرالیا، زلاند جدید، کامپی و اروگوئه.

۳ - کشور هائیکه در نتیجه جنگ سطح دستمزد حقیقی در آنها تنزل نموده است. مثل سوئد، نروژ، دانمارک، سوئیس و رومانی، که در آنها تنزل دستمزد کم بوده و فرانسه، هلند، بلغارستان، چین و مجارستان که در آنها تنزل دستمزد زیاد بوده، و مخصوصا در دو کشور اخیر در نتیجه انفلاسیون سطح دستمزد حقیقی بی اندازه تنزل نموده است.

اما پس از متارکه جنگ تغییرات دیگری در وضع دستمزد پدید آمد. سطح دستمزد در کشورهای مغلوب خیلی زود شروع به تنزل نمود. در اغلب کشور های متفق بعلم اقتصاد، که زائیده جنگ است، دستمزد تقلیل یافت؛ بطوریکه اگر تغییرات دستمزد را در این دو ساله در نظر بگیریم ملاحظه خواهیم نمود که فقط در انگلستان ترقی دستمزد ادامه داشته است و حال آنکه در کشور های اسکانديناوی، استرالیا و زلاند جدید دستمزد ثابت مانده و در کشور های متحد امریکای شمالی و کانادا دستمزد کمی تنزل نموده است. در سایر کشورها از

قبیل بلغارستان، فرانسه، یونان، هنگری، ایتالیا، چین و ژاپون و غیره تنزل دستمزد، که از موقع شروع جنگ آغاز شده بود، ادامه داشته است.

۶۶

اگر ترقی هزینه زندگی را در ایران از آغاز جنگ تا کنون در نظر بگیریم، مشاهده خواهیم نمود که طبق آماری که بانگ ملی داده است، هزینه زندگی در این هشت سال تغییرات فوق العاده ای نموده است. بطوریکه اگر هزینه سال ۱۳۱۸ را صد فرض کنیم در سالهای بعد این هزینه بترتیب عبارت خواهد بود از:

۱۱۴	۱۳۱۹	۱۰۰	۱۳۱۸
۳۳۴	۱۳۲۱	۱۷۰	۱۳۲۰
۷۲۲	۱۳۲۳	۷۰۳	۱۳۲۲
۵۳۰	۱۳۲۵	۶۱۸	۱۳۲۴

بطوریکه ملاحظه میشود قیمت زندگی از ابتدای جنگ شروع بترقی کرده و در سال ۲۳، که سال آخر جنگ است، باوج خود رسیده و سپس تنزل نموده است. بطوریکه امروز مقدار آن تقریباً مساوی پنج برابر سال ۱۳۱۸ گردیده است. خوانندگان محترم مشاهده میفرمایند که صرف نظر از یکی دو کشور خارجی، ترقی هزینه زندگی در ایران در دوره جنگ بیش از سایر کشورها بوده است.

واضح است که ترقی هزینه زندگی برفع طبقه زحمت کش نیست و فقط بازرگانان و سرمایه داران هستند که از این ترقی استفاده مینمایند. حال به بینیم تأثیر این ترقی سرسام آور هزینه معاش، در زندگی کارگران چه بوده است. برای این منظور بایستی تغییرات دستمزد را مورد مطالعه قرار داد.

متأسفانه تا کنون در کشور ما هیچ نوع آمار قابل اطمینانی در دست نیست. هنوز در جامعه ما بقشیشی که آمار میتواند در زندگی اجتماعی ما بازی کند پی نبرده اند. بهمین دلیل باآمار و مؤسساتی که برای تهیه آمار مورد احتیاجند اهمیت نمی دهند. امیدواریم در آینده وزارت کار آماری را که برای تعیین روش سیاست اجتماعی کشور مورد احتیاج است باعلاقه تامی تهیه نماید.

همانطور که گفته شد، چون آمار صحیحی از دستمزد کارگران صنایع مختلف و تغییرات دستمزد وجود ندارد، مطالعه دقیق در این باره امکان ندارد ولی تا آنجا که برای اینجانب مقدور بوده دستمزد کارگران بنگاه های صنعتی دولتی (غیر از تسلیحات) را در سالهای مختلف بدست آورده ام و تغییرات آنرا در اینجا بنظر خوانندگان گرامی میرسانم. البته باید در نظر داشت که تعداد کارگران بنگاه های صنعتی دولتی نسبت بکلیه کارگران ایران ناچیز است و علاوه سطح دستمزد

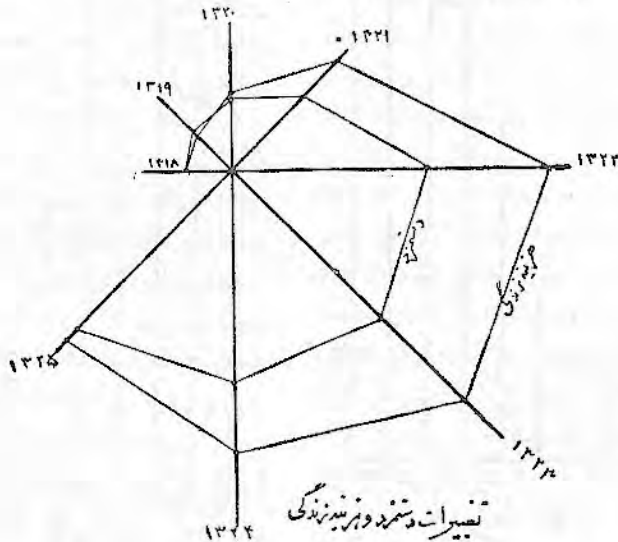
مردم

در این بنگاه ها خیلی بالاتر از سطح آن در بنگاه های شخصی است و مخصوصاً در مدت جنگ، بکار گران بنگاه های دولتی مزایایی، بیشتر از آنچه بسایرین داده میشده، داده شده است. و باین ترتیب، اگر دستمزد حقیقی و متوسط کلیه کارگران کشور را بخواهیم منظور نمائیم، ترقی آن در مدت جنگ خیلی کمتر از آنچه در زیر بیان اشاره میشود خواهد گردید.

هر گاه حدود دستمزد حقیقی کارگران بنگاه های دولتی را در سال ۱۳۱۸ صد فرض کنیم در سالهای بعد تغییرات دستمزد بقرار زیر بوده است :

۱۱۸	۱۳۱۹	۱۰۰	۱۳۱۸
۲۲۵	۱۳۲۱	۱۶۲	۱۳۲۰
۴۵۹	۱۳۲۳	۴۳۷	۱۳۲۲
۴۹۷	۱۳۲۵	۴۶۴	۱۳۲۴

(توضیح آنکه در سال ۱۳۲۵ مبلغ اسمی دستمزد اضافه نگردیده است. ولی در نتیجه تصویب قانون کار و اجرای ناقص آن در بعضی از بنگاهها، مزایایی نصیب کارگران گردیده (مثل تعطیل يك روز در هفته) در نتیجه مثل اینست که دستمزد حقیقی افزایش حاصل نموده باشد.)



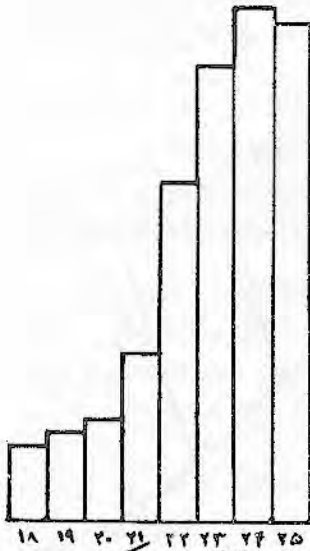
اگر نمودار تغییرات دستمزد و هزینه زندگی را در هشت سال اخیر ترسیم کنیم، مشاهده خواهیم کرد که از سال ۱۸ تا ۲۰ دو نمودار تقریباً مجاور هم بوده،

باین ترتیب ترقی دستمزد و هزینه زندگی یکنواخت بوده است. از سال ۱۳۲۰ هزینه زندگی بطور سرسام آوری بالا می‌رود و حال آنکه دستمزد آهسته آهسته و بکندی تمام ترقی میکند، بطوریکه در سال ۲۲ و ۲۳ اختلاف ترقی این دو عامل خیلی زیاد میگردد. و در این دو سال است که زندگی طبقه کارگر ایرانی فوق-العاده سخت بوده است و خاطره های تأثر آوری از آن دو سال هنوز در فکر تمام ما هست. از سال های ۲۴ و ۲۵ یعنی سالهای پس از متارکه جنگ، هزینه زندگی تنزل میکند ولی دستمزد بطور خیلی جزئی ترقی میکند بطوریکه گرچه دستمزد حقیقی رو با افزایش است ولی هنوز بسطح سال ۱۳۱۸ نرسیده است. (نمودار تغییرات دستمزد و هزینه زندگی را در صفحه پیش ببینید)

اکنون به بنیم اقداماتی که دولت در این مدت هشت سال بنفع طبقه زحمت-کش انجام داده است چه بوده و نتایج آنها تا چه اندازه در زندگی این طبقه تأثیر داشته است.

تثبیت مال الاجاره ها - برای جلوگیری از بسالارفتن کرایه

خانه، دولت قانون تثبیت مال الاجاره را بتصویب مجلس رساند.



تغییرات کرایه

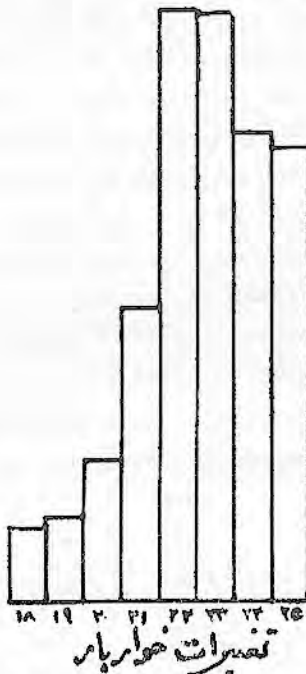
(این اقدام البته قبل از شروع جنگ بعمل آمده است) تا مستاجرین که اکثریت نزدیک تمام آنها از حقوق بگیران هستند، از حیث پرداخت کرایه خانه زیاد در تنگی نباشند. ولی میتوان گفت که طبقه زحمتکش هیچ گونه استفاده ای از این قانون نبرد. بطوریکه اگر یکنفر کارگر در سال ۱۳۱۸ سی ریال بابت کرایه يك اتاق میپرداخت، اکنون بایستی دو بیست ریال بپردازد. آمار بانک ملی، که در ترسیم نمودار زیر از آن استفاده شده است، نشان میدهد که کرایه خانه فعلا شش برابر و نیم گرانتر از سال ۱۳۱۸ است.

این اولین اقدامی بود که ظاهراً بنفع طبقه زحمت کش بعمل آمده بود ولی

نمودار این صفحه نشان میدهد که تثبیت مال الاجاره در ایران از چه قرار بوده است.

۴ - **جیره بندی** - برای اینکه حداقل ما بحتاج ضروری زندگی بدست

کارگران و زحمت کشان برسد، بفکر جیره بندی افتادند. ولی همانطوریکه همه میدانند این جیره بندی جز برکردن جیب عده ای دلال و مأمور پخش کوپن نتیجه دیگری نداشت. تقریباً به ۰.۸٪ از دهقانان و کارگران در ابتدای جیره بندی کوپن داده نشد و کوپن آنها را بخشداران و مأمورین پخش کوپن بنفع خود برداشت کردند (مثل کارگران مازندران) و علاوه ده درصد از کارگران هم، بعلت فقرمادی، کوپن های خود را فروختند. بطوریکه از بین همه کارگران فقط عده محدودی توانستند از کوپن استفاده کنند (انتخابات دوره چهاردهم که در آن فقط کسانی که دارای کوپن بودند حق رأی داشتند، این موضوع را بخوبی روشن نمود) علاوه این عده محدود جز از چند مترچیت و ماهی پانصد گرم شکر چیز دیگری از جیره بندی ندیدند. بطوریکه میتوان گفت جیره بندی برای این عده نیز تأثیری نداشت، با ملاحظه اینکه بطور متوسط قند و جای فقط ۰.۱۲٪ هزینه زندگی کارگران را تشکیل میدهد.



۳ - تثبیت قیمتها - با تمام اقداماتی که از طرف دکتور میلیسپو و همچنین شهرداری تهران بعمل آمد، بهای عمده فروشی در سال ۱۳۲۳ در حدود ۰.۴۷٪ و در سال ۱۳۲۴ تقریباً ۰.۴۳٪ و در سال ۱۳۲۵ معادل ۰.۴۱٪ نسبت بسال ۱۳۱۸ در تهران ترقی نموده است. همچنین قیمت خواربار در سال ۱۳۱۸ شش برابر شده است. نمودار مقابل تغییرات بهای خواربار در این هشت سال نشان میدهد.

۴ - کانتین و رستوران های کارگری - این نوع کمک هم بکارگران در بعضی از مؤسسات صنعتی مورد آزمایش قرار گرفت. منتهی بقدری متصدیان امر سوء استفاده کردند که غذا خوردن در این نوع رستورانها برای کارگران

گران تر از خارج تمام میشد. یکی از این رستوران هادر معدن انارک در ظرف یکسال، یکصد هزار ریال سود داشته است (یعنی غذا، گران تر از قیمت تمام شده

بحساب کارگران منظور شده است) و متصدی مربوط برای خوش خدمتی سعی داشته است این مبلغ را که متعلق بکارگران بوده است بصندوق دولت تقدیم نماید.

۵ - فوق العاده گرانی خواربار - در نتیجه ترقی فوق العاده هزینه زندگی در سال ۱۳۲۲، وضع زندگی کارگران بی اندازه سخت گردید، بطوریکه دولت در نتیجه فشار تشکیلات کارگری مجبور شد کمکی به کارگران بنگاههای خود بنماید. باین ترتیب تصویبنامه پرداخت فوق العاده گرانی خواربار مقرر نمود در هر بنگاه، هیئتی، اختلاف نرخ بعضی اقلام خواربار را، که از سال ۱۳۲۰ باینطرف حاصل شده است، بامنظور داشتن مقداری از هر يك از این اقلام، که برای مصرف کارگران مجرد یا معیل لازم است، تعیین کند و بعنوان فوق العاده گرانی خواربار علاوه بردستمزد بکارگران داده شود. البته این هیئت موظف بود هر ماه اختلاف نرخ های محلی را بانرخ های سال ۱۳۲۰ سنجیده، مقدار فوق العاده را تعیین نماید. بعد ها در نتیجه اختلافاتی که بوجود آمد قرار بر این شد که فوق العاده خواربار بطور مقطوع داده شود و باین ترتیب بطور متوسط در هر روز بکارگران مجرد مبلغی در حدود ۱۰ ریال و بکارگران معیل مبلغی در حدود ۱۵ ریال بعنوان فوق العاده گرانی خواربار پرداخت میشد. اما شرط پرداخت فوق العاده بکارگران معیل این بود که عائله آنها نزدیکی بنگاهی که در آن کار میکنند سسکو نداشته باشد و در غیر اینصورت اضافه ای که بکارگران معیل تعلق میگرفت بآنها داده نمیشد و چه بسا عده زیادی از کارگران که عائله آنها در آذربایجان و سایر ولایات بود و از دریافت این اضافه محروم بودند. طبق محاسبه ای که نویسنده در طرز خرج کردن دستمزد کارگران معادن زغال در سال ۱۳۲۳ نموده است، معلوم گردید کارگرانی که سوخت و روشنایی و منزل آنها از طرف معدن تأمین میشود دستمزد خود را بطریق زیر خرج می کنند:

۱ - برای نان، برنج و غلات	۳۰٪	دستمزد
۲ - « گوشت	۱۰٪	«
۳ - « روغن	۱۲٪	«
۴ - « سبزی و حبوبات	۶٪	«
۵ - « قند و چای	۱۵٪	«
۶ - « سایر اقلام خواربار	۷٪	«
۷ - « لباس، پوشاک و غیره	۲۰٪	«

با در نظر گرفتن اینکه معمولاً يك ششم دستمزد کارگران صرف تأمین

مخارج سوخت و روشنائی و کرایه منزل میشود، میتوان اینطور حساب نمود :

۱ - برای خوراك $\frac{1}{66.5}$

۲ - « سوخت و روشنائی و کرایه منزل $\frac{1}{17}$ »

۳ - « لباس و پوشاك و متفرقه $\frac{1}{16.5}$ »

بنا بر این بطوریکه ملاحظه میشود صدی $\frac{66}{5}$ دستمزد يك کارگر صرف تأمین خوار بار میشود و چنانچه بخواهند فوق العاده گرانی خوار بار را کماحقه پرداخت نمایند، بایستی بدر نظر گرفتن اینکه بهای خوار بار در سال ۱۳۲۲ تقریباً چهار برابر بهای آن در سال ۱۳۲۰ بود باین طریق $\frac{199}{5} = 3 \times \frac{66}{5}$ تقریباً دو برابر دستمزد را بعنوان فوق العاده گرانی خوار بار علاوه بر دستمزد بکارگران بپردازند. ولی بطوریکه دیدیم فقط از ۱۰ تا ۱۵ ریال که تقریباً ۴۰ تا $\frac{5}{100}$ دستمزد کارگران بود، باین عنوان بآنها پرداخت میشود و تازه این مبلغ فقط در بعضی از مؤسسات و بطور استثنائی بکارگران داده میشود است. باین ترتیب مشاهده میکنیم فوق العاده گرانی زندگی چون فقط بعد از معدودی از کارگران کشور داده میشود (و آنها هم ب میزان خیلی کم) تأثیری در وضع زندگی طبقه کارگر کشور نداشته است.

۶ - حداقل دستمزد یا اشل متحرک دستمزد - در نتیجه فشاری که از طرف اتحادیه های کارگری و احزاب آزاد بخواه بدولت های وقت وارد می آمد بالاخره در اوایل سال ۱۳۲۵ طرح قانون کار بتصویب رسید.

در این قانون برای اینکه دستمزدی که بکارگران داده میشود تا اندازه ای متناسب با هزینه زندگی باشد، تبصره ۱ ماده ۱۲۴ اینطور پیش بینی میکند: «حد اقل دستمزد کارگر باقتضای نقاط مختلف کشور باید طوری باشد که تأمین هزینه زندگی او و عائله او (طبق آئین نامه های مربوطه) را بنماید...»

آئین نامه حداقل دستمزد، که بتصویب شورای عالی کار رسیده، مایحتاج ضروری برای حداقل زندگی ماهیانه يك کارگر متوسط (کارگر وزن و دو بچه اش) را اینطور پیش بینی مینماید: «

الف خوراك

۶۷ کیلو - یا ۵۰ کیلو آرد

۱ - نان

۲ «

۲ - شکر

۵ «

۳ - گوشت

$\frac{1}{5}$ «

۴ - روغن

« ۵	۵ - برنج
۲۰۰ گرم	۶ - چای
۱/۵ کیلو	۷ - پنیر
« ۳	۸ - نخود و لوبیا
« ۳	۹ - ماست

ب - سوخت و روشنائی

۳۰ کیلو	۱۰ - زغال
۱۰ قوطی	۱۱ - کبریت
۶ کیلو وات	۱۲ - برق
	ج - سکونت
	۱۳ - منزل

يك اتاق با مساحتی در حدود ۱۲ متر مربع

د - پوشاک

۱۴ - دو دست لباس، يك دست پشمی و يك دست نخی $\frac{1}{12}$

- « ۱۵ - دو پیراهن و دو زیرشلواری
- « ۱۶ - چهار جفت جوراب
- « ۱۷ - يك جفت کفش و يك جفت گیوه
- « ۱۸ - يك عدد کلاه

۱۹ - صدی ۷۵ مجموع قیمت مواد ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ از بابت لباس

زن و اولاد کارگر .

تبصره ۱ - صدی ده اضافه بر جمع کل بهای حوائج زندگی برای هزینه های متفرقه و پیش بینی نشده اضافه میشود .

تبصره ۲ - در صورتیکه کارفرما منزل ، سوخت و روشنائی در اختیار

کارگران خود بگذارد، این اقلام از حد اقل دستمزد کسر خواهد شد .

برای هر شهرستان بایستی بهای مجموع این اقلام را حساب نمود و باین

ترتیب حد اقل دستمزد را تعیین کرد .

دستگاه دولتی دموکرات فعلی این عمل را برای تهران انجام داد و تصویب

نمود که بهای این اقلام یعنی حد اقل دستمزد در تهران یکمزار و بیست ریال است ؛ آیا

تصور میکنید خود آقای شهردار هم تهران بتوانند اقلام فوق را با این مبلغ خریداری

نمایند ؟ حتی اگر نرخهای خیالی شهرداری را هم منظور نماییم باز بهای اقلام

بالاخیلی بیش از این مبلغ میشود .

نتیجه - بطور کلی از ابتدای شروع جنگ تا کنون، با وجودیکه کشور ما صحنه عملیات جنگی نبوده، هزینه زندگی در آن خیلی بیش از کشورهای دیگر ترقی نموده است . این ترقی هزینه زندگی مخصوصاً در سالهای ۲۲ و ۲۳ بکلی طبقه رحمت کش را بیچاره کرده بوده است .

طبقه حاکمه ما در مقابل فشار افکار عمومی مجبور شده است قدمهایی بنفع طبقه سوم بردارد و نشان دهد که در ظاهر هم شده، منافع اکثریت افراد کشور را از نظر دور نداشته است . ولی همانطوریکه دیدیم، تمام این اقدامات در روی کاغذ بسیار خوب جلوه داده شده، در عمل بطور کلی تأثیری نداشته است . صرف نظر از يك عده از کارگران مؤسسات دولتی که زندگی آنها بزندگی يك انسان شباهت کوچکی دارد، بقیه کارگران کشور یعنی صدی ۹۰ آنان با وضع رقت آوری که قابل تصور نیست زیست مینمایند . البته این وضع قابل دوام نخواهد بود !

هر دولتی که روی کار بیاید تا موقعیکه زندگی مردم کشور را بطوریکه درخور زندگی يك انسان باشد تأمین ننماید، نباید امید موفقیت در اصلاحات داشته باشد و البته تأمین این زندگانی جز با توسعه تولید و مخصوصاً تولید صنعتی و وضع قوانین اجتماعی بنفع اکثریت مردم میسر نخواهد بود .

شب قورق

از «قلم انداز»

دست بردار زرروی دیوار
شب قورق باشد بیمارستان
اگر از خواب بر آید بیمار
کرد خواهد کاری کارستان

حرف کم گوی که سرسامش، برد
دور از هر که سوی وادی خواب
گریه بس دار که هذیانش داشت
خبر از وحشت دریای پر آب

پای آهسته که میلغزد جا
سنگ میبارد از دیوارش .
از کسی حال میرسی باشد
کز صدائی برسد آزارش

شب قورق باشد بیمارستان
پاسبان میروند آهسته براه
ماه هم از طرف پنجره نرم
بسته بر چهره معصومش نگاه

شب ۱۱ خرداد ۱۳۲۵

حدود نفوذ عوامل اقتصادی

در زندگی بشر، در تعیین تاریخ او، در صورت بندی ساختمان فوقانی (روبنا) يك اجتماع بزرگترین عامل مؤثر عامل اقتصادی است. این حقیقتی است که همه خوانندگان با آن اعتراف دارند. ولی آیا این تنها عامل مؤثر است؟ اگر عوامل مؤثر دیگری نیز هستند حدود نفوذ آن ها تا چه اندازه است؟ مقاله زیر این مسائل را برای شما روشن خواهد کرد.



بسط و تعمیم صحیح و منطقی ماتریالیسم به محیط فونون های اجتماعی، يك تئوری علمی و اجتماعی است. برای درک صحیح این نظریه باید کیفیت تأثیر عامل مادی را در زندگی اجتماعی و حدود و قیود آنرا، چنانکه مارکس و انگلس در مکتب خود توضیح دادند، دقیقاً مطالعه نمود. مارکس کمتر چیزی نوشته است که این نظریه در آن رلی بازی نکرده باشد. کتاب معروف او «هیجدهم برومر لوئی بناپارت» بهترین نمونه درخشان انطباق و تعمیم ماتریالیسم در تاریخ است. فریدریک انگلس تفسیری را که از این نظریه علمی در دو کتاب خود بنام «انقلاب هر دور نیک در علم» و «لودویک فریرباخ و محصول فلسفه کلاسیک آلمان» بعمل آورده است، دقیقترین تفسیر نظریه استنباط مادی تاریخ میداند. ولی متأسفانه برای عده ای که حوصله مطالعه دقیقتر را ندارند و یا شاید امکان صرف وقت و توجه بیشتری برای آنها دست نمیدهد، نظریه مورد بحث به يك جمله یا مفهوم مطلق و غیر علمی تبدیل گردیده است. مفهومی که با مفهوم علمی ماتریالیسم تاریخی فاصله بسیار دارد و خود فریدریک انگلس آنرا مفهومی بی معنی و احمقانه معرفی مینماید.

مسئله این است: آن عامل اساسی و قطعی که در آخرین تجزیه، شکل اجتماع و نوع رژیم اجتماعی و تکامل جامعه را از رژیم به رژیم دیگر، در طول تاریخ تعیین مینماید چیست؟ نظریه استنباط مادی تاریخ عامل یا نیروی مذکور را «طریقه تحصیل وسائل معیشت» یا «شرایط زندگی مادی جامعه» تشخیص میدهند. اما باید دید با چه کیفیت و در چه حدود و شرایطی این عامل اقتصادی تأثیر خود را می بخشد؟

مارکس در مقدمه تاریخی اثر خود «انتقادی بر علم اقتصاد» تعریف درخشانی از ماهیت ماتریالیسم تاریخی میکند: «افراد انسان در تولید اجتماعی دوران زندگی خود، داخل در روابطی میشوند که بدان محتاجند.

حدود این ارتباط معین است و بکلی از حیطه اراده شان خارج و مستقل است. این روابط تولیدی مطابق درجه ترقی افراد در نیروی مولد مادیشان میباشد. مجموعه روابط تولیدی، تشکیل بنای اقتصادی جامعه را میدهند که پایه حقیقی رونمای قضائی و سیاسی بر آن است. عموماً زندگی اجتماعی و سیاسی و فکری مقید در قالب طرز تولید زندگی مادی است. شعور افراد بشر طرز زندگی آنها را معین نمیکند؛ بلکه بالعکس زندگی اجتماعی است که شعور و معرفت بشر را تعیین مینماید...»

انگلس در دیباچه مانیفست، ماتریالیسم تاریخی را چنین تعریف میکند: «... تولید اقتصادی و بنای اجتماعی که لزوماً از آن بوجود میآید، در هر دوره تاریخی پایه تاریخی سیاسی و فکری آن دوره را تشکیل میدهد!...» در اولین صفحه «هیجدهم برومر لوئی بناپارت» این سطور دیده می شود:

«مردم تاریخ خود را میسازند ولی نه دقیقاً همانطور که میل دارند، بلکه در تحت شرایط و مقتضیاتی، که از زمان گذشته با آنها رسیده است؛ سنن تمام نسلهای گذشته همچون یک رویای شبانه بر روی مغز زنده ها سنگینی میکند؛ و درست در همان هنگام که مشغول منقلب کردن خود و محیط خود و بوجود آوردن چیزهای کاملاً تازه هستند، دقیقاً در همان ادوار بحرانی انقلاب مشتاقانه ارواح گذشته را برای خدمت خود زنده میسازند...»

وضع اقتصادی، اساس و پایه و مؤثر قطعی است؛ در حالیکه موازی با آن و متأثر و یا معلول از آن، عوامل و نیروهای مؤثر ولی غیر قطعی دیگری نیز در تحول اجتماع و تعیین رژیم اجتماعی نقشی دارند.

بنا بر این چنانکه عامل اقتصادی را تنها عامل تعیین کننده بشناسیم، از روح و مفهوم منطقی نظریه ماتریالیسم تاریخی دور افتاده ایم. چطور مارکس و انگلس نظریه استنباط مادی تاریخ را درک مینمایند؟ آیا بموجب استنباط آنها عامل تعیین کننده در آخرین مرحله تجزیه، فقط تولید است؟ یا اینکه این عامل فقط اساس و پایه تمام روابط دیگر قرار میگیرد که خود آنها تأثیری جداگانه بر روی تاریخ دارند؟ روشن شدن این مطلب کمک بزرگی است برای سهولت درک ماتریالیسم تاریخی. اینک نوشته فردریک انگلس در این زمینه:

«بموجب نظریه استنباط مادی تاریخ، عامل تعیین کننده تاریخ در آخرین مرحله تجزیه، تولید میباشد. زیادتر از این نه مارکس و نه من هرگز چیزی اظهار

نموده ایم. بنا بر این اگر کسی این مفهوم را به پیچاند و باینصورت دریاورد که عامل اقتصادی تنها عامل تعیین کننده میباشد، آنرا يك جملهٔ مطلق بی معنی و ابلهانه بدل نموده است. وضع اجتماعی اساس و پایه است ولی عوامل مختلف دیگر مانند ساختمان روبنای اجتماعی، اشکال سیاسی مبارزهٔ طبقاتی و نتایج آنها، تأسیسات و حکومت‌هایی که بدست طبقات فاتح پس از يك جنگ پیروزه مندانه ایجاد گردیده است، انواع قوانین و حقوق، و حتی انعکاسات تمام این مبارزات در مغز مبارزه کنندگان، مانند تئوریهای سیاسی، حقوقی و فلسفی، عقاید مذهبی و تکامل بیشتر آنها بشکل مسلکها و سیستم های لا یتغیر هم نفوذ و تأثیر خود را در تعیین شکل این مبارزات (تاریخی) مسجل مینمایند. نتیجه ای از تأثیر متقابل و همزمان کلیهٔ این عوامل بوجود میاید، که در آن و در میان رشته‌های بی پایان تصادفات (یعنی چیزها و وقایعی که غیرممکن است ارتباط و اتصال داخلی آنها را معدوم دانست) جنبش اقتصادی سرانجام خود را بعنوان عامل مؤثر تکمیل مینماید. آزمایش و انطباق این نظریه در هر يك از ادوار تاریخی از حل يك معادلهٔ سادهٔ درجهٔ اول آسان تر است.

«ما تاریخ خود را میسازیم، ولی در حلهٔ اول در تحت شرایط و عواملی که از پیش موجود است. در میان این شرایط، عامل اقتصادی تأثیر قطعی و نهائی دارد. ولی عواملی هم که جنبهٔ سیاسی یا غیره دارند و حتی سنن (تراژدیسیونها) که بر روی منزهات تأثیر میکنند نقشی را ایفا مینمایند. دولت پروس در نتیجهٔ علل تاریخی، و بالاخره اگر دقیق تر شویم، در نتیجهٔ علل اقتصادی بوجود آمد و تکامل یافت. ولی غیرممکن است این نظریه را همواره نگاهداشت که در میان بسیاری از دولتهای کوچک شمال آلمان، تنها «براندنبورگ» را لزوم اقتصادی به بزرگترین قدرت تبدیل نمود؛ و اختلافات اقتصادی و زبانی و مذهبی بین شمال و جنوب را در آن متمرکز گردانید؛ و عوامل دیگر را مانند اختلاط با لهستان، و در نتیجه اختلاط با روابط بین المللی و سیاسی را، نادیده گرفت. مگر با يك تظاهر ابلهانه و دروغین به دانش! بدون اینکه شخصی خود را مورد استهزا قرار دهد، هرگز موفق نمیشود که وجود هر کشور کوچکی را در آلمان فقط بر پایهٔ عوامل و علل اقتصادی تفسیر نماید و بسا منشاء تبدلات و تغییرات ثابت و مداوم آلمان را - که دیوار جغرافیائی کوههای رشتهٔ سودتیک تا نوس با یک تقسیم بندی منظم در تمام آلمان بوجود میآورد - يك منشاء اقتصادی فرض کند.

«در حلهٔ دوم، آنچنانکه نتیجهٔ نهائی از منازعه و تضاد بین خواهشها و اراده‌های فردی بيشمار آشکار میگردد، تاریخ نیز خود را میسازد. این اراده‌ها و تمایلات فردی محصول و نتیجهٔ شرایط و ویژهٔ زندگی افراد است. بنا بر این

نیروهای تداخل کننده فراوان، رشته‌های بی‌نهایت منتهی قوارات تشکیل بدهند. این منتهی واحد همان واقعه تاریخی است. این واقعه تاریخی را می‌توان حاصل و نتیجه قدرتی در نظر گرفت که ناهوشیارانه و بدون اراده کار می‌کند. در مقابل خواهش‌های يك فرد، اراده و تمایل دیگران سد می‌گردد و آنچه که سرانجام ظاهر می‌شود، چیزی است که هیچ کس آنرا نخواسته است. باین ترتیب، تاریخ گذشته باروش يك جریان طبیعی پیش می‌رود و اصولاً تابع همان قوانین حرکت است. »

« ولی از این حقیقت که، اراده‌ها و تمایلات فردی (که هر يك چیزهائی را آرزو می‌کنند، که در اثر وجود فیزیکی و محیط و شرایط خارجی خود، که بالاخره جنبه اقتصادی دارد، بآن ترغیب و واداشته شده است) آنچه را که میخواهند بدست نیآوردند و تمام خواهشهای آنان در يك منتهی تمایلات ناپدید میشود، نباید چنین نتیجه گرفت که ارزش این تمایلات فردی مساوی با صفر است، بعکس هر يك از آنها به این حاصل و منتهی عمومی سهمی می‌پردازند و در آن تأثیری دارند و تا همان درجه، این نتیجه شامل آنهاست. »

« برای این موضوع که نویسندگان جوان گاهی زیاده‌تر از حد لزوم بر روی جنبه اقتصادی تأکید و با فشاری میکنند، مارکس و من تا حدی درخور ملامت هستیم. ما در مقابل مخالفان و دشمنان خود، که اساساً وجود عوامل اقتصادی را انکار می‌نمودند، مجبور بودیم زیاده‌تر بر روی آن اصرار کنیم و پیوسته فرصت کافی یا مورد مناسبی را بدست نیآوردیم که بعوامل دیگر، که در منتهی مذکور مشمول گردیده‌اند امکان خودنمایی بیشتر بدهیم. »

« ولی در هنگام مطالعه قسمتی از تاریخ، یعنی در مورد انطباق نظریه مادی تاریخ بروقایع تاریخی، هیچ گونه اشتباهی امکان نداشت. »

« بهر حال بسیار پیش می‌آید که مردم تصور میکنند يك تئوری را کاملاً درک نموده‌اند و از آن لحظه‌ای که بر اساس آن علم و اطلاعی یافتند می‌توانند بدون دردسر و صرف وقت و مطالعه بیشتر آنرا مورد استفاده و عمل قرار بدهند و من نمیتوانم بسیاری از ما را که سیست‌های اخیر را از این ملامت معاف بنمایم؛ زیرا اشکفت انگیزترین مهملات از این ناحیه نیز بیرون داده شده است. »

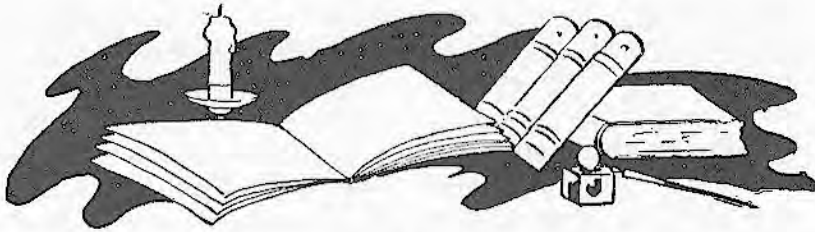
اقتباس ناصر و ثوقی

فلاکاور - گردآورنده : فریدون تولی
توسط : علی یزدانفر : شوش ۱۱ اسفند ۱۳۴۵

مثلهای شوش

- ۱- در کی امه omé بنکی رادر کورد !
بیگانه آمد آشنا را بیرون کرد !
- ۲- ورز گرمنده ، کارخانه روضی . reuzi .
برز گرفترو مانده و کارفرمانا راضی است .
- ۳- دگی که مین دو که بنووه یاسوره پاکله .
دیگی که میان دو کدبانو است یاشوراست یابی نمک .
- ۴- شوگار درازه قلندر بیار .
شب دراز است و قلندر بیدار .
- ۵- بی ابوان کوره ، بگوون : « غلاغ تیه شه درورده ! »
عروس از خانه پدر کوراست میگویند : « کلاغ چشمش رادر آورده »
- ۶- بخشه بدس چرب نشینه .
پشه بدست چرب می نشیند .
- ۷- شتره گفتن : « اچه شاشت اپسه ؟ » گفت : « چیم مثل کسه ؟ »
بشتر گفتند : « چرا شاشت از پس است ؟ » گفت : « چه چیزم مثل همه
کس است ! »
- ۸- یه « نه » بگو ، نه ماه تل tal مکش .
یک « نه » بگو ، نه ماه معطل مشو . (نه ماه روی دل مکش) .
- ۹- شری با که خیر مومینش بووه .
شری بشود که خیر من در آن باشد .
- ۱۰- اکنیسه رمنه romna خرج پلاکنه !
از سر پله بام خراب میکنند و خرج پله هامیکنند !
- ۱۱- لره بردن خونه طمع کورد به زونه !
لر را بردند خانه طمع کرد به کدبانو !

- ۱۲- نوآمه بیازار کونه بییس دلازار .
 نوآمه بیازار کهنه شده دلازار .
- ۱۳- میمون میمونه نخو، خونه خداهردونه .
 مهمان مهمان رانمیخواهد صاحبخانه هر دورا .
- ۱۴- تریت trit گربه تا کهدونه .
 جولان گربه تا کاهدان است .
- ۱۵- تخشه خوور xwar امیراث خوور بتره .
 چشده خوراز میراث خور بدتر است .
- ۱۶- نهها خرون چه که ونی چه زهفرون .
 پیش خران چه کاه باشد چه زعفران .
- ۱۷- خرنر چه میاره ؟ باتونه تر .
 خرنر چه میآورد بارشین تر .
- ۱۸- سبکبارا بهشت اومس .
 بار سبک از بهشت آمده است .
- ۱۹- بز مین بسه ، گکش رخسش میا .
 بزرامین بسته ، بگشایش رقصش میآید .
- ۲۰- به کسی کسیه گفت : « نونت برا. » گفتش « کونون که برهه »
 کسی کسی را گفت « نانت بریده شود ! » گفت « کونان که بریده
 شود ؟ »
- ۲۱- اشکم گسنه gosna دین نداره .
 شکم گرسنه دین ندارد .
- ۲۲- رقاص نوشیه neuvci گفتنش : « رخس ! » گفت : « حوش خالس ! »
 رقاص ناشی را گفتند : « برقص ! » گفت : « حیاط کج است ! »



کتابهای نو

بخصوصی دارد .

خواندن این کتاب هر خواننده با هوشی را متوجه میکند که وظیفه تاریخ، آنطوریکه تا کنون مورخان ما تلقی کرده اند باز کروی قاع کلی و شرح و بسط جزئیات زندگی پادشاهان و کشورگشایان تمام نمیشود . تاریخ ، علم به چگونگی زندگی پیشینیان است و پیشینیان بی شک فقط پادشاهان و سرداران نبوده اند . زندگی و تکامل زندگی اجتماعات گذشته موضوع علم تاریخ است . و « امروز هر کس بخواهد دربارهٔ یک قسمت از زندگی گذشتهٔ اجتماع بشر تحقیق کند مجبور است علوم مخصوص اجتماعی را مطالعه و تحصیل کند - بلغائف » .

امامتأسفانه بیشتر مورخان و کسانی که بشکلی باکار های اجتماعی سروکار دارند فهم مسائل اجتماعی و دانائی به قوانین اجتماع را کار بسیار سهل و ساده ای میگیرند . و بدون هیچ مقدمه ای بخود حق میدهند که روی مسائل اجتماعی اظهار نظر قطعی و حتمی و عملی کنند . در حالی که اجتماع انسانها حاوی مراودات بفرنج افرادی است که خود آنها زمینهٔ یک سلسله از مشکلاتترین و بفرنجترین علوم طبیعی امروز مثل بیولوژی، پسیکولوژی، بیوشیمی - پزشکی و غیره . . . میباشد . خواندن این کتاب مخصوصاً ما را

تاریخ از نظر فلسفهٔ مادی

از: بلغائف

ترجمهٔ دکتر کیانوری

از نشریات « کتاب » کیسیون ترجمهٔ آثار بین المللی - ۶۲ صفحه . چاپخانه تابان

در ماه گذشتهٔ ترجمهٔ يك اثر برارزش منتشر شد . کتاب « تاریخ از نظر فلسفهٔ مادی » تألیف بلغائف که رفیق دانشمندانما آقای دکتر کیانوری آنرا ترجمه کرده اند . بلغائف خود یکی از ثوری دان های بزرگ مارکسیسم است و ارزش کار های او قبل از لنین بسیار زیاد است . لنین دربارهٔ او گفته است « بلغائف يك نسل مارکسیست های روسی را تربیت کرده است » کتاب تاریخ از نظر فلسفهٔ مادی یا بهتر بگوئیم « درک مادی تاریخ » یکی از معروفترین آثار این شخص است ؛ این کتاب و کتاب « نقش شخصیت در تاریخ » اثر دیگر بلغائف ، در محیط جلو افتادهٔ علوم امروزی ارزش يك شروع کننده را دارند . متفکرین موظف هستند که اصول فلسفی جدید را بر روی رشته های مختلف علم تطبیق کنند . با وجود اینکه مارکس وانگلس تطبیق این اصول فلسفی را روی اجتماع و بالنتیجه « تاریخ » شروع کرده اند ، با وجود این ، آثار بلغائف که بیشتر در همین زمینه است اهمیت

متوجه میکند که تاریخ هائی که تا کنون بزبان فارسی نوشته شده، جز در موارد بسیار نادر، ارزشی بیش از يك جنگ و مجموعه وقایع ندارند. تازه این جنگ ها هم بسیار ناقص و حتی گمراه کننده هستند. خوانندگان ایرانی این کتاب، اگر با تاریخ سر و کار داشته باشند بلافاصله احساس میکنند که مورخان مترقی ما وظیفه مشکل و برزحمتی در پیش دارند و آن از سر نوشتن تاریخ واقعی ایران است که قطعاً با تمام آنچه که تا بحال نوشته شده است فرق خواهد داشت.

آنچه که در این کتاب پلخائف، زمینه صحبت قرار دارد، رد نظریه «عوامل» است. پلخائف در این کتاب مخصوصاً از گروهی که «ماتریالیستهای اقتصادی» نامیده شده اند انتقاد میکند - این آقایان معتقد هستند که «بین عوامل مختلف زندگی اجتماعی بشر، عوامل اقتصادی نقش بسیار مهمی را دارد و بر سایر عوامل تسلط دارد.»

پلخائف این نظریه را بشدت رد میکند. و میگوید: «بین عوامل مختلف (تاریخی) تأثیر متقابل موجود است. باین معنی که هر يك از آنها در بقیه عوامل تأثیر میکنند و بنوبه خود تحت تأثیر کلیه عوامل دیگر قرار میگیرد.» صفحه ۱۴ کتاب.

فهم این شکل توضیح تاریخ مستلزم فهم اصول فلسفی مخصوصی است که پلخائف آنرا روی تاریخ تعمیم داده است. اما فهم این اصول هم کار ساده ای نیست.

برای اینکه خوانندگان فارسی زبان باشکال موضوع بیشتر بی بیرند آن هارا بخوانند آن قسمت از توضیحاتی که مرحوم فروغی در «سیر حکمت در اروپا» در پاره منطق هراکلیت و هگل آورده، راهنمائی میکنیم. مرحوم فروغی با همه

تبحری که در علوم و فلسفه قدیم دارد مکتب این اشخاص را «تیره و مهمم» و «تاریک و بیچیده» قلمداد میکند. چون هر دوی آنها در تحقیق دارای روشی هستند که پایه تحقیقات بعدی قرار گرفته و بعدها دو چار تحولات اساسی شده و در آخرین مرحله بصورت مسلک مادی منطقی در آمده است، که اشکالات خیلی زیادتری برای کسانی مثل فروغی ایجاد کرده است. باین جهت اگر خوانندگان در حین خواندن کتاب مواجه با اشکالاتی شدند قبلاً بایستی ذهن خود را برای حل این اشکالات آماده کرده باشند و با دقت زیادتری آنرا مطالعه کنند تا مفیدشان واقع شود.

در این کتاب کوشش شده است چگونه «تأثیر متقابل عوامل روی یکدیگر» نشان داده شود و در عین حال انحرافات آنرا که مخالفین، مکتب ماتریالیسم دیالکتیک چسبانیده اند نشان میدهد و رد میکند.

اما قطعی است که مقصود پلخائف از توضیح درباره «تأثیر متقابل عوامل» ایجاد يك ابهام و بیچیدگی سردر نیاوردنی نیست. بلکه او واقعیتی را بیان میکند که در کش مشکل است. پلخائف پس از «متلاشی کردن مه غلیظی که دور مفاهیم مجرد.. را گرفته است» در آخرین جملات کتاب خود، تاریخ را این چنان تعریف میکنند: «تاریخ بشر عبارتست از يك تاریخ منحصر بفرد مناسبات اجتماعی افراد بشر، که در نتیجه وضع و درجه تکامل قوای تولیدی اجتماع بوجود میآید. و آنچه که بنام طرز تفکر Idéologie معروفست، عبارتست از همان انعکاس ساده و متنوع این تاریخ منحصر بفرد و غیر قابل تقسیم بشری در مغزهای افراد بشر.»

حسین ملک

زیر گنبد کبود
از محمد شهید نورانی
در ۳۵۹۰ صفحه - چاپ مشهد

*

«... زیر گنبد کبود، حاجی بابانشته بود ... خره خراطی می کرد؛ اسبه عساری می کرد؛ شتره نمه مالی می کرد؛ فیل او مد تماشا کنه، افتاد و دندونش شکست . گفت .. چکنم چاره کنم رو بدروازه کنم ..»
رکود و سکونی که زندگی یک فرد عادی ایرانی و تمام مردم ایران را بصورت یک مرگ مداوم در آورده است درین جملاب قابل توجه که نویسنده محترم از یک مثل شاید قدیمی گرفته است و در پشت جلد کتاب خود آورده ، بخوبی نشان داده می شود . این نکته مهمی است که توجه نویسنده را در همه کتاب بخود مشغول داشته ، نویسنده با تبحری که بیداست در زبان فارسی دارد کتاب خود را از امثال و کنایات و استعاره هائی که گاه بیش از انداز شیرین و جالب میشود مشحون ساخته است . هیچ نکته غیر عادی درین کتاب نسبت بزرگ نمیتوان یافت . همه چیز عادی است . برخورد با دیگران ، بند و بستهای اداری ؛ تعارفها و معامله های دوستان و خویشاوندان ، رندی و زیر کی کسانی که در عین حال مظلوم ترین اشخاص می نمایند ؛ بدجنسی ها و شرارت های مردمی که حتی در خور ملامت هم نیستند ... همه حقایقی است که صبح تا شام همه بآن برخورد می کنیم و با بی اعتنائی از آن میگذریم و با ازدیدن آنها دندان بروی هم می فشاریم و بسکوت میگذرانیم . چون در قبال آنها چاره ای نمی توانیم بیندیشیم . البته اینگونه پیش خود تعلیل می کنیم . . .

اگر تبصره نویسنده و آشنائی کامل ایشان با اصطلاحات شیرینی فارسی نهی بود شاید موضوع کتاب چندان جالب نبود ولی مهارتی که ایشان در طرز تنظیم کتاب

بکار برده اند و اصطلاحات و امثالی را که بهورد خود و بمصداق «هرسخفی جانی و هر نکته مقامی دارد» آورده اند اجازه میدهد که کتاب ایشان را بدون احساس خستگی سرتاپا بخوانیم .

باین طریق کتاب ایشان را بجای یک انتقاد مستقیم و غیر مستقیم اجتماعی بهتر است یک اثر لطیف ادبی بدانیم ولی بهر جهت این کتاب را می توان یک امر انتقادی غنی و جالب شمرد .

اما در همه جا اسبه عساری میکنند و خره بخراطی خود مشغول است و اگر هم فیلې تماشا بایستد ناچار خواهد افتاد و دندانش خواهد شکست و چاره ای جز «رو به دروازه» کردن نخواهد داشت ...

انتقاد صریح و غیر مستقیمی که با تشریح دقیق این زندگی را کند و خود در همه جای کتاب خواننده میشود درست است که بسیاری را مورد استفاده خواهد افتاد ولی آخر نه چنین است که هنوز هم در زیر این آسمان کبود خره ، جز بخراطی خود نباید پردازد و «فیل» نیز پای از کلیم خود نباید بیرون بدهد و سراز روزن هم سایه بدرون زندگی تنگ تر دیگران بکشد .

انتقاد «زیر گنبد کبود» گر چه در بیشتر موارد غیر مستقیم است و این بلطافت کلام می افزاید ولی صفحاتی را نیز میتوان یافت که در آنها نویسنده مستقیماً چنین مینویسد : «مردم به به گوی

خدا، یعنی ایرانی . هیچ ملتی بسفته گوشی ایرانی نیست . سالیان سال است که این غارتها و جیاو لها میشود . گلهای سرسید هم با تو میلهای شیک و ز نهایی ..» صفحه ۷۰

کتاب دوست و همکار عزیز ما آقای محمد شهید نورانی مدتی پیش ازین برای مجله مارسیده بود و ما اکنون که ستون انتقادات درین مجله افتتاح شده است فرصت مییابیم که موفقیات روز افزون ایشان را از صمیم قلب آرزو کنیم .

علم برای توده

تألیف دکتر فروتن استاد دانشگاه

۱۲۹ صفحه - نشر به ۱۳۲۵ تهران -

شماره ۱۲ مؤسسه انتشارات آتش - دیماه

*

« قرنهای علم محدود بعد از معدودی بوده، همانطوریکه تمام وسائل آسایش بشر در انحصار معدودی از مردم قرار داشت؛ ولی امروز که مبارزه حیات، ملت هارا وادار کرده است که از تمام نیرو های افراد خود بهره ور شوند، ضرورت ایجاد میکند که علم در اختیار توده درآید.» چند سطر بالا قسمتی از مقدمه ای است که آقای بزرگ علوی بکتاب آقای دکتر فروتن موسوم به «علوم برای توده» نوشته اند. آقای دکتر فروتن، رفیق حزبی ما با انتشار کتاب «علوم برای توده» کوشش کرد در اندک مقدار مهمی از مسائل طبیعی را، خواه در قلمرو فیزیک و خواه مخصوصاً در حیضه بیولوژی، بایمانی ساده در اختیار کارگران و دهقانان با سواد بگذارند. کوشش آقای دکتر فروتن بیشتر از این جهت اهمیت دارد که طی چند سال اخیر قسمت اعظم کتب و رسالاتی که برای راهنمایی افراد مترقی نوشته شده صرفاً حاوی مسائل اجتماعی و سیاسی و اقتصادی بوده است و مسائل طبیعی در آنها بیشتر در بطنه اهمال مانده بوده. و حال آنکه امروز تمام افراد و جمعیت های مترقی، در حین مبارزه سیاسی و اجتماعی خود از تباطؤ دقیق مسائل طبیعی و اجتماعی را بخوبی درک مینمایند.

در سالهای اخیر نویسنده گان آثاری از این قبیل کمتر باین فکر بوده اند که چیزی درخور فهم مردم عادی ایران بنویسند و اغلب راه آسانتر را در پیش گرفته اند باین طریق که یا اثر خارجی آماده ای را بفارسی ترجمه کرده اند و یا بنام تألیف، مطالبی از کتب مختلف را بترجمه از زبان هسای

گوناگون در یک مجموعه گرد آورده اند و بچاپ رسانده اند. گذشته از اینکه اینگونه ترجمه ها چون برای محیط های دیگر و مردم دیگری نوشته شده است و درخور افکار مردم این محیط نیست، خواننده کم معلومات فارسی زبان را کمتر مفید میافند، بی توجهی و عجله ای که اغلب در ترجمه و انتشار اینگونه آثار دیده شده است همیشه نواقصی را ایجاد می کرده که درخور یک انتقاد دقیق بوده است. در کتاب آقای دکتر فروتن سعی شده است که تمام این نواقص برطرف شود. ولی آنچه درین مورد قابل انتقاد است وضع بسیار نامناسب چاپ این اثر گرانهاست. و آنهم ایرادی است که باید بر «بنگاه انتشارات آتش» گرفت، نه مؤلف کتاب. اداره کنندگان یک بنگاه نشر کتاب بخصوص وقتی آثار نو و جدیدی را انتشار میدهند، قبل از هر چیز باید باارزش و اهمیت کاری که انجام میدهند بی بیرند و در مرحله دوم در پی ارزان تمام کردن انتشارات خود باشند.

«علوم برای توده» شامل سی و دو مقاله است که قسمت اعظم آن به بحث و توضیح درباره مسائل مختلف بیولوژیکی مصروف گشته است. مخصوصاً توجه مهمی بتوضیح نکات مربوط بعمل تغییر شکل موجودات مکتب داروین، مسئله نژاد، جنگ و تنازع بقا و غیره بعمل آمده است. و در همه جاسی شده است که از هر مسئله طبیعی و بیولوژیکی، نتایج اجتماعی اخذ شود.

انشای کتاب ساده و روان است. و مطالب آن نه فقط برای همه افراد باسواد مفید است بلکه دسته های مختلف روشن فکران نیز میتوانند بخوبی از این کتاب استفاده نمایند. ما استفاده از این کتاب را بعموم کارگران باسواد و روشنفکران توصیه میکنیم.

ل. مجاب

مکتبہ دار

روسپی بزرگوار

ترجمہ عبدالحمید عظیمی

روسیبی بزرگوار

نمایشنامه در یک پرده و دو تابلو

اشخاص

لیزی

فرد Fred

سنا تورکلارک

سیاه پوست

جون

جیمز

چند نفر مرد

یک اتاق در یکی از شهرهای جنوبی آمریکا .
 دیوارهای اتاق سفید رنگ است . یک نیمکت راحتی
 در اتاق قرار دارد . طرف راست یک پنجره ،
 و طرف چپ یک در که متعلق با اتاق حمام است .
 ته سن یک راهرو که بدر ورود متصل است .

صحنه ۱

لیزی بعد سیاه پوست

(پیش از آنکه پرده بالا برود صدایی مانند طوفان از سن بگوش میرسد .
 لیزی تنهاست ، آستین های خود را بالا زده ، با جاروب الکتریکی اطراف را پاک
 میکند . زنک در صدا میکند ، لیزی می ایستد و بطرف در حمام نگاه میکند . دوباره
 زنک میزند . جارو را از کار می اندازد ، در اطراف حمام را نیمه باز میکند .)

لیزی (نیمه صدا) - زنک میزند . خودت را نشان نده (بعد در اطراف را باز
 میکند . سیاه در چارچوب در نمایان میشود . سیاه بلند قد و تنومند است و موهای سفید
 دارد . خشک و بیحرکت می ایستد . چه خبره ؟ شاید آدرس را اشتباه کردید ؟ (لحظه ای
 سکوت) بالاخره چی میخواهید ؟ حرف بزنید ؟

سیاه (بالتماس) - خواهش میکنم خانم ، خواهش میکنم .
 لیزی - چی چی خواهش میکنید ؟ (نگاه خیره ای با او می اندازد) صبر کن
 ببینم تو نبودی که تو قطار بودی ؟ از دستشافت فرار کردی ؟ چطور آدرس مرا
 پیدا کردی ؟

سیاه - خیلی گشتم خانم ، همه جا گشتم (میخواهد داخل شود) خواهش میکنم ...
 لیزی - نیاتو . مهمان دارم . خوب بگو ببینم چی میخواهی ؟
 سیاه - خواهش میکنم ...

لیزی - بالاخره چیه ؟ چی میخواهی ؟ پول میخواهی ؟
 سیاه - نخیر خانم (لحظه ای سکوت) خواهش میکنم باو بگوئید که من هیچ
 تقصیری ندارم

لیزی - به کی ؟
 سیاه - بدادستان . باو بگوئید ، خانم . خواهش میکنم باو بگوئید
 لیزی - من هیچی نخواهم گفت .

- سیاه - خواهش میکنم .
- لیزی - بمن چه مربوطه . من درزندگی خودم انقدر دردیدرمون دارم که بمال دیگران نمیروم ، برو .
- سیاه - شما میدانید که من هیچ تقصیری ندارم . آیا دست من بروی کسی بلند شد ؟
- لیزی - نه تو هیچ کاری نکردی . اما من بیش دادستان نیروم . من همه دادستانها و پلیسها را مثل آب دماغم فین میکنم و دور میریزم .
- سیاه - من زن و بچه هام را تنها گذاشته ام و از شان دست کشیدم . همه شب راتوی پس کوچه ها سرگردان بودم . دیگه طاقت ندارم .
- لیزی - بگذار از شهر برو بیرون ، یکجائی سرت را زیر آب کن .
- سیاه - توی همه ایستگاهها کمین میکشند .
- لیزی - کیها کمین میکشند ؟
- سیاه - سفید پوستها .
- لیزی - کدام سفید پوستها ؟
- سیاه - همه شان . شما امروز صبح بیرون نرفتید ؟
- لیزی - نه .
- سیاه - سفید پوستها همه توی کوچه ها هستند ؛ از جوان و پیر ، بدون اینکه همدیگر را بشناسند بهم میرسند و حرف میزنند .
- لیزی - خوب ، یعنی که چه ؟ بگذار حرف بزنند .
- سیاه - یعنی اینکه کار دیگری برای من نمانده بجز اینکه اینقدر اینطرف آنطرف بدوم تا مرا گیر بیارند . میدونید هر وقت سفید پوستها ، بدون اینکه همدیگر را بشناسند باهم حرف میزنند حتماً يك سیاه پوست باید بیورد . (لحظه ای سکوت)
- خانم ، بگوئید که من هیچ تقصیری ندارم . اینرا بدادستان بگوئید . بروزنامه نویسها بگوئید ، بلکه توی روزنامه شان بنویسند . بگوئید خانم ! بگوئید ! بگوئید !
- لیزی - داد نزن . من مهماندارم . (سکوت) برای روزنامه من بهت قول میدم . من این موقع نمیتونم خودم را بشناسونم (سکوت) اما گه بزور مرا بشهادت بیرند حتم داشته باش که من حقیقت را میگم .
- سیاه - شما بهشان خواهید گفت که من هیچ تقصیر ندارم ؟
- لیزی - من بهشون میگم .
- سیاه - خانم ، قسم میخورید ؟
- لیزی - آره ، آره .
- سیاه - بخدائی که همه مارا می بیند ؟
- لیزی - آوه ؛ بزنجاک دیگه . بتو گفتم مطمئن باش ، کافیه دیگه (سکوت)
- خوب برو دیگه ! برو !
- سیاه - خانم خواهش میکنم مرا پیش خودتان پنهان کنید .
- لیزی - قایم کنم ! ؟
- سیاه - نمیخواهید ؟ نمیکنید ؟
- لیزی - قایم کنم ؟ من ؟ دیالا ! (در را بروی او می بندد) من دوست

ندارم برای خودم گرفتاری درست کنم (بطرف دراطاق حمام می‌رود) بیا بیرون .
(فرد (E'red) بایرهن، بدون کراوات بیرون می‌آید.)

صحنه ۲

لیزی - فرد

فرد - چه خبر بود ؟
لیزی - چیزی نبود .
فرد - من خیال کردم پلیس بود .
لیزی - پلیس؟ نصیب نشه ! تو مگه با پلیس کاری داری ؟
فرد - من ؟ نه . من خیال کردم با تو کاری داشت .
لیزی (توهین شده) - جلو دهنش را نکه دار ! من پول کسی را ندزیده‌ام
که پلیس عقیم بیاد .
فرد - تو هرگز سروکارت با پلیس نیفتاده ؟
لیزی - برای دزدی البته هرگز .
(جاروب الکتریکی را بکار می‌اندازد . صدای آن بلند میشود .)
فرد (از صدای آن عصبانی میشود) - اه !
لیزی (بلند حرف می‌زند که فرد بشنود) - چته عزیزم ؟
فرد (بصدای بلند) - گوشه‌ایم را کر کردی .
لیزی - الان تموم میکنم . (سکوت) من اینطور عادت دارم .
فرد - چی میگویی ؟
لیزی - میگم که من اینطور عادت دارم .
فرد - چه طور ؟
لیزی - اینطور : شبی که مهماندارم فردا صبحش باید جاروب بکشم و حمام
برم (جارو را از کار می‌اندازد)
فرد (تختخواب را نشان می‌دهند) - خوب حالا که اینطور پس رختخواب را
هم بپوشان .
لیزی - چی ؟
فرد - میگم رویه تخت راهم بکش . بوی گناه ازش میاد .
لیزی - بوی گناه ! این حرف را دیگه از کجا در آوردی ؟ نگاه کن ببینم
تو کشیش هستی ؟
فرد - نه ، چطور مگه ؟
لیزی - آخه مثل کتاب انجیل حرف می‌زنی (باو نگاه میکنند) امانه تو کشیش
نیستی . تو خیلی بخودت ور میری . انگشترهاش را نشون بده (حیرت زده) اوه نگاه
کن ببینم . مثل اینکه خیلی ته جیبت قرصه .
فرد - آره .
لیزی - خیلی دارا هستی ؟
فرد - خیلی .

لیزی - چه بهتر! (دستهای خود را دور گردن او حلقه میکند و لبهایش را بلبهای او نزدیک مینماید) بنظر من دارائی برای مرد خیلی خوبه، بساعت اعتماد و احترام مردمه.

(فرد در بوسیدن او دودل است. بالاخره صورت خود را بر میگردداند)
فرد - رویه تخت را بکش.

لیزی - خوب، خوب، خوب، الان میکشم (در حالیکه رو تختی را می کشد، میخندد) «بوی گناه ازش میاد» چه حرفها! نگاه کن، این گناه مال توه، عزیزم (اعتراض فرد) خوب، خوب، مال منم هست. اما من انقدر ازین گناه هسا بگرام نوشته اند که حساب ندهاره... (روی تخت می نشیند و فرد را مجبور بنشستن در کنار خود مینماید) بیا، بیاروی گناهمون بنشینیم. گناه قشنگی بود، نه؟ گناه خوشمزه ای بود. (میخندد) چشمهات را بیاتین نینداز. از من میترسی؟ (فرد او را بسختی روی سینه خود میفشارد) آخ، خوردم کردی! استخوان هام را شکستی! (فرد او را رها میکند) چه هفت تیر عجیب و غریبی داری! آدم مشکوکی بنظر میای. اسم کوچکت چیه؟ نیگی؟ برای من لازمه. هیچکس اسم خانوادهاش را بمن نیگه. اوه از هزار نفر شاید یک نفر، خوب حق هم دارند. اما اسم کوچک شماها برای من لازمه. والا اگه اسم کوچکتونرا هم ندونم، چطوری میخوای من همه شماهارا بشناسم. بگو، بگو، بگو عزیزم.

فرد - نه.

لیزی - خوب، نیگی نگو. منم اسمت را میگذارم آقای بی اسم. (بلند میشود) بگذار اطاق را مرتب کنم (صندلیها را پس و پیش میکند) آهاه حالا درست شد. صندلیها دور میز. اینطور بهتره. راستی تو یک دکانیکه تابلو و عکس بفروشه سراغ نداری؟ میخوام چند تا بخرم بدر و دیوار بز نم. یک تابلو قشنگ توی چمدونم دارم. اسم اون تابلو «سبوی شکسته» است. یک دخترکی است که طفلک کوزه اش را شکسته. تابلو کار فرانسه است.

فرد - کدام کوزه؟

لیزی - من چه میدونم؟ کوزه خودش. لابد یک کوزه ای داشته. حالاً من تابلوی یک پیره زن میخوام. مثلاً یک مادر بزرگه که داره چیز میبافه یا داره برای نوه هاش قصه میگه. آخ راستی برم برده را بکشم و پنجره را وا کنم (همین کار را میکند) چه هوای خوبییه! امروز روز خوبی خواهم داشت (مثل اینکه خمیازه میکشد) آخ چقدر امروز سرخوش هستم. هوا خوبه، حمو هم رفتم، شب خوبی هم گذروندم. بیا بین چه منظرة قشنگیه، بیا! منظرة خوبییه! همه طرف درختهای خوشگل! راستی نگاه کن، نمیدونی چه اقبالی داشتم. بی زحمت و دوندگی این اطاق را توی این محله خوب پیدا کردم، نیای؟ تو شهر خودت را دوست نداری؟

فرد - منظرة شهر خودم را از پنجره خودم دوست دارم.

لیزی - راستی دیدن یک سیاه پوست صبح زود بد بیاری نداره؟

فرد - چرا میبرسی؟

لیزی - آخه من ... يك سياه داره از توی پیاده‌رو روبرو رد میشه.
فرد - دیدن سیاه همیشه بدبختی میاره . سیاه بدتر از شیطونه . پنجره
را ببند .

لیزی - نمیخوای هوای اطاق عوض بشه ؟
فرد - میگم پنجره را ببند . پرده ها راهم بکش . چراغ راهم روشن کن
لیزی - چرا ؟ همه اینها برای اینکه سیاهه را نبینی ؟
فرد - احمق !

لیزی - با این آفتاب باین قشنگی نمیخوای درواز باشه ؟
فرد - اینجا آفتاب لازم ندارم . من میخوام اطاقت همون وضع شب را
داشته باشه . میگم پنجره را ببند . آفتابرا من بیرون خواهم دید . (برمیخیزد بطرف
او میرود و باو نگاه میکنند)

لیزی (مضطرب) - یکدفعه چت شد ؟

فرد - هیچی . کراواتم را بده .

لیزی - توی اطاق حمومه (بیرون میرود . فرد بسرعت جعبه‌های میز را
میکشد و عقب چیزی میگردد . لیزی کراوات بدست داخل میشود) این کراوات.
صبر کن (کراوات را بدور گردن او میاندازد و گره میزند) راستی میدونی ، خیلی
کم اتفاق میافته که من مشتری راهگدر قبول کنم ، برای اینکه هر دفعه آدم بساید
يك ریخت تازه ای ببینه . ایده آل من اینه که فقط سه چهار نفر بمن عادت کنند که
نسبه پارسن هم گذاشته باشند : یکی برای سه شنبه ، یکی پنجشنبه ، یکی هم برای
یکشنبه آخر هفته . تو هم اگرچه جوون و جاهلی اما حالت جدی ای داری . اگر
گاهی میلِت کشید ... خوب ، خوب ، دیگه هیچی نمیگم . خودت میدونی چکار
بکنی ... میدونی ؟ تو مثل يك ستاره قشنگ و ملوسکی . ملوسك من ، مرا ببوس .
برای زحمتی که کشیدم مرا ببوس ، نمیخوای ؟

(فرد او را بستختی و باخشونت میبوسد . بعد او را از خود دور میکند)

لیزی - آخ !

فرد - تو هم مثل شیطون میمونی .

لیزی - چطور ؟

فرد - شیطان !

لیزی - باز هم که مثل کتاب انجیل حرف میزنی ! باز چت شد ؟

فرد - هیچی . شوخی میکردم .

لیزی - شیوه عجیب و غریبی برای شوخی کردن داری (کمی سکوت) خوب
راضی هستی ؟

فرد - راضی از چی ؟

لیزی - (تقلید او) راضی از چی ؟ آخ طفلك معصوم ! چقدر احمقی ! مثل
اینکه از هیچی سردر نیاره .

فرد - آه آه . آره خیلی راضیم . خیلی راضی . چقدر باید بدم .

لیزی - کی از پول با تو صحبت میکنه ؟ من فقط از تو میبرسم راضی هستی

یا نه . تو هم میتونی بامهریونی بمن جواب بدی . چته ؟ راستی راستی بهت بد گذشته ،
راضی نیستی ؟ راستش من دیگه اینو باور نمیکنم . میدونی ، هرگز باور نمیکنم .
فرد - بسه دیگه !

لیزی - برای اینکه همچی مرا بسینه خودت فشار میدادی که دنده های من
میخواست خورد بشه . بعدهم آهسته بمن گفتی که مرا دوست داری .

فرد - تو مست بودی ، پرت و پلامیگی .

لیزی - نه ابدأ مست نبودم .

فرد - چرا مست بودی .

لیزی - من بتو میگم نه .

فرد - در هر صورت من خودم مست بودم و هیچی یادم نیباد .

لیزی - حیف! من لباسم را توی حمام کندم ، وقتی پیش تو آمدم تو سرخ شدی ،
یادت نیباد ؟ ... یادت نیباد که مخصوصاً چراغ را خاموش کردی و در تاریکی بمن
نزدیک شدی ؟ من از این چراغ خاموش کردن خوش آمد که مردانه و با احترام با
من رفتار میکنی ، بازم یادت نیباد ؟
فرد - نه .

لیزی - یادت هست که مثل دوجبه نوزاد ، که باهم در یک گهواره گذاشته
باشند ، باهم بازی میکردیم . این که دیگه یادت هست .

فرد - میگم بسه دیگه ! دهنتم را ببند ! کاریکه در تاریکی میشه باید در
همان تاریکی فراموش بشه . دیگه روز نباید حرفش را زد .

لیزی - من فراموش نکردم و خوشم میاد حرفش را بزمن . میدونی ؟ من
خیلی تفریح کردم .

فرد - آهاه ! خیلی تفریح کردی ! (بطرف لیزی میرود ، شانه های او را
نوازش میدهد و دستهایش را دور گردن او حلقه میکنند) همیشه سر بسر گذاشتن و
اذیت مردها باعث تفریح شماز نهاست . (کمی سکوت) شبی که باهمن گذراندم فراموشم
شد . بکلی از یادم رفت . من فقط وقتی باهم دانسینگ بودیم از یادم نرفته . بقیه شب
فقط بیاد تو مانده . تنها تو . (گردن او را میفشارد)

لیزی - چکار میکنی ؟

فرد - گردنت را میفشارم .

لیزی - خفه ام میکنی .

فرد - تنها تو . اگر یک خورده دیگه قایم تر فشار بدم دیگه هیچکس درد نیا
نخواهد بود که این شب را بیاد داشته باشه (او را رها میکند) چند باید بدم ؟

لیزی - آگه یاین ژورده یادت رفت معلوم میشه از من راضی نبودی . منم
برای کار ناقص از کسی پول نمیخواهم .

فرد - بسه دیگه ! چند ؟

لیزی - گوش کن . تو میدونی که من فقط از یه یه روز باین شهر آمده ام . اولین
کسی هم که بدیدن من آمده توئی . با اولین مهمون ، من خودم را مجانی میبخشم . میکند
شانس میاره .

فرد - من بیخوش های تو احتیاج ندارم . (يك اسکناس ده دلاری روی میز میگذارد)

لیزی - منم بشنر قاز تو احتیاج ندارم . اما میخوام ببینم ارزش من در نظر تو چقدره . صبر کن حدس بز نم (چشمهایش را می بندد و اسکناس را لمس میکند) چهل دلار ؟ نه زیاده ، بلاوه اونوقت دوتا اسکناس لازمه . بیست دلار ! باز هم نه . پس باید بیشتر از چهل دلار باشه . پنجاه ؟ صد ؟ (در بندت فرد او را نگاه میکند و آهسته میخندد) بجهنم! چشم را وا می کنم . (اسکناس را نگاه میکند) عجب ! اشتباه نکردی ؟

فرد - خیال نمیکنم .

لیزی - میهونی چقدر جلومن گذاشته ای ؟

فرد - آره .

لیزی - بالا بولت را وردار . فوراً وردار . (فرد با حرکت دست رد میکند) ده دلار ! ده دلار ! تو کدوم جهنم دره ای دختری مثل من را بده دلار بتو میدند ؟ خوبه که ساق پاهای منو دیدی . (ساق پایش را نشان میدهد) پستانهای مرا هم که دیدی ، نه ؟ خیال کردی اینها هم از پستانهای ده دلاریه ؟ بالا تسا او قاتم تلخ نشده اسکناست را وردار و بروی کارت . ده دلار آقا همه جای مرا میبوسید ، آقاهی دلش میخواست از نو شروع کنه ، آقا میلشان کشیده بود که من سر گذشت بچگیم را براشون نقل کنم ؟ امروز صبح هم آقا هر قدر دلش خواسته اوقات تلخی و نحسی کرده ، مثل اینکه جیره ماهیانه بهم میده . اونوقت همه اینها برای چقدر ؟ چهل تا ؟ نه . سی تا ؟ نه . بیست تا ؟ نه . ههس ده دلار .

فرد - برای يك لش بازی اینهم زیاده .

لیزی - لش خودتی ! از کدوم طویله بیرون آمدمی ، حمال ! مادرت حتماً يك زن کوچه کرده . برای اینکه اتقدر ترا تربیت نکرده که اقلا بزنها احترام بگذاری . فرد - خفه میشی یانه ؟

لیزی - حتماً یکزن کوچه کرده . زن کوچه ای .

فرد (خونسرد ولی کینه جو) - نگاه کن ، دخترک ! اگه میخوای ازین شهر چون سلامت در ببری و خفته ات نکنند ، جلو بچه های این شهر اینطور از مادرشان حرف زن .

لیزی (بی مهابا بطرف او میرود) - خفه کن ! خفام کن ! ببینم !

فرد (پس میرود) - آرام بگیر . (لیزی يك گلدان چینی از روی میز بر میدارد و قصد دارد آنرا بسر فرد خرد کند) اینهم ده دلار دیگه ، حالا آرام بگیر . آرام باش والا بیخست میندازم .

لیزی - تومنو بچس میندازی ؟

فرد - بله من .

لیزی - تو ؟

فرد - من .

لیزی - اگه تو نستی بنده از .

فرد - من پسر كلارك هستم .

لیزی - پسر کدام كلارك ؟

فرد - نماینده مجلس سنا .

لیزی - راستی؟ خوب . پس منم دختر رئیس جمهور هستم .

فرد - تو عکس كلارك را توی روزنامه ها دیدی ؟

لیزی - خوب ، بیه ؟

فرد - این عکسشه (بکفظمه عکس باو نشان میدهد) من بهلوی او هستم او

همدستش را روی شانه من گذاشته .

لیزی (ناگهان آرام میشود) - نگاه کن ، چه خوبه - بدت . بگذار ببینم

(فرد عکس را از چنک او بیرون میکشد)

فرد - دیدی دیگه بیه .

لیزی - چه خوبه . آدم جدی و درستکاری بنظر میزنه . راسته که میگوین

زبون چرب و نرمی داره (فرد جواب نمیدهد) این باغ هم که توش عکس انداخته اید

مان خودتونه ؟

فرد - آره .

لیزی - باغ بزرگیه . اون دختر کوچولو هام خواهر هات هستن؟ (فرد جواب

نمیدهد) خونه توری تپ ساخته شده ؟

فرد - آره .

لیزی - پس صبحا که صبحانه ات را میخوری تموم شهر را از پنجره ات

می بینی ؟

فرد - آره .

لیزی - صبر کن ببینم ، موقع غذا ، برای اینکه همتون خبر بشین توی باغ

ناقوس میزنند ... او ا اقلا جواب منو بده .

فرد - سنج میزنند .

لیزی - سنج عجیب ا پس من از کارتو سردر نیارم . برای اینکه اگه من مثل

تو صاحب يك همچین خانواده و خونه ای بودم هرگز خونه غریبه نمیخوااییدم (لحظه ای

سکوت) راجع به مادرت هم من میدرت میخوام . راستی او هم توی عکس هست ؟

فرد - من بنو قدغن کردم که اسم او را بزبان نیاری .

لیزی - خوب ، خیلی خوب ، (سکوت) من میخوام بکچیزی ازت بپرسم (فرد

جواب نمیدهد) اگه نزدیکي با من برای تو تنفر آورده ، پس اینجا آمدی چه کنی؟ (فرد

جواب نمیدهد . لیزی آهی میکشد) در هر صورت تا اینجا پیش من هستی من سعی میکنم

با داهای تو خو بگیرم .

(لحظه ای سکوت . فرد در پیش آئینه موهای خود را با شانه مرتب میکند)

فرد - تو از شمال با اینجا آمده ای؟

لیزی - آره .

فرد - از نیویورک ؟

لیزی - از اونجا با از جای دیگه برای تو چه اهمیتی داره ؟

فرد - آخه الان از نیویورک حرف میزدی .
 لیزی - همه کس ممکنه از نیویورک حرف بزنه ، چه اهمیتی داره ؟
 فرد - چرا از انجا آمدی ؟
 لیزی - از انجا دیگه کسل شده بودم . اقم مینشست .
 فرد - غم و غصه و گرفتاری داشتی ؟
 لیزی - زیاد ، بدبختی همیشه از همه طرف بمن رومیاره . سرنوشت بعضی
 ها همینطوره . این مار رامی بینی ؟ (دست بند خود را که بشکل مار است باو نشان میدهد)
 این همیشه باعث بد اقبالی من بوده .
 فرد - پس چرا دستت میکنی ؟
 لیزی - حالا که دارمش باید دستم کنم . میکند آگه مار برنجه و سرقوز
 بیفته با بیرحمی تلافی میکنه .
 فرد - ان زن که سیاه پوسته میخواست بزور باهاش نزدیکی کنه تو بودی ؟
 لیزی - بطور ؟
 فرد - تومکه پربروز باقطار سریع السیر ساعت شش باینجا وارد نشدی ؟
 لیزی - چرا .
 فرد - پس خودت هستی .
 لیزی - هیچکس همچه خیالی درباره من نداشت (باتمسخر میخندد) بزور با من
 نزدیکی کنه ! هیچ میفهمی چی میگم ؟
 فرد - همون خودت هستی . وبستر (Webster) دیروز توی دانسینگ حکایت
 ترا بمن گفت .
 لیزی - وبستر ؟ (حیرت زده) آهاه ، پس معلوم شد !
 فرد - چی ؟
 لیزی - آهاه ! پس همه این ادواطوارها برای همین بود ؟ يك بدجنسی
 ای زیر سر داشتی ! بدجنس ! بایک همچه پدر باین مهر بونی ، خیلی تعجبه که توانقدر
 بدکینه باشی !
 فرد - احق ! (سکوت) آگه من میدونستم که يك سیاه پوست بتو دست
 درازی کرده ...
 لیزی - خوب ، اونوقت چی میشد ؟
 فرد (باتفرعن) - من خودم پنج ثانو کر سیاه دارم . وقتی منوبای تلفن میخواهند
 و یکی از این سیاه ها گوشی را اور میداره ببینه کیه ، پیش از آنکه گوشی را بدست من بده
 پاکش میکنه .
 لیزی (بعلا متحسین تمسخر آمیز سوت میزند) - عجب !
 فرد - در این شهر ما دشمن سیاه ها هستیم ، همینطور دشمن ز نهای سفید پوستی
 که با آنها نزدیکی میکنند .
 لیزی - من البته هیچ جور دشمنی ای با سیاه ها ندارم ، اما باهاشون نزدیکی
 هم نمیکنم .
 فرد - از کجا معلومه ؟ خوب پس میخواست بزور با تو نزدیکی کنه ؟

لیزی - بتوجه مربوطه ؟

فرد - بله ، توی قطار دو تاسیاه ها آمده اند توی کوپه ای که تو نشسته بودی . بعد از چند دقیقه دو تائی پریدند بطرف تو . تو هم فریاد کشیدی و مردم را بکمک خواستی سفید پوستها هم بکمک تو آمدند . یکی از سیاه ها با تیغ صورت تراشی به سفیدها حمله کرده ، يك سفید پوست هم با يك تیر خلاصش کرده . آن یکی سیاه دیگه هم فرار کرده .

لیزی - « و بستر » اینهارا برای تو تعریف کرده ؟

فرد - آره .

لیزی - از کجا میدونسته ؟

فرد - همه شهر اینترا میکنند .

لیزی - همه شهر !! اینهم از بخت بدن ! آیا مردم شهر کار حمامی ای ندارند که

اینطور مزخرفات را میافند ؟

فرد - مگه همینطور نبوده ؟

لیزی - ابدأ ! هیچ همچی نبوده . دو تاسیاه ها راحت نشسته بودند و باهم حرف میزدند . حتی بمن نگاه هم نمیکردند . اونوقت چهار نفر سفید پوست توی کوپه ما آمدند پهلوی من نشستند و بمن فشار میآوردند و با من لاس میزدند . بطوریکه میگفتند اینها از مسابقه رویی بر میگشتند . مسابقه راهم برده بودند . همشون هم سیاه مست بودند . ناگهان یکیشان فریاد کرد : اینجا بوی گند سیاه میاد . چهار نفریشان پریدند روی سیاهها که آنها را از پنجره قطار پرت کنند بیرون . سیاه های بخت برگشته هم هرطوری که میتونستند از خودشان دفاع میکردند . آخرش یکمشت خورد روی چشم یکی از سفید پوستها . همونوقت يك سفید پوست هفت تیرش را کشید و یکی از سیاهها را انداخت . این حقیقت واقع بود که من بچشم خودم دیدم . سیاه دیگه هم همانوقع که بایستگاه رسیدیم خودش را از پنجره انداخت پایین .

فرد - اون راهم میشناسنش . طولی نمیکشه که بسزای خودش خواهد رسید . (لحظه ای سکوت) خوب بگو ببینم ، وقتی ترا پیش دادستان پرند میخوای همینطور که حالا حرف زدی حرف بزنی ؟

لیزی - بتوجه ربطی داره ؟

فرد - جواب بده .

لیزی - من پیش دادستان نخواهم رفت . من بتو گفتم که از شرو شور و

گرفتاری هیچ خوشم نیاد .

فرد - باید پیش دادستان بری .

لیزی - من نمیروم . من نمیخوام هیچ سروکاری با پلیس داشته باشم .

فرد - اگر خودت هم نری میبرندت .

لیزی - خوب اونوقت من حقیقت واقع را خواهم گفت .

فرد - آیا هیچ می فهمی چه خطائی میخوای بکنی ؟

لیزی - چه خطائی ؟

فرد - تو میخوای برضد يك سفید پوست و برفع يك سیاه شهادت بدهی .

لیزی - وقتی من میدونم سفید پوسته خطاکاره برم دروغی شهادت بدم ؟

فرد - سفید پوست خطا کار نیست .
 لیزی - میگم آدم کشته ؛ تو میگی خطا کار نیست !
 فرد - خطاش چیه ؟
 لیزی - میگم آدم کشی .
 فرد - سیاه کشی آدم کشی نیست .
 لیزی - چه فرق میکنه ؟
 فرد - بیه او ؛ اگه هر دلقه که آدم يك سیاه می گشت بگدله شطاکار بود
 دینگه نمیدونم کار آدم بنگجا میرسید .
 لیزی - حق نداشت بگشه .
 فرد - چه حقی ؟
 لیزی - حق نداشت سیاه را بگشه .
 فرد - اوه این حق و قانون ها رسم شماله . اینجا حق و قانون ور نمیداره .
 بعلاوه اگه خطا کار هم باشه تو نباید يك هم نواد خودت را گیر بندهازی .
 لیزی - من با کسی کار ندارم هیچکس را هم نمیتوام گیر بندهازم . لابد از
 من میپرسند چی دیدی منم حقیقت را میگم .
 فرد (بطرف او هجوم میکنه) - بگو بینم چه معامله ای بین تو و این
 سیاه هست ؛ چرا اینهمه ازش حیات میکنی ؟
 لیزی - من اصلا نمیشناسمش
 فرد - بس برای چی ازش طرفداری میکنی ؟
 لیزی - من میخوام حقیقت را بگم .
 فرد - حقیقت ؛ لگوری ده دلاری را بین که میخواد حقیقت گو باشه ؛
 حقیقت اینه که من میگم : سفیدی گفتند و سیاهی گفتند ، تووم شد ، توی این شهر در
 مقابل هفده هزار سفید بیست هزار سیاه توی شهر ریخته . اینجا نیویورک نیست
 بعلاوه « توماس » پسر عموی منه .
 لیزی - چی چی ؟
 فرد - توماس ، همونی که سیاه را کشته ؛ پسر عموی منه .
 لیزی - آهاه ؛ اینو بگو .
 فرد - توماس مرد بیست تربیت شده و از خانواده اعیان . البته من میدونم
 که این چیز ها بنظر تو اهمیتی نداره . اما باز میگم که این مرد از يك خانواده
 بزرگ و معتبر بیرون آمده .
 لیزی - عجب مرد تربیت شده و اعیانی که بی خیالت هی خودش را بزور
 بیستونهای من میچسباند و هی میخوامست دامن شو بالا بزنه ؛ تربیت شدگی و اعیانی
 سرش را بطوره . حالا دینگه برای من هیچ تعجیبی نداره که شما دوتا از یک خانواده
 باشی .
 فرد (دمش را بروی لیزی دراز میکنه) - کثیف ؛ (جلو چشم خود را می-
 گیرد) تو به شیطان میمانی . با شیطان باید بدی کرد . میگی توماس دامن ترا
 بالا زد ؛ یا يك سیاه کثیف را گشت ؛ چه اهمیتی داره ؛ اینها از اتفاقات معمولی

است ، حساب و کتابی هم ندارد . اما چیز برا که باید بحساب آورد اینستکه توماس رئیس ماست .

لیزی - رئیس پا مرفوس ، من میدونم . اما چیزیکه معاومه اینستکه سیاه بدبخت هیچ تقصیری نکرده بود .
فرد - يك سیاه پوست هیچوقت بی تقصیر نیست .

لیزی - من میدونم که هیچ تقصیری نداشت و منم هرگز حاضر نیستم هیچ کس را گیر بندازم .

فرد - آگه سیاه را گیر نندازی ، توماس را گیر میندازی . در هر صورت از این دو نفر یکی را گیر خواهی انداخت . حالا بین این دو نفر یکی را انتخاب کن .

لیزی - آهاه ، حالا دیگه درست شد . من میدونم که همیشه يك بدبختی و گرفتاری در کمین من هست . (به دست بندش نگاه میکند و آنرا از دستش بیرون می آورد) بلاگه فته لعنتی ! تو آفت جون من شده ای (آنرا بدبختی بزمین میزند)
فرد - حالا بگو ببینم برای کار توماس چند میخواهی ؟

لیزی - من پول نمیخوام .

فرد - پونصد دلار .

لیزی - بتو گفتم من پول نمیخوام .

فرد - نگاه کن ، شبهای زیادی باید زحمت بکشی تا پونصد دلار بدستی بیاری .

لیزی - البته ، مخصوصاً وقتیکه با مشتریهای بدجنسی مثل توماس کار داشته باشم . (لحظه ای سکوت) پس برای این معامله بود که دیشب بمن اشاره کردی و با من آمدی ؟

فرد - البته .

لیزی - آهاه ! پس برای همین بود . لابد بخودت گفتم : یارو احمقه را پیداش کردم . حالا بلندش میکنم و توی راه هم معامله سیاه کشی را باهاش جور میکنم . پس برای همین بود ! تسوراه ! دستهای منو فشار میدادی و نوازش میکردی ، اما من حس می کردم که هیچ گرمی در بدنت نیست و مثل یخ سرد و بیجان هستی . لابد فکر میکردی چطور بله ببری معامله را شروع کنم (لحظه ای سکوت) راستی بگو ببینم : تو که با اینخیال بخونه من آمدی چه احتیاج داشتی که با من نزدیکی کنی ؟ آهاه ؟ چرا با من خوابیدی ، بدجنس ؟ چرا با من خوابیدی ؟

فرد - خودمم میدونم چرا .

لیزی (گریه کنان روی يك صندلی میافتد) - کثیف ! احمق ! کثیف !

فرد - پونصد دلار ! گریه نکن ! پونصد دلار ! بسه دیگه زنجیوره

نکن ! پونصد دلار ! لیزی ، لیزی ، انقدر بی کله نشو ! پونصد دلار .

لیزی (اشک ریزان) - من بی کله هستم ، واسه پونصد دلار تو هم فائده

میخونم . من نمیخوام شهادت دروغی بدم . میخوام برگردم به نیویورک . ازین شهر بیزارشدم . میخوام برم (زنك درصدا میکنند . لیزی ناگهان آرام میشود . دوباره

زنگ میزنند . نیمه صدا ، چه خبره ؟ صدات در نیاد . (زنگ ممتدی میزنند) من در
راواز نمیکنم . سر صدا نکن (دراطاق را با مشت ولگد میگویند)
صدا از بیرون - واز کنید . پلیسه .

لیزی (نیمه صد) - پلیس! عجب ، منتظر همین بودم ! (بدست بندخود نگاه
میکند) همه این شرو بلاها ازدست شومی تو بسر من میاد (خم میشود و دست بند را
بر میدارد) حالا که اینطور هرچی بادا باد بازهم دستم میکنم (به فرد) برو
قایم شو .

(در را بستنی میگویند)

صدا - پلیس!

لیزی - میگم برو قایم شو . برو توحوم . (فرد بیحرکت ایستاده لیزی
اورا تکان میدهد) چرا وایسادی ؟ میگم برو .
صدا - تو اینجائی فرد ؟ فرد؟ تو اینجائی ؟

فرد - آره ، من انجام . (لیزی مبهوت و متحرک باونگاه میکند)
لیزی - پس برای همین بود ! دیگه همه چیز بن معلوم شد .
(فرد در را باز میکند . چون و جیمز داخل میشوند .)

قسمت ۳

همان اشخاص - جون - جیمز

(در ورود باز میماند)

جون - لیزی ما کی توهستی ؟

لیزی (بدون اینکه بچون اعتنا کند) فرد خیره خیره نگاه میکند) - پس تمام
حقه بازیها برای همین بود .

جون! (شانه او را گرفته تکان میدهد) - وقتی ازت چیزی می پرسند
جواب بده .

لیزی - هاه ؟ بله خود من هستم .

جون - شناسنامه ات را نشان بده .

لیزی (خود را میگیرد و جدی جواب میدهد) - بچه حق میخواستید منو استنطاق
بکنید ؟ بچه جهت باتوی خونه من گذاشتید ؟ (جون ، ستاره ای را که علامت پلیس است نشان
میدهد) هر کسی میتونه يك ستاره بلباسش بزنه . شما هر دو ، رفیق آقا هستید و باهم قرار
گذاشته اید که منو توی حقه بازی خودتون بکشید .

جون (کارت خود را باونشان میدهد) - این کارت را میشناسی ؟

لیزی (جیمز را نشان میدهد) - اونهم کارت داره ؟

جون (به جیمز) - کارتت را نشون بده (جیمز کارت خود را نشان میدهد. لیزی
کارت را می بیند و بطرف میز میرود. شناسنامه خود را بیرون می آورد و با آنها میدهد.
جیمز ، فرد را نشان میدهد) این جوان دیشب خونه تو بوده . تو خوب خبر داری که از تکاب
به فحشاء جنحه است و مجازات داره .

لیزی - آیا شما اطمینان کامل دارید که حق دارید بدون حکم جلب یا بختانه مردم بگذارید؟ ازین نمیترسید که من باین جهت اسباب زحمتتون بشم؟
جون - غصه مسا را نخور. ازت میپرسم چرا این مرد را بخونه خودت آوردی؟

لیزی (از موقعی که پلیسها آمده اند لحن حرف زدنش تغییر کرده و جدی تر و عامیانه تر حرف میزند) - بیخود سر خود تو نرا درد نیار این آقدر هم مته لای خشخاش نگذارین. البته که من خودم او را باینجا آوردم. اما مجانی باهاش خوابیدم. سه تونه؟
فرد - روی میز نگاه کنید. دو تا اسکناس ده دلاری اونجاست. اینها مال منه من باورادم.

لیزی - هیچ همچه چیزی نیست. ثابت کن.
فرد - من دیروز صبح این اسکناسها را با بیست و هشت تایی دیگه که از همین سری به از بانک گرفتم. میتونید نمره های آنها را نگاه کنید، بشما ثابت خواهد شد.
لیزی (با خشونت) - من قبول نکردم. من این جیفه کثیف را پشش دادم بروش پرت کردم.

جون - آگه پشش دادی چطور هنوز روی میزه؟
لیزی (پس از کمی فکرو سکوت) - دیبا حالا دیگه اینتو جواب بده (باحیرت و تنفر بفرد نگاه میکند و با صدای ملایم و التماس کننده باو میگوید) پس همه این بازبها برای همین بود! (به دو پلیس) خوب. از من چه میخواهید؟
جون - بشین (بفرد) موضوع را حالیش کردی؟ (فرد با اشاره سر میفهماند که: بله) بهت میگویم بشین (او را روی یکصندلی پرت میکند) آگه تو شهادت کتبی بدی دادستان حاضره که توماس را اول بکنه. ما این شهادت نامه را نوشتیم تو باید امضا بکنی. فردا هم ازت شهادت شفاهی میخواهند. سواد داری؟ (کاغذ را بلیزی میدهد) بخون و امضا کن.

لیزی (پس از مطالعه) - از سرتا تهش دروغ شاخداره.
جون - ممکنه. اما...
لیزی - من امضا نمیکنم.
فرد - بالا بندازیش جلو! (بلیزی) هیچده ماه حبس.
لیزی - هیچده ماه. بسیار خوب، اما وقتی از اونجا بیرون بیام حقت را کف دستت میگذارم.

فرد - اگر تونستی هر کاری از دستت برآمد بکن. (بدون فریب) لازمه شما یک تلفنی هم ببینو بورك بکنید. گمان میکنم آنجا هم يك کثافت کاری هائی کرده باشه.

لیزی (با تحسین تمسخر آمیز) - راستی که آدم بسیار کثیفی هستی. يك زن قاحشه بتوشرف داره. من هرگز گمان نمیکردم يك بشر باین اندازه بد ذات باشه.
جون - زود تصمیم بگیر. امضا میکنی یا بیرمت؟
لیزی - من ترجیح میدم منو ببری. من نمیخوام دروغ بگم.

فرد - نمیخواهی دروغ بگویی؟ پس دیشب چکار میکردی، دروغ نمیگفتی؟
 وقتی بمن میگفتی: عزیز من، عشق من، مردک من، همه اینها دروغ نبود؟ وقتی آه و
 زوزه میکشیدی که من خیال کنم از من خوشتر میاد، دروغ نمیگفتی؟
 لیزی (با اطمینان) - نه، دروغ نمیگفتم. احتیاجی نداشتم.
 فرد - بالا تموم کنیم. قلم خود نویس متوبگیر و امضا کن.
 لیزی - قلم خود نویست را بگذار چاش. امضا نمیکنم.
 [سکوت. سه نفر مرد، بسا اضطراب و در مانند گی یکدیگر را نگاه
 می کنند.]

فرد - یعنی چه! بین کار ما بکچار سیده! سر نوشت بهترین مرد شهر ما بدست
 یکرزن بی ارزش افتاده! (دو سه بار در طول اطلاق بسرعت قدم میزند بعد بسختی
 بطرف لیزی هجوم میکند) نگساره کن. (یک عکس بسا و نشان میدهد) تو، توی
 لجنزار زندگی کثیف خیلی مرد دیدی. اما آیا باهمچه مردی تا بحال برخورد کردی؟
 این پیشانی را ببین، این چانه را نگاه کن، این مدالها را روی سینۀ فراخش تماشا
 کن. نه، نه سرت را برنگردان، خوب تماشا کن. سر نوشت این مرد بدست تو است.
 این مرد باید قربانی هوسرانی توبشه. درست بصورتش نگاه کن. می بینی چه قیافۀ
 جوانی داره، چه نگاه پرغروری داره، چه قدر خوشگله. اما مطمئن باش که بعد از ده
 سال حبس صورتش شکسته تر و پرچین تر از صورت یک پیرمرد نخواهد بود. دیگه
 موئی پسر و دندونی بدهن نخواهد داشت. تو از این کارت راضی و خوشحال هستی،
 هاه؟ تو تا بحال پول مردم را از جیبشان کش میرفتی، اما حالا بهترین و شرافتمند
 ترین مرد را انتخاب کردی و میخواهی زندگی او را بسزدی؟ چرا جواب نمیدی؟
 دیگه هیچی نمیگویی، هاه؟ لال شدی؟ تو اناقدر فاسدی که حتی استخوانها هم فاسد
 و گندیده شده. (دست او را میکشد و باخسوت بزانو میکشاند) بالا بزانو بیفت! فاحشه
 کثیف! جلو تصویر مردی که میخواهی شرفش را با مال کنی بزانو بیفت.
 (کلارک از در ورود که باز مانده است داخل میشود)

صحنه ۴

همان اشخاص - کلارک

سناتور کلارک - ولش کن! (بلیزی) خانم از زمین بلند شوید

فرد - هه لو!

جون - هه لو!

کلارک - هه لو! هه لو!

جون (به لیزی) - این آقای سناتور کلارک که.

کلارک (بلیزی) - هه لو!

لیزی - هه لو!

کلارک - سلام عليك و معرفی تمام شد. (بلیزی نگاه میکند) خوب آن خانم

ایشان هستند. خانم خیلی خوشرو هستند و مهربان بنظر میرسند.

فرد - هیچ حاضر نمیشه امضا بکنه .

کلارک - البته کاملاً حق داره . منم بجای او بودم امضا نمی‌کردم . شما بدون حق و دلیل بهانه ایشان ریخته اید (در جواب ژست اعتراض آمیز جون . باخشوات) بله ، بله ، بدون اینکه جزئی حق داشته باشید . اولاً با کمال خشونت و سببیت با ایشان بدرفتاری می‌کنید . بعد هم میخواهید مجبورش کنید که برخلاف وجدان خودش حرف بزند . این شیوه شیوه آمریکایی نیست . خوب ، دختر من ، آیا آن مرد سیاه نسبت به شما مرتکب تجاوز بعنف شده ؟

لیزی - ابدآ !

کلارک - بسیار خوب . جواب صریح و دندان شکن . حقیقت معلوم شد . نوری چشمهای من نگاه کنید . (او را نگاه میکنند) من مطمئنم که ابدآ دروغ نمی‌گوید (گمی سکوت) بیچاره مری؛ Mary (بدیگران) خوب ، بچه هاراه بیفتید . ما دیگه کاری اینجا نداریم . فقط باید ازین خانم معذرت بخواهیم و برویم .

لیزی - مری کیه ؟

کلارک - مری؟ خواهر منه ، که مادر این توماس بدبخت باشه . يك پیره زن عزیز بدبخت که حتماً از این غصه خواهد مرد . خدا حافظ .

لیزی (باصدای خفه) - آقای سناتور .

کلارک - بله دخترک من .

لیزی - من خیلی متأسفم .

کلارک - چرا متأسف باشید ؟ شما غیر از حقیقت گویی کار دیگری نکردید .

لیزی - خیلی متأسفم که گوشه ای از این حقیقت هم بشما مربوطه .

کلارک - ای خانم ، نه شما و نه من هیچ تقصیری نداریم و هیچ کاری هم از ما ساخته نیست . هیچکس هم حق ندارد شمارا مجبور بشهادت دروغ بکنه . (گمی سکوت) نه ، برای او هم دیگه فکر نکنید .

لیزی - برای کی ؟

کلارک - برای خواهرم . آیا شما در فکر خواهر من نبودید ؟

لیزی - چرا .

کلارک - ببینید . من فکر شمارا میخواوم . میخواهید بگویم الان چه فکری در مغز شما هست ؟ شما بخودتان می‌گوئید : (مانند لیزی حرف میزند) «اگر من این شهادت نامه را امضا بکنم ، آقای سناتور پیش خواهرش میرود و باو می‌گوید : لیزی ماک کی دختر بسیار رتوف و مهربانی است . و تو زندگی دوباره بسرت را از او داری .» او هم در میان اشک و غونی که از چشمش سرازیر است متبسم میشود و می-گوید : « لیزی ماک کی ؟ من هرگز این اسم را فراموش نخواهم کرد » ، «مراهم که لیزی ماک کی هستم ، منی را که سرنوشت در اعماق نشیب اجتماع الذاخته ، پیره زن ساده‌ای در خانه بزرگ خودش هرگز از یاد نخواهد برد . همیشه متوجه من خواهد بود و بالاخره يك مادر آمریکایی یافت شد که در قلبش مرا به دختری پند برد .» آخ لیزی قشنگ ، دیگر باین چیزها فکر نکنید .

لیزی - موهای سر او سفیده ؟

کلارک - سفید مثل برف . اما صورتش جوان و شاداب مانده . اگر خنده اش

را میدیدید! ... اما ، چه میگویم دیگر هرگز خنده بلب اودیده نخواهد شد . خدا حافظ لیزی قشنگ . فردا حقیقت واقعه را بدادستان بگوئید .

لیزی - میخواهید برید ؟

کلارک - بله دیگه . باید پیش خواهرم بروم . باید نتیجه صحبت ما را باطلاع

او برسانم .

لیزی - مگه او میدونه که شما اینجا آمدید ؟

کلارک - عجب ! من بخواهش او اینجا آمدم .

لیزی - پروردگارا ! حالا او منتظر نتیجه صحبت ماست ؟ شما هم باو خواهید

گفت که من از امضای شهادت نامه خودداری کردم ؟ لابد خیلی از من بیزار میشه .

کلارک (دست خود را روی شانه او میکندارد) - دخترک من ! من هیچ دلم

نمیخواود در بنوع بجای شما باشم .

لیزی - چه گرفتاری شدم ! (خطاب بدست بند خود) باعث همه این شورشورها

و گرفتاریها توئی .

کلارک - چطور ؟

لیزی - هیچی . (لحظه ای سکوت) حالا که کار با اینجا رسیده چقدر جای تأسف

که سیاه راستی راستی بن دست درازی نکرد . ایکاش کرده بود .

کلارک (متأثر) - دخترک مهربان !

لیزی - اگر اینکار میشد شما دچار همچو بدبختی ای نمیشدید ، برای منم چندان

زحمت و اهمیتی نداشت .

کلارک - خیلی متشکرم . آخ چقدر دلم میخواود که بتوانم درین موقع هر چه

از دستم بر میآید بشما کمک کنم و باعث راحتی وجدان شما بشوم . اما قوس چه میشه

کرد ! حقیقت حقیقت است و نمیشود آنرا پنهان کرد .

لیزی (مغموم) - صحیحه .

کلارک - و درین مورد حقیقت اینست که مرد سیاه ابدأ بشما دست درازی

نکرده .

لیزی - صحیحه .

کلارک - بله صحیحه . (لحظه ای سکوت) والبتہ اینجا پای يك حقیقت بزرگ

در میانست .

لیزی (بدون آنکه مفهوم گفتار او را درک کند) - يك حقیقت بزرگ ...

کلارک - بله ، میخواستم بگویم : يك حقیقت پیش پا افتاده ...

لیزی - پیش پا افتاده ؟ پس میخواهید بکید حقیقت نیست ؟

کلارک - چرا چرا ، البته حقیقته . اما حقیقت انواع و اقسام داره .

لیزی - پس شما خیال میکنید که سیاه بن دست درازی کرده ؟

کلارک - تغییر نخیر ، ابدأ بشما دست درازی نکرد . یعنی البته از يك نظر

هیچ بشما دست درازی نکرده . اما میدانید؟ من پیره مردی هستم که خیلی عمر کرده ام

و غالباً هم در اشتباه بوده ام . اما از چند سال پیش با بنظر کمتر دچار اشتباه میشوم .

با بنجهت درباره این پیش آمد عقیده و رای من درست مخالف عقیده شماست .

لیزی - چطور ، شما مگه چه عقیده ای دارید ؟
 کلارک - چطور برای شما بیان کنم ... بله ، مثلاً تصور کنید که ملت امریکا
 ناگهان در حضور شما ظاهر بشود . چی بشما خواهد گفت ؟
 لیزی (وامانده و مضطرب) - من چه میدونم چی خواهد گفت . در هر صورت
 خیال نمیکنم چیز فوق العاده ای داشته باشه که بن بگه .
 کلارک - اول بگوئید بینم شما کمونیست هستید ؟

لیزی - آخ پروردگارا ، نصیب نشه ! ابدأ ! من از بن چیزها خوشم نیامد .
 کلارک - پس در این صورت خیلی چیزها دارد که بشما بگوئید . مثلاً مثلاً بشما
 خواهد گفت : « لیزی ، تو در وضعی واقف شده ای که باید بین دو نفر از فرزندان من یکی را
 انتخاب کنی . باید یکی ازین دو تا نابود بشود . درین چنین موقعی چه باید کرد ؟
 البته باید فرزند بهتر را نگهداشت . خوب ، حالا تحقیق کنیم ببینیم فرزند بهتر کدام
 یکست . میل داری ؟ »

لیزی - بله میل دارم ... اوه ببخشید ! من خیال کردم بشما حرف میزنم .
 کلارک - نخبیر مخاطب شما ملت امریکاست ، من بنام او حرف میزنم . (دنباله
 سخن را میگردد) « لیزی ، این سیاه که مورد حمایت توست ، بچه درد میخورد ؟
 اولاً بر حسب اتفاق ، و خدا میداند کجا ، بدنیا آمده . من باونان داده ام ، اما او در عوض
 برای من چه کاری انجام میدهد ؟ مطلقاً هیچ ! فقط و لگرددی میکند ، دله دزدی میکند ،
 آواز میخواند و لباسهای سرخ و سبز میپوشد . او هم فرزند منست و من مساتده
 دیگران او را دوست دارم . اما از تو میپرسم : آیا زندگی یک مرد باید اینطور
 باشد ؟ من حتی از مرگ او هم خبردار نمیشوم . »
 لیزی - چقدر قشنگ حرف میزنید !

کلارک (رشته مطلب را بهم می پیوندد) - « اما فرزند دیگر من ، تو ماس ،
 او یک سیاه را کشته ، البته کار بدی کرده . اما من بوجود او احتیاج فراوان دارم . او
 یک امریکائی صد درصد خالص است و از بازماندگان یکی از قدیمیترین خانواده های
 ماست . تحصیلاتش را در دانشگاه (هاروارد) پایان رسانده ، و افسر لایقی است -
 افسرها برای من فوق العاده لازمند - بعلاوه دو هزار کارگر در کارخانه او مزدور
 او هستند - و در صورت مرگ او بیکار خواهند شد - او الان رئیس لایقی است
 و وجود او سد سدی در مقابل کمونیسم ، سندیکالیسم و جهود هاست . او حق دارد
 زندگی کند و تو وظیفه داری نهبان زندگی او باشی . تمام شد . حالا انتخاب کن . »

لیزی - چقدر شما بیان خوبی دارید !

کلارک - انتخاب کن !

لیزی (مثل اینکه از خواب میپرد) - هاه ؟ اها ، بله ... (کمی فکر) حرفهای

شما گنجم کرد . میدونم کجا رسیدیم .

کلارک - لیزی ، بچشمهای من نگاه کنید . آیا بن اطمینان دارید ؟

لیزی - بله ، آقای سناتور .

کلارک - گمان میکنید که من عمل بدی را بشما دستور بدهم ؟

لیزی - نخبیر ، آقای سناتور .

کلارك - پس باید امضا کرد . قلم من را بگیرد .
لیزی - خیال میکنید که او از کار من خوشحال و راضی بشه ؟
کلارك - کی ؟

لیزی - خواهر شما . این مادر امریکائی .
کلارك - البته از دور شما را مانند دختر خودش دوست خواهد داشت .
لیزی - شاید یکدسته گل برای من بفرسته ؟
کلارك - البته شاید بفرسته .

لیزی - یا ممکنه عکس و امضای خودشرا بفرسته ؟
کلارك - کاملاً ممکنه .

لیزی - من عکسش را بدیوار خواهم زد . (لحظه ای سکوت - لیزی تند تند قدم
میزند) خدا با چه گرفتاری ! (بطرف کلارك میآید) راستی آگه امضا کنم بر سر سیاه
چی خواهند آورد ؟

کلارك - بر سیاه ؟ این موضوع حالا مورد بحث نیست . (شانه های او را
میگیرد) اگر امضا کنی تو فرزند عزیز تمام شهر خواهی بود . تمام شهر . تمام
مادران شهر .
لیزی - اما ...

کلارك - اما چی ؟ آیا خیال میکنی تمام ساکنین یکشهر اشتباه میکنند ؟ تمام
ساکنین باره بانها و کشیشهای آن شهر ، با اطبای آن ، با قضات و هنرمندان آن ، با
فرماندار و همکارانش ، و با جمعیتهای خیریه آن شهر ، همه اشتباه میکنند ؟ چنین چیزی
ممکن است ؟
لیزی - تغییر ، تغییر .

کلارك - پس دستت را بمن بده (او را مجبور با امضا میکنند) آه تمام شد .
من بنام خواهر و خواهر زاده ام ، بنام هفده هزار جمعیت سفید پوست این شهر ، بنام
ملت امریکا که من نماینده آن هستم از تو تشکر میکنم . پیشانیت را پیش پیاور
(پیشانی او را میبوسد) بالا راه بیفتید . (به لیزی) امشب هم من ترا بازخواهم دید .
باز باتو حرفهائی دارم . (بسرعت خارج میشود)

فرد (موقع بیرون رفتن) - لیزی ، خدا نگهدار !

لیزی (فکور) - خدا نگهدار ! (همه بیرون میروند . لیزی لحظه ای فکورو
مبهوت میبایستد بعد ناگهان بطرف در میدود) آقای سناتور ! آقای سناتور ! من
راضی نیستم . اون کاغذ را پاره کنید . امضای منو پاره کنید . آقای سناتور ! (مابوس
به اطاق بر میگردد . غرق در دریای فکر و بهت ، جاروب را بر میدارد) ملت
امریکا ... خیر نبینم اینها همشون بمن حقه زدند و گلاهِ را سرم گذاشتند !
(دکمه الکتریک را بازمی کند . جاروب بصدای در میآید . لیزی با عصبانیت
جاروب را بجزکت در میآورد)

تابلوی دوم

همان دگر تابلوی اول . دوازده ساعت بعد . چراغها روشن و پنجره ها بطرف
کوچه باز است . سرو صدا و هیاهوی زیادی از کوچه شنیده میشود و رفته رفته رو به
فرونی میرود . مرد سیاه پوست جلو پنجره پدیدار میگردد و از پنجره بداخل اطاق
میجهد . تا وسط اطاق پیش میرود . زنك صدا میکند . سیاه پشت پرده پنهان میشود .
لیزی از حمام بیرون میآید ، پشت در ورود میرود و در را باز میکند .

صحن ۱

لیزی - کلارک - سیاه: (که پشت پرده پنهان است)

لیزی - بفرمائید (کلارک داخل میشود) خوب ؟
کلارک - توماس الان در آغوش مادرش جادارد . من تشکر آنهارا بری
شما هدیه آورده ام .
لیزی - مادرش خوشحاله ؟
کلارک - فوق العاده .
لیزی - مادرش گریه هم کرد ؟
کلارک - گریه ؟ ابدأ ! خواهر من زن دلدار هست . شیرزن است .
لیزی - شما بمن گفتید که اشک خوشحالی از چشمهای سرازیر خواهد شد .
کلارک - خوب آدم این حرفها را مینه .
لیزی - لابد هیچ منتظر همه چه نتیجه ای نبود ، ها ؟ حتماً خیال میکرد من زن
بدقلبی هستم و بنفع سیاه شهادت خواهم داد ؟
کلارک - اوسر نوشت خودش را بخدا سپرده بود .
لیزی - درباره من چی میگه ؟
کلارک - هیچی ، تشکر میکند .
لیزی - هیچ نرسید من چه جوری هستم ؟
کلارک - نخیر .
لیزی - هیچ نیگه که من زن مهربون و دلرحیمی هستم ؟
کلارک - او فکر میکند که شما وظیفه خودتانرا انجام داده اید .
لیزی - آها .
کلارک - البته او امید دارد که شما همیشه وظیفه خودتانرا انجام بدهید .
لیزی - بله ، بله .
کلارک - لیزی ، بمن نگاه کنید . (با اضطراب شانه های او را میگیرد)
البته حتماً وظیفه ابرا که شروع کرده اید تمام خواهید کرد . امید آن پیره زن هرگز
بدل بیاس نخواهد شد ، اینطور نیست ؟

روسی بزرگوار

لیزی - مطمئن باشید . دستپاچه نشید من کاربرا که کردم دیگه انکار نمی کنم ، اگه بکنم مرا بجزس خواهند انداخت (کمی سکوت) راستی این هیاهو چه ؟ کلارک - چیزی نیست .

لیزی - دیگه نمیتونم این سروصدا را تحمل کنم . (پنجره را می بندد) آقای سناتور ...

کلارک - بله فرزند من .

لیزی - شما مطمئن هستید که ما اشتباه نکردیم و من وظیفه خودم را انجام دادم ؟

کلارک - کاملاً و وجداناً مطمئن هستم .

لیزی - منکه خودم از این چیزها سردر نیارم . حرفهای شما هم منو گیج کرد ...

شما خیلی زود منو به تصمیم وا داشتید ، وقت فکر کردن بمن ندادید . راستی چه ساعتیه ؟

کلارک - ساعت یازده شب .

لیزی - آخر هنوز هشت ساعت دیگه تا صبح مونده . خواب از سر من پریده و خیال

میکنم امشب تتونم چشمم رو اروم بگذارم . شباهم هوا مثل روز گرمه . هیچ خنک نیسه (کمی سکوت) راستی سیاه چی بسرش آمده ؟

کلارک - کدام سیاه ؟ آهاه بله ، عقیش میگرددند .

لیزی - اگه گیرش بیارند چکارش میکنند ؟ (کلارک شانه بالا میاندازد .

هیاهو زیاد تر میشود . لیزی بطرف پنجره میرود .) این جارو چنجال برای چه می بینید ؟ عده ای با مشعلهای الکتریک و سگهای زیاد توی کوچه رد میشندن . بمن بگید چه خبره ، آقای سناتور ، بگید ببینم چه خبره !

کلارک (با کتی از جیبش بیرون می آورد) - خواهرم بمن ماموریت داده که این پاکت را بشمار برسانم .

لیزی (خوشحال) - چه خوب ! برای من کاغذ نوشته ؟ (سر پاکت را بازمی کند ، يك اسکناس صد دلاری بیرون می آورد و جستجو میکند که نامه ای در آن بیابد ولی مایوس میشود . بالاخره پاکت را مچاله میکند و بزمین میاندازد . صدایش تغییر میکند) صد دلار ! پستون و عده بو نصد دلار بمن داد . اما معلوم میشه شما در صرفه جوئی خیلی ماهر هستید .

کلارک - شما فرزند من هستید .

لیزی (پول را پس میدهد) - خواهش میکنم از طرف من از خانم همشیره تون تشکر کنید و بایشان بگید من بیشتر دوست داشتم که يك هدیه ای ، حتی يك جفت جوراب ناقابل یا يك چیز دیگه که خود ایشان انتخاب کرده باشند برای من بفرستند . میدونید در اینطور چیزها درجه محبت و احترام هدیه کننده بیشتر برای آدم اهمیت داره و دل آدم را خوش میکنه تا اصل خود هدیه . (کمی سکوت) در هر صورت خوب کلاه سر من گذاشتید .

(بهم نگاه میکنند . کلارک نزدیک میشود)

کلارک - شما در بنوع دچار يك بحران روحی هستید و به پشتیبانی من

احتیاج دارید .

لیزی - من درین موقع بیشتر دچار یک بحران مالی هستم و بیول احتیاج دارم ، اما خیال میکنم بالاخره من و شما بتونیم باهم بخوبی کنار بیائیم . (لحظه ای سکوت) تا به حال من بیره مرد هارا ترجیح میدادم برای اینکه آنها ظاهر آراسته و محترمی دارند ، اما حالا دیگه دارم مشکوک میشم که آیا بدادائی و خست آنها بیشتر از سایرین نیست ؟

کلارک (شوخ و خندان) - بدادائی و خست ! آخ چقدر دلم میخواست که همکارهای من این جمله شمارا درباره خودشان بشنوند . راستی چه طبیعت شیرین و دلچسبی دارید ! هنوز یک چیزی در طبع شما باقی مانده که زندگی نامرتب و غیرعادی شما بآن دست پیدانکرده و نتوانسته است آنرا فاسد کند (او را نوازش میدهد) بله ، بله ، یک چیز غیرقابل وصف . (لیزی بدون دفاع ، باحالت تحقیر کننده و بدون آنکه احساس لذت یا تنفرد را مشاهده شود خود را مورد نوازش او قرار میدهد) من باز هم پیش شما خواهم آمد . زحمت نکشید ، خودم در را می بندم .

(کلارک خارج میشود . لیزی بی حرکت در جای خود میخکوب میشود . اما کمی بعد اسکناس را بر میدارد ، مچاله میکند و بزمین میاندازد . سپس روی یک صندلی میافتد و بفضض میترکد ، گریه را سر میدهد . از بیرون صدای قیل و قال نزدیک میشود . صدای تیر از دور بگوش میآید . مرد سیاه پوست از نمانگاه خود بیرون میآید و جلوی لیزی میایستد . لیزی سرش را بلند میکند و جیغ میکشد .)

صحنه ۲

لیزی - سیاه پوست

لیزی - تو ! (بر میخیزد) من حتم داشتم که تو باز میآیی . دلم گواهی میداد که تو میآیی . از کجا تو آمدی ؟

سیاه - از پنجره .

لیزی - چی میخوای ؟

سیاه - منو قایم کنید .

لیزی - من بتو گفتم که نمیتونم .

سیاه - خانم هیاهوی آنها را میشنوی ؟

لیزی - آره مگه چه خبره !

سیاه - شکار شروع شده .

لیزی - شکار چی ؟

سیاه - شکار سیاه پوستها .

لیزی - عجب ! (سکوت) تو حتم داری که هیچکس نمیدونه تو اینجا آمدی ؟

سیاه - حتم دارم .

لیزی - اگه کیرت بیارند چی بسرت خواهند آورد ؟

سیاه - بنزین .

لیزی - بنزین چیه ؟

سیاه (با اشاره دست نشان میدهد) - بنزین میریزند و آتش میزنند .
 لیزی - چه وحشیگری عجیبی! (جلو پنجره میرود و پرده هارا می بندد) بشین .
 (سیاه روی یکصندلی میافتد) همین باقی مونده بود که توهم اینموقع پیش من بیانی .
 بدبختی و گرفتاری من هرگز تومی نداره . (تقریباً بحالت خشم و تهدید بطرف سیاه
 میآید) من از شو شور و گرفتاری بدم میاد ، میفهمی؟ (با بزمین میکوبد) بدم میاد !
 گریزانم ! متفرم !

سیاه - خانم آنها خیال میکنند که من نسبت بشما خطائی کرده ام .
 لیزی - خوب بعد ؟

سیاه - پس برای پیدا کردن من اینجا نخواهند آمد .
 لیزی - میدونی چرا مثل شکارچی در کمین توهستند ؟
 سیاه - برای اینکه خیال میکنند من نسبت بشما بی احترامی کرده ام .
 لیزی - اینراهم میدونی که کی اینمطلب را باونها گفته ؟
 سیاه - نخبر .

لیزی - من گفته ام (سکوت طولانی) سیاه با تحجیر باو نگاه میکند)
 سیاه - چرا همچو کاری کردید خانم ؟ چرا همچو کاری کردید ؟

لیزی (متحیر) - خودم هم نمیدونم چرا .

سیاه - آنها نسبت بمن هیچ رحم نخواهند کرد . روی صورت و چشهای من
 شلاق خواهند زد ، بیت بنزیشانرا روی من خالی خواهند کرد . آخر چرا همچو کاری
 کردید ؟ منکه بشما آزاری نرساندم .

لیزی - چرا ، آزار رساندی . خودت نمیتونی بی بیری که چقدر باعث آزار
 من شدی . (گمی سکوت) دلت نمیتواد منو خفه کنی ؟
 سیاه - بیشتر وقتها مردم را مجبور میکنند تا برخلاف آنچه که فکر می کند
 حرف بزنند .

لیزی - همینطوره . گاهیهم که نمیتوند مجبور کنند باشارلاتان بازی و حرف
 های فریب دهنده آدم را گیج میکنند و گول میزنند . (گمی سکوت) خوب ، نمیتوای
 تلافی کنی؟ میل نداری منو خفه کنی؟ آدم خوش خلقی هستی تا فردا شب اینجا قایم
 میکنم (سیاه بشوان تشکر بجلو میآید) نزدیک نشو ، بمن دست نزن . من از سیاه ها خوشم
 نیامد (قال وقیل و صدای تیر بگوش میرسد) مثل اینکه هی نزدیکتر میشند . (کنار
 پنجره میرود و از شکاف پرده ها بکوچه نگاه می کند) درست کارمون ساخته است .
 سیاه - دارند چکار میکنند ؟

لیزی - سروته کوچه فراول گذاشته اند و دارند خون هارا میگردند . حتماً
 وقتی میخواستی خودت را اینجا برسونی یکی ترادیده . (دوباره بیبرون نگاه میکند)
 بالا ، نوبه ماست . دارند بالا میانند .
 سیاه - چند نفر هستند ؟

لیزی - پنج شش تا . بقیه بائین کشیک میکشند . (بطرف او میآید) ترس -
 هول نکن ! (رو بدست بند خود) مار لعنتی ، اینهم دسته گل تازه ات که با ب دادی
 (آنها بزمین میاندازد و پامال میکند) لعنتی ! (بسیاه) مثل اینکه مخصوصاً اینجا آمدی
 که خود ترا گیر بنده ازی (سیاه بر میخیزد و میخواستد خارج شود) کجا ؟ دیوانه شده ای!

اگه بیرون بری کارت ساخته است .

سیاه - میخوام برم روی شیروانی .

لیزی - توی این روشنائی مهتاب؟ بنظر من اگه دست از جونت کشیدی برو . عجله نکن . هنوز دو طبقه دیگه مونده تا با ما برسه . بهت میگم اینطور ه-ول نکن . (سکوت طولانی . لیزی قدم میزند) . تو اسلحه نداری ؟

سیاه - نخیر .

لیزی - خیلی خوب (از کشومیز بك رو اور بیرون میآورد)

سیاه - خانم با این چکار میخواهید بکنید ؟

لیزی - در راوا میکنم و بهشون میگویم بفرمائید . میدونی ؟ بیست و پنج ساله که اینجا بنام مادرهای پیر موسفیدشون ، بنام قهرمانهای جنك و ملت امریکا منو گول میزنند و کلاه سرم میگذارند . اما حالا دیگه حقه باز بشونرا فهمیدم و استاد شدم . دیگه قریب نخواهم خورد . در راوا میکنم و بهشون میگم : « سیاه اینجاست . اینجاست اما او هیچکار خلاقی نکرده . مدعی ها منو گول زدند و بك شهادت نامه دروغی از من گرفتند . من بخدائی که همه را می بیند و همه چیز را میدونه قسم می-خورم که او هیچ گناهی نداره . »

سیاه - باور نخواهند کرد .

لیزی - ممکنه . بگذار باور نکنند . اونوقت با این هفت تیر بجو نشان بیفت

و دخلشون را بیار .

سیاه - تمومی که نداره ، یکمده دیگه میاند .

لیزی - باونها هم امان نده . مخصوصاً اگه پسر سناتور کلارك را توی اونها دیدی سعی کن تیرت بخرانه . تموم این حقه بازها زیر سراونه . خوب مارا گیر آورده اند . در هر صورت این آخرین گرفتاری ما خواهد بود . برای اینکه اگه ترا توی خونه من پیدا کنند یکموی سرم را هم سالم نخواهند گذاشت . پس حالا که اینطور بهتره آدم یکمده از اونها را هم بترکانه و دسته جمعی بمیره (هفت تیر را بطرف او دراز میکند) بگیر! بگیر! بگیر!

سیاه - خانم من نمیتونم .

لیزی - چرا ؟

سیاه - من حق ندارم روی سفید پوستها هفت تیر بکشم .

لیزی - اما حتم داشته باش که اونها بی پروا این حق را بخودشون میدنندها .

سیاه - خانم ، آنها سفید پوست هستند .

لیزی - یعنی چه ! چون اونها سفید پوست هستند پس حق دارند ترا مثل يك خوك بکشند !

سیاه - اینطوره .

لیزی - بدبخت! میدونی ، تو هم درست حال منو نداری ، مثل من احمق هستی !

سیاه - چرا خودتون تیر خالی نمیکنید خانم ؟

لیزی - برای اینکه منم مثل تو دل رحیم و احمق هستم (در راه پله صدای پا

شنیده میشود) آمدند . (صدای خنده) خوشحال و خندان هم هستند . بدو توی حمام . هیچ حرکت نکنی ها . نفست را هم نگهدار (سیاه پنهان میشود . لیزی منتظر است .

زنك صدا میکند . لیزی بادست صلیب بخود میکشد ، دست بند خود را دست میکند و دررا باز مینماید چند نفر تنگ بدست پدیدار میشوند .

صحن ۳

لیزی - سه مرد

مرداول - ماعقب سیاه میگردیم .

لیزی - کدام سیاه ؟

مرداول - همان سیاه که توی قطار بنا موس یکن سفید پوست تجاوز کرده و برادر زاده آقای سناتور کلارک را با تیغ زخم زده .

لیزی - خدا عقلتون بده ! توی خونه من عقب يك همچه آدمی آمدید ! مگه منو نمی شناسید ؟

مرد دوم - چرا چرا . من شمارا میشناسم . بریر و زوقتی از قطار بیرون میآمدید شمارا شناختم .

لیزی - خوب دیگه . من همون زنی هستم که آن سیاه بنا موس دست درازی کرده ، (میخندن) میفهمید ؟ (بچ بچ مردها . همه بانگهای آمیخته با وارفتگی ، شهوت و تنفر لیزی را ورنه انداز میکنند و کم کم عقب میروند) اگه اینجا بیاد که من با این هفت تیر حقی را دستش میدم .

یکی از مردها - میل ندارید اورا سردار ببینید ؟

لیزی - چرا . وقتی پیداش کردید بمنم خبر بدید .

یکی دیگر از مردها - دیگه چیزی نمونده که پیداش کنیم ، خانم قشنگه . میدونیم که توی این کوچه قایم شده .

لیزی - موفق باشید . از دستون در نره ها .

(مردها بیرون میروند . لیزی دررا می بندد و هفت تیر را روی میز میگذارد)

صحن ۴

لیزی - سیاه

لیزی - رفتند ، بی بیرون (سیاه بیرون میآید . بیش بای لیزی بزانو میافتد و دامن جامه اورا میبوسد) بتو گفتم بمن دست نزن (باشفقت و مهربانی باو نگاه میکند) تو باید يك آدم عجیب و غریبی باشی که جمعیت یک شهر بد نیالت افتاده .

سیاه - خانم من هیچ کاری نکرده ام ، خودتون خوب میدانید .

لیزی - میکند که يك سیاه هیچوقت بی تقصیر نیست .

سیاه - من هرگز خطائی نکرده ام . هرگز . هرگز .

لیزی (دستش را روی پیشانی خود میکشد) - هرچی فکر میکنم از ینکار سر در نیارم . هرچی فکر میکنم می بینم همیشه تمام جمعیت یک شهر اشتباه بکنه . (کمی سکوت) هیچ سر در نیارم .

سیاه - همیشه همینطوره خانم . همیشه سفیدها خیال میکنند حق با انهاست .

لیزی - تو خودت هم خودت را مقصر حس میکنی ؟

سیاه - بله خانم .

لیزی - در صورتیکه هیچ کاری هم نکرده‌ای؟

سیاه - نخیر خانم .

لیزی - آخه بچه مناسب سفیدها همیشه خیال میکنند حق با او نباشت و باید با او نباح داد؟

سیاه - برای اینکه سفید پوست هستند .

لیزی - منم سفید پوست هستم اما ... (از بیرون صدای پامیآ بد) دارنده میرند یائین (لیزی خود بخود و بر حسب اتفاق بسیار نزدیک میشود . سیاه که هنوز می‌لرزد دستش را روی شانه و گردن لیزی میکند دارد . صدای پارفته رفته کمتر میشود . سکوت حکمفرماست . لیزی ناگهان دور میشود) مثل اینکه دو تائی توی يك بیابون در نداشت تنها و سرگردان مونده‌ایم . حالت دو تائیم را پیدا کرده ایم (زنك صدا میکند . لیزی و سیاه ساکت و مضطرب ایستاده گوش میدهند . دوباره زنك میزند) بدو توی حموم . (در را بامشت ولگد میکوبند . سیاه پنهان میشود . لیزی در را باز میکند .)

فردی

فرد - لیزی

لیزی - چه خبره، دیوانه شدی؟ چرا اینطور در اطاق منو بالگد میکوبی؟ نه نمیگذارم بیائی تو . هرچی از دست تو کشیدم دیگه بسه . یالا برو ! بزنی بچاک بدجنس ! میگم بزنی بچاک ! (فرد او را پس میزند، در را می‌بندد و شانه های او را می‌گیرد . سکوت طولانی) خوب؟

فرد - تو خود شیطون هستی .

لیزی - در اطاق منو میخواستی بضر ب لگد بشکنی و تو بیائی فقط برای همینکه اینوبنم بگویی! این چه ریختیه ! از کجا میای؟ جواب بده .

فرد - بالاخره يك سیاه گیر آوردند اما اصل کاریه نبود . با وجود این آویزونش کردند .

لیزی - خوب بعد؟

فرد - منم باونها بودم .

لیزی - براوو ! هزار آفرین ! راستی مثل اینکه از تماشای آویزان کردن يك سیاه لذت زیادی میبری .

فرد - حالا دلم هوس ترا کرده .

لیزی - چیی؟

فرد - حتماً تو شیطان هستی . منو جادو کرده ای . من وسط جمعیت بودم . هفت تیرم بدستم بود ، سیاه هم بشاخه یکدرخت تلوتلو میخورد . من به سیاه نگاه کردم ناگهان دیدم هوس تو ب سرم افتاد . این موضوع طبیعی نیست . خیلی عجیبه .

لیزی - ولم کن . دستت را از گردنم بردار .

فرد - بگو ببینم علت این موضوع چیه ؟ چه سحر و جادویی برای من بکار زدی، جادو گر؟ من داشتم سیاه را نگاه میکردم ناگهان تو بنظرم آمدی . بجای سیاه هیکل

ترا دیدم که بشاخه درخت آویزان بود و روی شعله های آتش تلوتلو میخورد. همون وقت پاشنه هفت تیرم را کشیدم و چندتا تیر بچسب خالی کردم.

لیزی - کثافت، ولم کن! ولم کن، بد جنس، آدم کش!

فرد - چه جادوئی بکارزدی؟ همانطور که دندانهای من بلنه دهنم چسبیده تو هم بمن چسبیدی، از من جدا نمیشی. همه جا ترا می بینم. شکمت، شکم کثیف مثل سگت از نظرم دور نمیشه. حرارت بدنت را توی دستهام حس میکنم. بوی تو از دماغم بیرون نمیره. از اینجا تا اینجا دویدم. خودم نمیدونستم برای کشتن تو میام یا میام که بزور باتو نزدیکی کنم. اما حالا فهمیدم. (باخشونت اورا رها میکند) البته برای خاطر يك فاحشه خودم را بچسب نخواهم انداخت. (بطرف او میآید) آنچیزیکه امروز صبح بمن گفتی راسته؟

لیزی - چی بتو گفتم؟

فرد - گفتمی که از من خوش آمد.

لیزی - دست از سرم بردار!

فرد - بگوراست گفتمی یا نه. قسم بخور (مچ دست اورا میگیرد می پچاند. درینموقع از اطاق حمام صدای پا بگوش میرسد) چی بود؟ (گوش میدهد) کسی اینجاست؟

لیزی - دیوانه شدی؟ هیچکس نیست.

فرد - چرا، توی حمام آدم هست (بطرف درحمام میرود)

لیزی (جلو اورا میگیرد) - نمیگذارم تو ببری.

فرد - پس معلوم شد يك کسی اونجا هست.

لیزی - این خریدار امروز منه. از اون خریدارها که باندازه وزن من برای من پول میریزه. فهمیدی؟ حالاراضی شدی؟

فرد - بعد از این دیگه هیچ مشتری ای نخواهی داشت. دیگه هرگز. بعد از این مال من هستی (لحظه ای سکوت) میخوام ریختش را ببینم. بیایرون.

لیزی (فریاد میکشد) - بیرون نیا. فریب نخور.

فرد - برو کنار فاحشه پست! (باخشونت لیزی را کنار میزند درحمام را باز میکند. سیاه بیرون میآید) خریدارت اینه؟

لیزی - من اینجا قایم کردم که اذیت و آزاری بهش نرسوند. (فرد دست بزولور میکند) دست نکهدار! تو میدونی که اوبی گناهاه (سیاه دورخیز می کند و در نهایت چالاکی فرد را بطرفی پرت میکند و فرار مینماید. فرد بدنبال او میدود. لیزی جلو در میدود و فریاد میکشد.)

لیزی - او هیچ تقصیری نداره. اوبی گناهاه. (صدای دوتیر شنیده میشود. لیزی باحالت گرفته بداخل اطاق بر میگردد. بطرف میز میرود و اسلحه خود را برمیدارد. درینموقع فرد دوباره داخل میشود. لیزی بطرف فرد برمیکردد، بطوریکه پشت او طرف تماشاچها است و اسلحه اش را پشت خودش پنهان کرده. فرد اسلحه خود را روی میز میاندازد) خوب کشتیش، ها؟ (فرد جواب نمیدهد) پس حالا دیگه توبه تو است (اورا هدف میکند)

فرد (فوق العاده هراسان) - لیزی دست نگهدار! بمادر من رحم کن!
 لیزی - خفه شو! یکدفعه با این حقه بازیها منو گول زدید، دیگه بسه.
 فرد - لیزی گوش کن: کلارک اول، بانای خانواده ما، تک و تنها در این
 سرزمین یک جنگل را آباد و قابل زراعت کرده، شانزده بومی را، پیش از آنکه
 توی یک کیننگاه کشته بشه، بدست خودش کشت. پسرش همین شهرمارا بنا کرد،
 بخود واشنگتن توخطاب میکرد و در «یورک تااون York Twn» جانش را برای
 استقلال ممالک متحده فدا کرد. چدمن بیست و دونفر را موقع اون حریق بزرگ
 نجات داد. پدر بزرگ من که در همین شهر ساکن بود ترعه می‌سی‌سیپی را حفر کرد
 و حاکم استان شد. پدر من سناتور ه. منهیم بعد از او سناتور خواهیم شد برای اینکه
 تنها وارث ذکور او و آخرین کلارک خانواده هستیم. ما این کشور را ساخته‌ایم و
 تاریخ اونهم تاریخ خانواده ماست. افراد خانواده کلارک در آلاسکا و فیلیپین و
 مکزیک جدید هم بوده‌اند. باهمه اینها آیا باز هم جرئت میکنی که بروی تمام آمریکا
 اسلحه بکشی!

لیزی - فاصله بگیر. اگه جلو بیای مغزت را داغون میکنم.
 فرد - خالی کن. تیرت را خالی کن ببینم! دیلمی که از دستت بر نیاید؟
 دختری مثل تو نمیتونه بروی مردی مثل من تیر خالی کنه. تو کی هستی؟ درین دنیا
 چه میکنی؟ آیا فقط پدر بزرگ خودت را میشناسی؟ اما من، من حق دارم زندگی کنم. هنوز
 خیلی کارها باید بدست من انجام بگیره. اسلحه ات را بمن بده (لیزی دستش را دراز میکند،
 فرد اسلحه را میگیرد و در جیبش میگذارد) مطمئن باش که سیاه هم فرار کرد، مثل
 برق میدوید، هر دو تیرم بخطر رفت. (لحظه‌ای سکوت. فرد دستهایش را بدورشانه
 های لیزی حلقه میکند) بعد از این خونه توروی تپه‌ای که او نظرف رودخانه است،
 در ساختمان قشنگ یک پارک خواهد بود. توی پارک گردش خواهی کرد. اما من
 قدغن میکنم که پات را از پارک بیرون نگذاری. میدونی من خیلی حسود هستم. هفته‌ای
 سه مرتبه من پیش تو خواهم آمد. سه شنبه، پنجشنبه و روز آخر هفته. نوکرها تو
 سیاه پوست خواهند بود. پولهم بیشتر از انتظارت خواهی داشت. اما باید هوسرانی
 منو ندیده بگیري و چشم پوشی کنی. هوسهای منم چندان کم نیست (لیزی کمی آرام
 میگیرد و تسلیم حرفهای او میشود) راسته که از من خوشتر آمد؟ جواب بده. راسته؟
 لیزی - آره راسته.

فرد - خیلی خوب، حالا دیگه همه کارها رو بره و مرتب شد. اسم منهیم
 فرد است.

پرده

ترجمه: عبدالحسین نوشین

نمایش دادن این ترجمه آزاد است.
 مجله مردم این نمایشنامه را جداگانه نیز چاپ کرده و انتشار داده است.

۱۰ ریال ————— منتشر شد

تاریخ از نظر فلسفه مادی

ترجمه دکتر کیانوری

اثر پلخاتف

————— برای مشترکین مجله مردم مجاناً فرستاده شد. —————

————— بزودی منتشر خواهد شد —————

نقش شخصیت در تاریخ

ترجمه خلیل ملکی

اثر معروف پلخاتف

————— برای مشترکین مجله مردم فرستاده خواهد شد —————

نامه مردم ماهانه

فصل نظر هیئت تحریریه
صاحب امتیاز: دکتر رضا راد منش
سر دبیر: احسان طبری
مدیر داخلی: جلال آل احمد

جای اداره: تهران - خیابان فردوسی روبروی خیابان سوم اسفند
چاپخانه شعله ور

تک شماره ۱۵ ریال
آبونمان سالیانه « ۱۵۰
« شش ماهه « ۸۰

نامه‌ها و مقالات رسیده پس فرستاده نمیشود،
و اداره درحک و اصلاح آنها آزاد است.
نقل بازگرمأخذ وبدون تحریف آزاد است.

در سال نوی که بانوروز بزرگ باستقبال ما می شتابد موفقیت
وسعادت شما را از صمیم قلب خواهیم دید.

آرزو مندیم که کوششهای ما و شما در سال جدید هدیه های
گران بهتری از آزادی و خوشبختی را برای ملت ما دربر داشته باشد
بیشک شما نیز با این آرزوی قلبی ما همدستانید.

کارکنان مجله مردم



انتشارات آبان



قیمت ۶۵ ریال

مقابل دبیرخانه دانشگاه تهران بازارچه کتاب

